در اصول کافی محمد بن یعقوب کلینی مرحوم در تاریخ تولد حضرت صدیقه فاطمة الزهراء علیها و علی ابیها
و علی بعلها و اولادها الائمة الهداة المهدیین علیهم صلوات الله وسلامه اجمعین می‌نویسد ولدت
فاطمة الزهراء علیها السلام بعد از مبعث رسول الله صلی الله علیه و آله پنج سال بوده و وفات نمود
در حالتی که هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمرش گذشته بود و بعد از وفات پدرش
هفتاد و پنج روز زنده بود و ابو عبیده از حضرت ابو عبدالله روایت می‌کند که فرمود
که فاطمه مکث کرد در دنیا بعد از رسول الله هفتاد و پنج روز و حزن شدید بر او وارد شد در مصیبت
پدرش و جبرئیل می‌آمد با ایشان تعزیت می‌گفت در مصیبت رسول الله و خوشنود می‌کرد او را
و با ایشان خبر می‌داد از پدرش و مکانش و خبر می‌داد از آن واقعه‌هائی که بذریه‌اش وارد می‌شود و علی علیه السلام
آنها را می‌نوشت و امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید که فاطمه ع صدیقه و شهیده است و دخترهای
انبیاء خون طمث نمی‌بینند و حضرت ابو عبدالله سید الشهداء علیه السلام می‌فرماید
زمانی که فاطمه قبض روح شد امیر المؤمنین علی ع در پنهانی او را دفن نمود و خاک قبرش را
هموار نمود تا معلوم نباشد بعد ایستاد و روی خود را متوجه بقبر رسول الله کرد پس گفت
السلام علیک یا رسول الله عنی والسلام علیک عن ابنتک وزائرتک البائتة فی الثری
ببقعتک والمختار الله لها سرعة اللحاق بک قلّ یا رسول الله عن صفیتک صبری وعفا

عن سیدة

عن سیدة نساء العالمین تجلدی الا ان لی فی التأسی بسنتک فی فرقتک موضع تعزّ فلقد
وسدتک فی ملحودة قبرک وفاضت نفسک بین نحری وصدری وفی کتاب الله لی
انعم القبول انا لله وانا الیه راجعون قد استرجعت الودیعة واخذت الرهینة واخلست
الزهراء فما اقبح الخضراء والغبراء یا رسول الله اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد وهم
لا یبرح من قلبی او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم کمد مقیح وهم مهیج سرعان
ما فرق بیننا والی الله اشکو وستنبئک ابنتک بتظافر امتک علی هضمها فاحفها
السؤال واستخبرها الحال فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بثه سبیلا وستقول ویحکم الله
وهو خیر الحاکمین سلام مودع لا قالٍ ولا سئم فان انصرف فلا عن ملالة وان اقم فلا عن
سوء ظن بما وعد الله الصابرین واه واها والصبر ایمن واجمل ولولا غلبة المستولین
لجعلت المقام واللبث لزاما معکوفا ولاعولت اعوال الثکلی علی جلیل الرزیة فبعین الله
تدفن ابنتک سرا وتهضم حقها وتمنع ارثها ولم یتباعد العهد ولم یخلق منک الذکر
والی الله یا رسول الله المشتکی وفیک یا رسول الله احسن العزاء صلی الله علیک وعلیها السلام والرضوان

حضرت امیر المؤمنین ع می‌فرماید سلام از من بر تو ای رسول خدا و سلام از دختر تو که زائر تو است
و خوابگاه او در بقعه تست و خداوند باو سبقت شرافت داد که زودتر از همه بتو پیوسته شود
یا رسول الله صبر من کم شده است در فراق صفیه تو و کم گشته قوت صبرم در جدائی سیده زنان عالمها
چاره نیست جز اینکه اقتداء کنم بدان شکیبائی که در فراق تو کردم زیرا که روح تو میانه گلو و سینه من
جریان یافته است و چشم تو را بدستهای خود بستم و ترا در گودی قبر جا دادم و خودم متولی امرت شدم
و بکتاب خدا برای مصیبت گشتم که می‌فرماید انا لله و انا الیه راجعون همانا ودیعه که در نزد من بود
بازگشت و رهینه باخود شد و زهراء علیها السلام ربوده شد یا رسول الله چه نکوهیده صنعی کرد
آسمان سبز و زمین سیاه یعنی گردش روزگار که میانه ما جدائی انداخت همانا حزن من همیشه است
و شبها در این مصیبت خوابم نمی‌برد و اندوه از دل من بیرون نمی‌رود مگر اینکه خداوند مرا در آخرت
بشما رساند و این اندوهی است که از زخم دل در غلیان است و غصه که بود برای خاطر در اینجا نیست
چه بسیار زود انجمن ما پراکنده شد و بخدا شکایت می‌برم و زود باشد که دخترت آگاهی دهد تو را
بظلم امت تو بر او از وی پرسش نما چه قدر قلب سوزناک است که نمی‌تواند شکوی بکند
زود باشد در باره این ظالمان دعای بد بکند و از داور داد گیرد سزا و حکم اینها بکند تا بکیفر رسند

سلام من

و سلام من بر شما سلام وداع کننده است نه سلام دشمن دارنده و اگر برگردم نه از ملالت است
و اگر بمانم نه از سوء ظن است بآن جزاهائی که خدا بصابرین وعده کرده است آه و آه صبر بهتر و نکوتر است
و اگر غلبه اهل استیلاء نبود البته در پهلوی قبر شما مقیم بودم و در این مصیبت ناله و فریاد می‌کردم یا رسول الله
دخترت را پنهان از دشمنان بخاک سپردم و حق او را بظلم بردند و ارث او را از ایشان گرفتند
یعنی فدک را و حال اینکه عهد تو دور نبود و هنوز ذکر تو فراموش نشده بود ای رسول خدا بسوی خداوند است
این شکوی و در اطاعت تست تسلیت این مصیبت صلوات خداوند بر فاطمه و بر تو باد با خوشنودی خدا
و از این خبر معلوم گشت که قبر فاطمه زهراء در مسجد رسول الله است در حجره خودش که الان داخل مسجد گشته است
چنانکه در خبر دیگر هم هست و خبر دیگر داریم که قبر صدیقه طاهره در قبرستان البقیع است که بعد از این ذکر می‌شود
و مفضل بن عمر می‌گوید سئوال کردم از ابی عبدالله ع که فاطمه ع را کی غسل داد فرمود غسل دهنده
امیر المؤمنین ع بود و گویا این حرف را من عظیم شمردم حضرت صادق ع فرمود گویا دل تنگ
شدی از آنچه من بتو خبر دادم گفتم فدایت شوم این طور بود فرمود دلتنگ مباش زیرا که فاطمه
صدیقه است و صدیقه را غسل نمی‌دهد مگر صدیق آیا ندانسته که مریم را غسل نداد مگر عیسی
و حضرت ابو جعفر می‌فرماید زمانی که فاطمه علیها السلام متولد شد پس وحی کرد خدا بملکی

با او نطق کرد بزبان محمد صلی الله علیه و آله داورا فاطمه نامید بعد فرمود من تورا افطم کردم بعلم و ترا افطم کردم

از طمث بعد حضرت ابو جعفر ع فرمودند والله تحقیق خداوند او را افطم کرد بعلم یعنی تمیز و فضل داد

باین سبب علم و فطم و جدا کرد از طمث حیض تو که متشرب بر زنها خون حیض و نفاس ندید

در عالم میثاق یعنی قبل از تولدش در عالم میثاق در ذر و حابر از حضرت ابو جعفر ع روایت می کند فرمود پیغمبر

فرمودند یا فاطمه بیاید این صحفه را بیاور پس ایشان داد آورد صحفه را و در آن کاسه ثریدی بود که عرق شی

بیرون می آمد پس از آن طعام خوردند پیغمبر و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام سیزده روز بعد ام ایمن

حسین ع را دید که با او چیزی است گفت با او از کجا است این طعام فرمود ما می خوریم از این ایام و ام ایمن

خدمت فاطمه آمد گفت یا فاطمه هر گاه ام ایمن چیزی داشته باشد آن چیز مال فاطمه و اولادش است و اگر

در نزد فاطمه چیزی باشد ام ایمن نصیب ندارد حضرت صدیقه برای ام ایمن قدری از آن طعام آورد

ام ایمن خورد و صحفه ناپدید گشت و پیغمبر بفاطمه فرمود اگر طعام منع کردی تو و ذریه تو تا قیامت می خوردید

و صحفه پیش ماست که قائم ما علیه السلام در زمان خودش او را خارج خواهد کرد و علی بن جعفر ع

می گوید شنیدم از ابی الحسن ع و دختر رسول الله نشسته بود ناگهان داخل حضورش شد ملکی که بیست

و چهار رودشت پس رسول الله گفت حبیبم جبرئیل من ترا بابن صورت ندیده بودم این ملک

گفت من جبرئیل نیستم یا محمد ص مرا مبعوث کرده خدای عز و جل که تزویج کنم نور را بر نور

فرمود

فرمود کیرا از کی گفت فاطمه را از علی ع گفت و قتیکه آن ملک پشتش با ینطرف شد میانه دو کتفش

نوشته بود محمد رسول الله علی وصیه ع پس رسول الله گفت از چه زمانی این کلمات در میانه دو کتف تو

نوشته شده است گفت قبل از اینکه آدم خلق شده باشد بیست و چهار هزار سال پیشتر پیش

و محمد بن ابی نصر میگوید از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم قبر فاطمه کجاست فرمود دفن شد در خانه خودش

چون بنی امیه بر مسجد زیاد کرده در زمینش نمودند آن خانه را داخل مسجد شد و یونس بن ظبیان میگوید از

ابی عبدالله ع شنیدم که می فرمود اگر خدای تبارک و تعالی خلق نمی کرد امیرالمؤمنین ع را برای فاطمه ع ایشان

کفوی نداشتند در روی زمین از آدم تا آخر و در حدیث نزد ورود او خودش بزبان ترکی تبریزی میگوید

تا بکمیوب اونو حداما مه کفو احد که تا که فاطمه میهامش عیان ایدوب احمد در بیان اینکه

حضرت صدیقه طاهره فاطمه الزهراء علیها السلام محدثه بود و عالمه بوده مثل ائمه هداة و صاحب امانت و صحیفه

و شیخ صدوق بن علی بن بابویه در کتاب اکمال الدین بسند مسلسل خودش روایت می کند از ابی نضره محمد بن

قیس اسدی می گوید زمانی که ابو جعفر محمد بن علی الباقر در حال احتضار وقت وفات رسید پسر خودش حضرت

صادق علیه السلام را خواست پس عهد کرد با ایشان عهدی یعنی عهد امامت را و زید بن علی ع باو گفت اگر

امتثال می کردی در خصوص من بمثل حسن و حسین علیهما السلام البته عهد وارم بودم که چیز منکری بجا نیاورده باشی

فرمود یا ابا الحسن پدرت که امانات بمثال و عهود برسوم و رسوم است لم آیدیهم ترا ز ملی ستند است

و جز این نیست که امانات سر امور سابقه است از حجج الله تبارک و تعالی بعد جابر بن عبدالله

انصاری را خواست فرمود یا جابر حدیث کن برای ما آنچه را که از صحیفه معاینه کرده پس جابر بحضرت

گفت بلی یا ابا جعفر داخل شدم بمولاه خودم فاطمه علیها السلام که تهنیت بگویم بمولود حسن ع

پس ناگهان در دستش صحیفه دیدم از در سفید گفتم ای سیده زنان چه چیز است این صحیفه

که در نزد تو می بینم فرمود در این صحیفه است اسماء ائمه از ذریه من گفتم بان سیده او را بده بمن که

نگاه کنم فرمود ندای جابر اگر نهی نبود البته این کار را میکردم لیکن نهی شده که مس بکند آنرا

مگر نبی یا وصی و یا اهل بیت نبی لیکن تو ماذونی که از ظاهرش بباطنش نگاه کنی و جابر

میگوید آن صحیفه را خواندم و دیدم در آن نوشته شده است ابو القاسم محمد بن عبدالله المصطفی مادرش

آمنه دختر وهب ع ابو الحسن علی بن ابیطالب المرتضی مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن

عبدمناف ابو محمد الحسن بن علی البر ع ابو عبدالله الحسین بن علی التقی مادرشان فاطمه

دختر محمد صلی الله علیه و آله ابو محمد علی بن الحسین العدل مادرش شهربانویه دختر یزدجرد

بن شاهنشاه ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادرش ام عبدالله دختر الحسن بن علی بن ابیطالب ع

ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر ابو ابراهیم موسی بن جعفر

الثقه مادرش جاریه اسمش حمیده ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش جاریه نامش نجمه ابو جعفر

محمد بن علی

محمد بن علی الزکی مادرش جاریه نامش خیزران ابو الحسن علی بن محمد الامین مادرش جاریه اسمش سوسن

ابو محمد الحسن بن علی الرفیق مادرش جاریه نامش سمانه و کنیه اش ام الحسن ابو القاسم محمد

بن الحسن او حجة الله تعالی القائم بر خلقش القائم مادرش جاریه نامش نرجس صلوات الله علیهم اجمعین

در بیان لوحی که در نزد فاطمه زهراء ع است در خصوص اسامی ائمه هدی علیهم السلام ابو بصیر از ابی عبدالله ع

نقل می کند که گفت پدرم علیه السلام بجابر بن عبدالله گفت مرا بتو حاجتی است که تخفیف می یابی یعنی از برای

ضعیف گشته که قدرای بگوده می شوی که با تو خلوت کرده از آن حاجت بپرسم جابر گفت هر وقت که بخواهی

پس ابو جعفر با جابر خلوت کرد با ایشان فرمود یا جابر خبر بده بمن از لوحی که در دست مادرم فاطمه او را دیده

و بتو خبر داده است از آنچه در آن لوح مکتوب بود جابر گفت اشهد بالله بدرستی که من داخل شدم بحضور

مادرت فاطمه علیها السلام در حیوة رسول الله ص که تهنیت بدهم بولادت الحسن ع پس دیدم در دستش لوحی سبز

گمان کردم که او از زمرد است و در آن لوح دیدم کتاب ابیض شبیه بود بنور خورشید گفتم با ایشان

پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول الله این لوح چیست فرمود این لوحرا خداوند جل جلاله هدیه فرستاد

بر رسولش و در او هست اسم پدرم و نام شوهرم و اسم پسرانم و نامهای اوصیاء از اولادم پس علی ع

نمود پدرم بمن تا مرا شاد نماید باین لوح جابر می گوید پس مادرت فاطمه او را بمن عطا کرد و خواندم و نسخه

از او نوشتم حضرت صادق گفت پدرم بجابر فرمود آیا می توانی که آن لوح را بمن عرضه بداری گفت بلی

پدرم با جابر رفتند تا منزلش پس جابر آورد برای پدرم صحیفه ازرق و حضرت ابوجعفر بجابر فرمودند
بکتاب خودت نگاه کن تا من او را برای تو بخوانم پس جابر به نسخه خودش نگاه کرد و پدرم خواند
قسم بخدا حرفی با هم اختلاف نداشت و جابر گفت شهادت بخدا میدهم این طور نوشته دیدم
در لوح بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نوره وسفیره وحجابه ودلیله
نزل به الروح الامین من عند رب العالمین عظم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی
ولا تجحد آلائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین ومذل الظالمین ومبیر المتکبرین
ودیان یوم الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او خاف غیر عدلی
عذبته عذابا لا اعذبه احدا من العالمین فایای فاعبد وعلی فتوکل انی
لم ابعث نبیا فاکملت ایامه وانقضت مدته الا جعلت له وصیا وانی
فضلتک علی الانبیاء وفضلت وصیک علی الاوصیاء واکرمتک بشبلیک
بعده وسبطیک الحسن والحسین وجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدة ابیه
وجعلت حسینا خازن وحیی واکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو
افضل من استشهد وارفع الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه والحجة البالغة عنده بعترته
اولهم علی سید العابدین وزین اولیائی الماضین وابنه سمی جده المحمود محمد الباقر
لعلمی

لعلمی والمعدن لحکمی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی لاکرمن
مثوی جعفر ولاسرنه من اشیاعه وانصاره واولیائه وانتجبت بعده موسی وانتجبت بعده
فتاه لان خیط فرضی لا ینقطع وحجتی لا تخفی وان اولیائی لا ینقطع ابدا الا ومن
جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی ومن غیر آیة من کتابی فقد افتری علی وویل للمفترین
الجاحدین عند انقضاء مدة عبدی موسی وحبیبی وخیرتی ان المکذب بالثامن مکذب
بکل اولیائی وعلی ولیی وناصری ومن اضع علیه اعباء النبوة وامنحه وامتحنه بالاضطلاع
یقتله عفریت متکبر یدفن بالمدینة التی بناها العبد الصالح ذو القرنین الی جنب شر خلقی
حق القول منی لاقرن عینه بمحمد ابنه وخلیفته من بعده فهو وارث علمی ومعدن حکمی وموضع سری
وحجتی علی خلقی جعلت الجنة مثواه وشفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم قد استوجبوا
النار واختم بالسعادة لابنه علی ولیی وناصری والشاهد فی خلقی وامینی علی وحیی
اخرج منه الداعی الی سبیلی والخازن لعلمی الحسن ثم اکمل ذلک بابنه رحمة للعالمین

علیه کمال موسی وبهاء عیسی وصبر ایوب ستذل اولیائی فی زمانه وتتهادی
رؤوسهم کما تتهادی رؤوس الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون
خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض من دمائهم ویفشو الویل والرنة فی
نسائهم اولئک اولیائی حقا بهم ادفع کل فتنة عمیاء حندس وبهم
اکشف الزلازل وادفع الآصار والاغلال اولئک علیهم صلوات من ربهم
ورحمة واولئک هم المهتدون قال عبدالرحمن بن سالم قال ابوبصیر
لو لم تسمع فی دهرک الا هذا الحدیث لکفاک فصنه الا عن اهله واسحق بن
عمار از حضرت ابی عبدالله ع مثل این حدیث را لفظا ومعنا نقل میکند مگر در آخرش
که حضرت صادق ع فرمود یا اسحق آنچه در این لوح نوشته شده است دین ملائکه
ورسل هم است پس او را حفظ کن از غیر اهلش تا خدای تبارک وتعالی تو را اکرم دارد
وکارهای تو را اصلاح کند بعد حضرت صادق ع فرمودند کسی که بمفاد این لوح
ایمان بیاورد ودین خود قرار دهد ایمن است از عقاب خدای عز وجل
وحضرت امام محمد باقر علیه السلام جمع کرد اولادش را ودر میانه انها بود عمو [illegible] انها بود زید بن علی
وبعد خارج کرد برای انها کتابی را بخط علی علیه السلام وباملاء رسول الله صلی الله علیه وآله
که در ان نوشته بود

که در آن نوشته شده بود هذا کتاب من الله العزیز الحکیم تا آخر لوح وجابر بن عبدالله انصاری
میگوید داخل شدم بحضرت فاطمة الزهراء مولاة من دیدم در پیشش لوحی که نورش چشم را میزد ودر او بود
دوازده اسم سه تا در ظاهرش وسه تا در باطنش وسه اسم در آخرش وسه تا اسم در کنارش
شمردم دیدم دوازده اسم است گفتم اینها اسمهای کیست فرمودند اینها اسماء اوصیاء اند
اول آنها پسر عمویم ویازده تا از اولادم است که آخر انها قائم علیه السلام است وجابر میگوید
در او نوشته بود محمد محمد محمد در سه جا وعلی وعلی وعلی وعلی در چهار جا ودر روایت دیگر
از حضرت امام ابوجعفر علیه السلام که مثل این اسم محمد وعلی روایت شده که جابر در لوح حضرت فاطمه ع دیده
از این حدیث شریف معلوم ومحقق میگردد که جلالت وتقرب حضرت صدیقه علیها السلام
از تمام اهل عالم بالاتر بعد از پدر وشوهر وائمه هدی صلوات الله علیهم بوده صاحب عصمت کبری وامانت عظمی ومظهر اسماء
حسنی وکلمات الله العلیا که خاتم الانبیاء اسماء آن لوح را بایشان برای تعظیم شان وتسلی واخبار از معالی بودن
اسماء اوصیاء وامهات ایشان بوده ودیگر جهت اختلاف اخبار در اسماء امهات ائمه که انها جاریه بودند بحسب
ظاهر زیاد بوده ودر این لوح اسماء انها بعینها وکنیه والقاب ائمه که عند الله بان اسمی بودند نوشته شده
بود ترجیح داده آن اسماء را که در بعض از اخبار خبر داده اند وتسمیه محدثه بودن فاطمه زهراء علیها السلام را
میرسانند که مثل امام اصوات ملائکه را میشنید وبا انها صحبت میکرد وانها فخر بحضور حضرتش داشتند

در ناسخ التواریخ از کتاب معانی الاخبار نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند رسول الله ص
فرمودند خداوند خلق کرد نور فاطمه را از آن پیش که خلق کند زمین و آسمان را بعضی از اصحاب
عرض کردند یا رسول الله فاطمه از انسیه نیست فرمود فاطمه از حوراء انسیه است و خداوند
او را آفرید از نور خویش از آن پیش که آدم را خلق کند وقتی که آدم را آفرید نور
فاطمه را او نمودار شد گفتند یا رسول الله نور فاطمه در کجا بود فرمود در حقه [illegible] جای داشت
و در تحت ساق عرش منزل داشت گفتند طعام او چه بود فرمود تسبیح و تهلیل و تحمید خداوند تعالی
یعنی مثل ملائکه نه مثل بشر زیرا که مجردین از اجسام اند [illegible] انما التسبیح والتهلیل است
بعد فرمود وقتی که خداوند آدم را آفرید و مرا از صلب او برآورد دوست داشت که فاطمه را
از صلب من خارج کند لاجرم نور او را در بهشت بصورت سیبی برآورد و جبرئیل آن سیب را
نزد من حاضر ساخت و سلام داد و جواب شنید و گفت یا محمد پروردگار تو بتو سلام میرساند
گفتم از دوست و معادن سلام بدوست گفت یا محمد همانا این سیبی است از آنست که خداوند
بتو هدیه فرستاده آن سیب را گرفتم و بسینه ام چسبانیدم آنوقت جبرئیل گفت یا محمد خداوند
جل جلاله میفرماید این سیب را بخور چون او را بشکافتم از میان آن نوری لمعان گرد چنانکه من ترسیدم
گفت یا محمد چرا او را نمی خوری بخور و نترس زیرا که این نور منصوره است در آسمان و فروغ
فاطمه است.

فاطمه است در زمین گفتم ای دوست من جبرئیل از برای چه او را در آسمان منصوره میگویند و در زمین فاطمه
عرض کرد در زمین فاطمه نام یافت زیرا که او شیعیانش را از آتش دوزخ باز میدارد و دشمنان
خود را از محبت خود دفع می نماید و در آسمان منصوره می نامند بمفاد آیه مبارکه و یومئذ یفرح المؤمنون
بنصر الله ینصر من یشاء یعنی نصر فاطمه لمحبیها یعنی حضرت فاطمه در روز قیامت محبان خود شفاعت نموده
از آتش دوزخ نجات داده داخل بهشت می نماید این قسمت بحسب عالم نور بوده لیکن بحسب عالم ظاهر
در نمود ولادت آنحضرت چنانکه صدوق علیه الرحمه در امالی خویش سند بمفضل بن عمر میرساند میگوید
در حضرت ابی عبدالله بعرض رسانیدم که چگونه بود ولادت حضرت فاطمه فرمود که آنگاه که رسول خدا
خدیجه را تزویج فرمود زنهای مکه ترک او را داده گرد او و بحضورش نمی آمدند و سلامش نمیدادند و هیچ زنی را
نمی گذاشتند که بخانه او آمد و شد کند و خدیجه باین جهت وحشتناک گشت و خوف و خشیت او
برای رسول الله بود تا بفاطمه حامله گشت آنحضرت در رحم مادر با مادر آغاز سخن نمود و مادر را [illegible]
صبر می فرمود و این حدیث را از رسول خدا پنهان میداشت تا روزی رسول الله بخانه درآمد و سخن گفتن فاطمه را
با مادر مشاهده نمود فرمود ای خدیجه با چه کس سخن میکنی گفت این کودک که در شکم دارم مونس منست
و با من سخن میکند فرمود ای خدیجه این جبرئیل است و بشارت میدهد مرا که این دختر نسیب پاکیزه
و فرخنده که خداوند تبارک و تعالی نسل مرا از این دختر پدید می آورد و زود است که از نسل او ائمه پدیدار شوند

و آنها را خلفاء قرار میدهد بعد از انقضاء وحیش پس خدیجه شادکام میزیست تا هنگام ولادت
فاطمه ناچار کسی فرستاد نزد یک زنان قریش و بنی هاشم که بیایند پرستاری در ولادت بکنند
چنانکه رسم زنان است آنها گفتند که ما نمی آئیم چه سوا بدید ما را بگفتار نپذیرفتی و یتیم ابی طالب را
که درویش بود و ثروتی نداشت اختیار نمودی و خدیجه از این پاسخ آزرده خاطر شد اندیشه میکرد
در این هنگام چهار زن گندم گون و بلند قامت که بزنان بنی هاشم مانند بودند از در
درآمدند و خدیجه از دیدن آنها بیمناک گشت یکی از آن زنان گفتند ای خدیجه بیم مکن
ما فرستادگان پروردگار توایم بسوی تو و ما خواهران تو هستیم اینک من ساره ام و این یکی
آسیه دختر مزاحم که رفیق تست در بهشت و آن یک مریم دختر عمران است و آن دیگر کلثوم
خواهر موسی بن عمران است خداوند ما را بسوی تو گسیل نمود تا مباشر امر تو باشیم چنانکه زنها مر زنها را
آنگاه یکی از آنها طرف راست و دیگری در طرف چپ و سیم در پیش روی و چهارم در پشت سر او
نشستند و فاطمه علیها السلام طاهره مطهره متولد گشت و این وقعه در روز جمعه بیستم جمادی الاخره
بود در سال ششهزار و دویست و هشت سال شمسی بعد از هبوط آدم صفی الله علیه السلام
و ورود رسول الله بمدینه روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده در سال ششهزار و دویست و شانزده
سال شمسی از این مکشوف میافتد که مدت عمر فاطمه در سال هجرت در ورود بمدینه هشت سال شمسی
و [illegible] ماه

و هشت ماه و بیست و دو روز بوده اگر این هشت سال شمسی را با سال قمری نقل کنیم مدت عمر
فاطمه هنگام ورود بمدینه هشت سال و یازده ماه و دو روز میآید کنون بر سر سخن و حدیث میرویم
حضرت صادق ع میفرماید وقتی که فاطمه از بطن مادر بزمین آمد خانهای مکه نورانی گشت و در مشرق
و غرب زمین جائی نماند مگر اینکه از شعشعه این نور مبارک تابناک شد و ده تن حورالعین آمدند و با
هر یک طشتی از فردوس و ابریقی از آب کوثر بود و آن یکنفر که در پیش روی فاطمه جای داشت
آن طشت و ابریق را گرفت و فاطمه را با آب کوثر شست و دو خرقه سفید که از شیر سفیدتر
و از مشک و عنبر بویاتر بود برآورد دیگری بجای قماط بکار بست و آن دیگری را سر و تنش پیچید
و چون از فاطمه خواستار نطق گشت آغاز سخن نمود و گفت شهادت میدهم بوحدانیت خدا
و نبوت پدرم محمد مصطفی و وصایت شوهرم علی مرتضی و سیادت فرزندانم ائمه هدی که سادات
اسباط هستند آنگاه بر آن جماعت زنها سلام داد و هر یک را بنام خود یاد کرد و بر روی او
تبسم نمود پس بشارت دادند اهل آسمانها بعضی بر بعضی بولادت فاطمه و نوری در آسمان پدیدار
شد که تا آن زمان فرشتگان دیدار نکرده بودند پس آن زنان گفتند ای خدیجه بگیر این پاک
و پاکیزه و زکیه میمونه را مبارک باد او و نسلش پس خدیجه شادان و فرخناک فاطمه را گرفت
و پستان بر دهن مبارکش گذاشت و فاطمه هر روز چنان بالید که غلام دیگران در ماهی [illegible]

دهم ماهی چنان نمو می‌نمود که کودکان دیگر در سالی یعنی فاطمه زهراء تولدش مثل ائمه بوده در طاهر و مطهر
بودن از آلایش خون نفاس و در بزرگ شدن و اقرار بشهادتین و حلیت و نبوت پدرش
و در امالی صدوق و عیون اخبار الرضا از حضرت رضا علیه السلام منقولست که رسول خدا
فرمود که وقتی که بمعراج رفتم جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت شدیم و از خرمای بهشت بمن داد
خوردم پس نطفه گشت در صلب من چون از آسمان فرود شدم با خدیجه ام المؤمنین همبستر گشتم بفاطمه
حامله شد و فاطمه حوراء انسیه است هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم فاطمه را می‌بویم
از این حدیث محقق می‌شود که تولد حضرت فاطمه بعد از بعثت بوده نه پیش از بعثت چنانکه
جماعت عامه تولدش را پنج سال قبل از بعثت میدانند چنانکه این اختلاف را ذکر کرده خواهد
شد و در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول که شیخ کمال الدین محمد بن طلحه
شافعی شامی که از رؤسای علمای عامه بوده و این کتاب در خصوص مناقب آل الرسول
و فاطمة البتول تصنیف نموده و داد انصاف داده اگر چه ظاهرا از جماعت سنی در شافعی بوده لیکن
این محرر اوراق را گمان است که بتقیه بوده و در باطن مذهب اثنی عشری بوده در هر صورت یکی از علماء
علماء را در تالیف این کتاب شکسته شکست سبط ابن جوزی در تالیف کتاب خواص الائمه در معرفة
الائمه علیهم السلام چه هر دو از اینها یزید را مرتد و معاویه را مستحق لعن میدانند بخلاف دیگران
که لعنت بمعاویه علیه الهاویه را جایز نمیدانند [illegible] ایقاظ و فائده

ایقاظ و فائده بعض از علماء شیعه نقل میکنند که عمر حضرت فاطمه در وقت وفاتش هجده سال بوده
این حرف غلط است زیرا که نقل صحیح که هیچ خللی و ایرادی در آن نیست اینست که آنحضرت متولد گشت
که قریش خانه کعبه را بنا میکردند اینطور نقل کرده است ارباب سیر و تواریخ در این مطلب جهت تقویت
که عمرش در حین وفات بیست و هشت سال بوده زیرا که رسول الله صلعم در هنگامی که قریش کعبه را بنا می‌نمودند
سی و پنج سال بوده قبل از نبوت و طایفه قریش در بنیان کعبه چهار قسمت کرده بودند هر ربع از آن
برای قبیله از قریش بوده چون از بناء کعبه بحد رکن رسیدند اختلاف نمودند کدام کس باید حجر الاسود را
در مکانش بگذارد از رکن و هر طایفه از اینها این شرافت را برای خود میخواست چون دیدند
اختلاف زیاد شد اتفاق نمودند بر این اول شخصی که از باب مسجد الحرام داخل شد او میان اینها
حاکم باشد در این هنگام پیغمبر از در داخل شد گفتند این محمد امین است باو راضی هستیم چون او را
حاکم قرار دادند فرمود یکپارچه حاضر نمایید آوردند حضرت آنرا پهن نمود و حجر الاسود را میانه او گذاشت
بدست خودش بعد فرمود هر طایفه از این چهار طایفه یک گوشه از این جسد بلند نماید کردند این کار را
پس اهل قریش شریک شدند و حضرت چون برکن رسید بدست خود گرفت آن سنگ را از میان ابنارمید
برداشت و بجایش گذاشت بعد بناء کعبه را تمام نمودند و عمر پیغمبر در آن هنگام سی و پنج بوده و در همان که فاطمه
در این سال متولد شد عمر و وفات رسول الله وقتی بود که از عمرش شصت و سه سال گذشته بود و وفات فاطمه بعد از

پیغمبر چو ماه بود پس عمرش بیست و هشت سال خواهد شد پس برای تو روشن گشت که قول
شیعه هجده سال غلط است و این قول بیست و هشت سال قول جمهور علماء عامه است
استبصار لذوی الابصار چون فاطمه از اطراف شرافت ذاتیه حاصل کرده و فضیلت را از
جمیع جهات او را مسلم است اصل و فرعا و میانه اما پس اصلش رسول الله محمد و خدیجه علیهما السلام است
و فرعش امامان سیدان الحسن و الحسین و میانه این اصل و فرع علی و فاطمه است و از دیگران
کسب شرافت نکرده و از غیر اینها فضیلت اخذ ننموده پس حکمت الهیه اقتضا کرده
که منهاج صادقه و واضحه است در دلالت منهاج صادعه برای صحت استشهاد در وقت احتجاج
که مدت سن بقاء فاطمه در دنیا بشماره ماده اسماء باشد که با او اختصاص نموده اند
و چون آن عدد مستوفی گشت خدای تبارک و تعالی ایشان را منتقل نمود بجوار خودش و صاحب زلفی
شد و کشف و ایضاح این مطلب اینست که اسم محمد چهار حروفست و خدیجه که پنج حروفست
پس اینها اصل نه عدد است از حروف و فرعش الحسن که پنج حرفست و الحسین که شش حرف
پس اینها فرع یازده است و مابین اصل و فرع علی و فاطمه است و حروف اینها تا هشت حرفست
پس مجموع بیست و هشت است و عمرش در دنیا بقدر همین عدد است که بیست و هشت سال باشد
تمام شد استبصار صاحب کتاب در احتجاج خودش و جواب آن هم از محرر این کتاب از روی استبصار حقیر [illegible]

که علماء خاصه شیعه

که علماء خاصه شیعه بسبب اخبار صحاح و معتبر که از مرتبه استفاضه گذشته بحد تواتر معنوی رسیده مفاد اینها
اتفاق دارند که مدت عمر حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هجده سال و هفتاد و پنج روز بوده نظر
باهلی نکته که محمد بن طلحه شافعی نوشته موید این قول شیعه است زیرا که حروف محمد چهار است
و خدیجه نیز چهار حرفست دال و یاء وقف و سکته است که در آخرش هست برای دلالت بر تانیث
مثل بصیر و بصیرة که صیغه صفت مشبهه دارد پس اینها اصل هشت حرفست و فرعش که حسن
و حسین باشد هفت حرفست و الف و لام که حرف تعریف است بنکره داخل میشود نه بمعرفه مثل
جواد که نکره است بعد از الف و لام الجواد افاده تعریف میکند و گاه از اوقات بمعرفه که علم باشد
داخل میگردد برای لمح است نه تعریف یعنی اگر اسم علم منقول باشد نه مرتجل الف و لام را برای او
می‌آورند که اشاره کنند بمعنی منقول منه مثل الحسن و الحسین که الف و لامش اشاره بمعنی حسن ظاهری
و معنوی که در ایشان بوده اشعار میکند و الله در اعلام معنی لغوی ملحوظ میشود چه خود اسم علم دال و معلمی
مدلول و مسمی است چنانکه ابن مالک نحوی در الفیه اش میگوید و بعض الاعلام علیه دخلا للمح ما قد کان
عنه نقلا و لفظ علی سه حرف است که کفو فاطمه است پس مجموع هجده حروف است که دلالت
بر هجده سال بودن و لفظ فاطمه بحساب نمی‌آید زیرا که نفس شیء در عدد حساب نمی‌شود چنانکه
میگویند برادران حضرت یوسف یازده نفرند و خود حضرت یوسف را در عدد حساب نمی‌کنند و حال آنکه اینها همه پسر یعقوبست

پس معلوم گشت که قول عامه بر بیست و هشت و نهم و غلط است و اما قول اهل سیر و تواریخ غیر معتبر است در نزد
شیعه زیرا که معصوم علیه السلام تنصیص کرده بر خلاف او چنانچه قال الصادق علیه السلام ولدت فاطمه ع
بعد النبوة بخمس سنین و اقامت مع ابیها ثمان سنین بمکة و اقامت بالمدینة عشر سنین و اقامت
بعلی ع بعد وفات رسول الله ص سبعین یوما پس معلوم شد اعتقاد عامه و اهل سیر در مقابل نص امام ع
بی وجه و باطل است علاوه خود عامه مسئله سبب آوردن جبرئیل و خوردن پیغمبر از او است سیب که بنا
آن چه بعد از بعثت بعضی و بعد از معراج که پیغمبران سیب را خورد و معراج بعد از بعثت بعضی
میل اشتباه عامه در این است که پنج سال قبل از بعثت تولد فاطمه را می نویسند و چون تولد
پنج سال بعد از بعثت به نص ثابت گشت اینده سال از میانه برده و باقی نمانده مگر هیجده سال
و هشتی معروف است دروغگو حافظه ندارد خود شان مسئله سیب را می نویسند لکن می گویند پنج سال قبل
~~[illegible]~~
در بناء قریش کعبه را متولد شد ~~[illegible]~~
~~خوشم آمد که از ایام ترجمه کنم~~ در بیان تزویج فاطمة الزهراء ع بر علی المرتضی در کتب سیر و تواریخ
با اختلاف بسیار در طول و تقصیر نوشته اند ما اکتفا می کنیم بعقد جاودانی که از بعض ... وارد شده
چون

چون سن حضرت صدیقه بحد بلوغ رسید از صنادید قریش و از صحابه انهائی که سبقت بسلام
داشتند حتی شیخین حضرت فاطمه را برای فخار خود شان از رسول الله خطبه نمودند و حضرت رسول الله
در جواب می فرمودند تزویج فاطمه منوط بوحی آسمانی است تا نوبه با میر المؤمنین ع رسید از تنگ دستی
و تنگی حال دنیوی خجالت میکشید که اظهار مدعا و رغبت بکند بالاخره بکرات بخدمت پیغمبر رسید
که حضرت در منزل ام سلمه بود در راز در رسول خدا فرمود برخیز ای ام در را بگشای این آن کسیست
که خدا و رسولش او را دوست دارند ام سلمه گفت این کیست که پیش از دیدنش می ستائی
فرمود مردیست که در امور سخت ناتوان نیست و در کار صعب سست نیست او است برادر من
و پسر عموم و محبوب ترین خلق در نزد من و ام سلمه در را بگشاد و خودش در گوشه در حجاب خویش متواری شد
و علی ع وارد شده سلام داد و جواب شنید و نشست سر بزیر افکنده و متفکر بود چنانکه گوئی
گشته حاجتی دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی برای بر آورده شدن حاجتی پیش من
آمده ای از حیاء و شرم از اظهارش خجالت میکشی بگو چه حاجتی داری که حوائج تو در نزد من باجابت
مقرون است گفت بابی انت و امی شما از کودکی مرا از پدر و مادرم گرفتی و بغذاء خود غذا دادی
و مؤدب باداب خود نمودی و برای من از پدر و مادر نیکوتر بودی تا خداوند عالم بسبب شما مرا هدایت
کرد در حالی که سایر بنی هاشم گرفتار حیرت بودند امروز اندوخته دنیا و آخرت من تو باشی و دوست

چنانکه خداوند بازوی مرا با تو استوار کرده از برای من زوجه و خانه نیز بدست آید لاجرم برغبت تمام
بحضرت تو آمده ام که فاطمه دختر خود را بمن کابین بندی چون علی ع سخن باتمام رساند و حضرت رسول الله
فرحناک گشته فرمود ایا چیزی داری که مهر دهی عرض کرد هر چه از مال دنیا دارم تو دانا تری با آن که شمشیری
و زرهی و شتری دارم رسول الله فرمودند شمشیر برای جهاد لازم است و شتر در سفرها محتاج تو است
و در حضر کسب معیشت با او است اما زره را برای تزویج فاطمه باید نگاه داشت و من بدین بهاء
راضی هستم خرسند باش یا ابا الحسن بتحقیق خداوند عزوجل فاطمه را در آسمان بتو تزویج
قبل از آنکه من در زمین تزویج کنم در همین ساعت پیش از آمدن تو ملکی از آسمان نازل شد
که افزون از حوصله حساب پر و روی داشت و چنانچه او را هرگز ملکی ندیده بودم سلام داد و گفت
ای محمد شاد باش باجتماع شمل و طهارت نسل گفتم ای فرشته ان کدام است گفت
من سطائیل و در روایتی دیگر محمود هستم و یکی از قوائم عرش را موکلم از خدا رخصت خواستم
که حامل این بشارت بر تو باشم تا تزویج فاطمه را با علی بتو در این حضرت معروض دارم هان اینک
جبرئیل در عقب من میرسد و مژده کرامت الهی را بتو میرساند پیغمبر فرمود هنوز کلام ملک
تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله بعد بگذاشت
در جلو روی من یکپارچه حریر سفید از حریرهای جنت که در او دو سطر نوشته شده بود گفتم ای جبرئیل
این حریر چیست و این خطوط نور از کجا است گفت سای محمد خداوند نیست و بلندی زمین را
می نگرد

مشرف شد نور از آفرینش اختیار کرد و برسالت داد و کرت دیگر نگریست و علی را شد و بر گزید از برای تو برادری
و وزیری و صاحبی و دامادی و دختر تو فاطمه را باو کابین است گفتم حبیب من جبرئیل این مرد کیست
گفت برادر تو در دنیا و پسر عموی تو در نسب علی بن ابیطالب است همانا حکم خدا را ع بجنان شجره طوبی حامل
حلی و زینت گشت و بهشت آراسته و پیراسته شد و حور العین آرایش نمودند و خداوند فرمان داد
که فرشتگان در بیت المعمور جمع شوند بالا و پائین ... شدند تا ... بتهنیت رضوان منبر کرامت را برابر باب
بیت المعمور نصب کنند و آن منبریست که آدم در روز عرض اسماء بر ملائکه بر آن نشسته خطبه خواند آنگاه فرشته را
از حجب که او را راحیل گویند وحی فرستاد بر آن منبر رفته خدا را بتحمید و تمجید بستاید و بدانچه شایسته درگاه ربوبیت
ثنا بسراید و در میان ملائکه راحیل بزلاقت لسان و طلاقت بیان فاضلتر است پس بمنبر آمد و خدا را
ثنا گفت و آسمانها با اهتزاز و حرکت آمد پس راحیل آغاز خطبه کرد و گفت ما فرشتگان روحانی
ربوبیت خداوند اذعان داریم و شکر کریم که ما را محجوب داشت از ذنوب و مستور داشت از عیوب
و سکن داد در آسمانها و قربت داد و بر کنار داشت از شهوات و رغبت داد بتقدیس و تسبیح
و خداوندی که رحمت و نعمتش را گسترده است و منزه است از الحاد مشرکین و تکذیب ملحدین از پس این
کلمات آغاز این سخن نمود که پادشاه جبار اختیار کرد صفوت کرم خویش و عبد عظمتش را ... بعض
برای کنیز خود سیده زنها دختر بهترین پیغمبران و سید المرسلین و امام المتقین را محمد مصطفی را با بنده ... علی مرتضی

جبرئیل گفت بعد خدای عزّ و جلّ بمن وحی کرد که جاری کن صیغهٔ عقدهٔ نکاح را همانا من تزویج کردم
کنیزک خود فاطمه را دختر محبوب من محمد است از برای عبد خود علی بن ابیطالب و شاهد گرفتم
جملهٔ فرشتگان را و شهادت خود را در این حریر رقم کردند جبرئیل عرض کرد چون اینکار بپای
رفت خداوند مرا فرمان داد که این حریر را بر تو عرضه بدارم آنگاه خاتم مشک بزنم و در نزد
رضوان بامانت بگذارم بالجمله بعد از شهادت فرشتگان بمراد حضرت علی و فاطمه خداوند
امر کرد که درخت طوبی که حمل خود را از حلی و حلل بجمله نثار کرد و فرشتگان برچیدند و
حورالعین برگرفتند و بیکدیگر هدیه میفرستند و بدان مباهات می نمایند چون خداوند
مزاوجت را در آسمان ببست بجبرئیل فرمود که برو بزمین سلام مرا بمحمد برسان و او را بگوی
که من فاطمه را در آسمان با علی عقد بستم تو نیز او را با علی تزویج کن و ایشان را بشارت
بده بدو غلام زکی نجیب طیب طاهر خیر فاضل در دنیا و آخرت چون رسول خدا این کلمات را
استماع نمود و بعضی شرح این جمله را بیان کرد فرمود ای ابوالحسن سوگند با خدا اگر آن ملک
برود بایستاد و عروج نکرد تا من حکم خدا را با تو شرح کردم هم اکنون طریق مسجد پیش دار
که من از قفای تو خواهم آمد و بر زعمای قبایل و صنادید قریش فضائل ترا خواهم شمرد
بالجمله علی علیه السلام که بمسجد میرفت ابوبکر و عمر در راه بودند علی فرمود رسول خدا فاطمه را با من
تزویج نمود و مرا آگهی داد که خداوند در آسمان این عقد را استوار بسته هم اکنون از دنبال
می رسد

[illegible]

می رسد هم در آن زمان رسول خدا رسید بلال را فرمود تا مهاجر و انصار را اعلام نموده جمع نماید بلال ایشان
را احضار نموده در مسجد پس از ستایش پروردگار عالم فرمود ایها الناس جبرئیل بر من نازل
شد و گفت خداوند تعالی در آسمان فاطمه را با علی عقد بست بآن تفصیل که مذکور شد و مرا امر کرده است که در زمین
نیز فاطمه را با علی کابین نمایم و شما را گواه میگیرم در دو مسئلت ثانیاً فاطمه را از جانب خداوند بوده اینک
جبرئیل است میگوید یا محمد خداوند جل جلاله میفرماید اگر علی را خلق نمیکردم نبود کفوی برای فاطمه دختر تو
از آدم و غیر آن از این حدیث شریف فضیلت امیرالمؤمنین ع بر تمام انبیاء ظاهر است و بعد از این فرمود
یا اباالحسن فاطمه را خطبه کن و حضرت امیرالمؤمنین خطبهٔ مفصله مشتمل بر ثنای خدای جل جلاله خواند بعد گفت تحقیق
رسول الله تزویج نمود فاطمه را بر من و صداق او را این زره من قرار داد و من هم راضی هستم بپرسید
و گواه باشید و در اخبار دیگر پانصد درهم صداق معین شد که از احادیث مشهوره میگویند و فقهاء
رضوان الله علیهم پانصد درهم را به پنجاه تومان حالیه تفسیر میکنند و بعضی به بیست و پنج تومان معین
میکنند محرر این کتاب بعد از تتبع زیاد از احادیث و کتب سیر و تاریخ دیدم که این اختلاف از آنجا ناشی شده
که خود عرب سکهٔ نقدی نداشتند و در هم هم از قسم بعضی یکی را از روم می آوردند که بی علت و غش بعضی بیک
قران حالیه خرج میشد و دیگری را از عجم که وزن نقره سبکتر بود و بجای دو شاهی خرج می آمده اند در هم را
که پیدا کرده وزن و قیمت بعضه آنرا گفته یکی رومی را که پنجاه تومان تعبیر کرده و دیگری ایرانی را جسته بیست و پنج
تومان گفته که در حقیقت هر دو با پانصد درهم گفته اند که ده درهم یک دینار باشد

بالجمله رسول خدا فرمود یا علی برخیز این درع حطمیه را بفروش بهاء آنرا از زره آر حضرت امیرالمؤمنین ع
آن زره را ببازار برده بمعرض بیع درآورد بروایتی عثمان بن عفان بچهار صد و هشتاد درهم خرید
و عثمان گفت یا اباالحسن من شایسته تر از تو نیستم در داشتن این زره و تو شایسته تری در داشتن
دراهم و من نیز این درع را بتو هدیه کردم که در خدمت تو باشد و علی هم درع را گرفته و دراهم را که بسته
عباء خود ریخته خدمت رسول الله آورد و حضرت رسول الله دست کرده قبضه از آن پول به بلال داد
که از برای فاطمه غالیه و بوی خوش بخرد و در کتب علامه هست الخبر باقی ماند بابی بکر داد فرمود
جهاز فاطمه را ساخته کن تا بدانی ابی بکر با بعضی از اصحاب ببازار رفتند و بروایت اخبار بلال بابی بکر داد
چهار قسم برای جهاز بعضی دو حصه برای عطر به بلال داد و ابوبکر با اصحاب ببازار آمد چیزهائی
هفت درهم و مقنعهٔ بچهار درهم و قطیفهٔ سیاه خام که تمام بدن را بپوشش نداشت بخریدند
و تختی که از لیف خرما می بافند و دو فرش از کتان مصری که درون یکی لیف خرما بود آن دیگر
از پشم گوسفند پر بود و چهار بالش از پوست که در طایف دباغت کرده بودند و پرده از پشم
و حصیری هجری و دو بالش که از لیف خرما آکنده بود و دست آسیا برای آرد درست کردن
و مشکی و کاسهٔ چوبین و مشربه از پوست و دو تا سبو و آبدزدی و دو بازوبند از سیم
و ظرفی از سفال سبز خریده بخدمت رسول الله آوردند پیغمبر با دست انها را میگرداند و میفرمود
بارک الله لاهل البیت و بروایتی فرمود خدا مبارک گرداند بقومی که جل ظروف آن سفال است

وسط ابن جوزی از هشام نقل میکند که جهیزیه و جهاز فاطمه علیها السلام دو برد یمانی بود و عبه در پوستش
بود دراز نقره و یک قطیفه عوض لحاف و یک بالش از پوست که آکنده بود میانش از لیف خرما و مشک آب و جامهائی
و همیانی و یک جلد پوست میش و امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید من تزویج کردم فاطمه را و او جز نداشتیم
غیر از پوست میش قوچی که شبها ما روی آن میخوابیدیم و روزها شتر آبکش ما روی آن علف میخورد و غیر از آن
شتر خدمتکار نداشتیم القصه حضرت رسول الله فرمود یا علی طعام برای اهل خود تهیه کن و اینک در نزد ما نان و گوشت
حاضر است و بیست که خرما و روغن و کشک فراهم آورده بنزد یک ما حاضر کنی بالجمله احضار کرده پیغمبر آستین
برزد و آن خرما را در کشک و روغن آمیخته کرده با گوشت و نان بنزد علی گذاشت فرمود هر که را خواهی
دعوت کن و امیرالمؤمنین بجانب مسجد رفته و خوش نداشت که بعضی را دعوت نماید و در میان
مرتفع برآمد و ندا داد ای جماعت مهاجر و انصار از بهر ولیمه و عروسی فاطمه حاضر شوید خداوند بانگ
الحضرت آنهمه را بهمه رسانید گروه از پس گروه در رسیدند در تاریخ می نویسند زیاده از چهار هزار نفر بودند
علی ع از زیادتی مردم اندیشناک بود رسول الله فرمودند یا علی بیم مکن که مهمانان خدا را من خوانم که ایشان
طعام را برکت داده اند وافی و کافی باشد و بالجمله همه آمدند و خوردند و رفتند و آن طعام را از معجزه پیغمبر
و برکت خداوند همچنان کم نشد و پیغمبر برای هر یک از زوجات مطهرات کاسه فرستاد و کاسه دیگر نیز خواست
و از آن هم از ولیمه ریخت و گفت این بهر فاطمه و شوهر او است تا هنگام غروب که رسول الله ام سلمه را
فرمود فاطمه را حاضر کنند حضرت صدیقه از کثرت شرم عرق نموده و پایش در رفتار لغزش میکرد پیغمبر فرمود خداوند در دنیا
و آخرت لغزشت را از تو دور کند آنگاه حضرت رسول الله آن ردائی را که بر چهرهٔ فاطمه بوده بر کشید تا علی ع

چهره ایشان را نگاه کردم آنگاه دست فاطمه را گرفته در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود یا علی خدا مبارک کند دختر پیغمبر را
از برای تو که بهترین زنان است و ای فاطمه بهترین شوهران علی است اکنون بسوی منزل خویش روانه
شوید و تا من حاضر نشوم با یکدیگر سخن مگوئید و فرمان داد دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار
در صحبت فاطمه زهرا روان شوند و آغاز مسرت و فرح نمایند و تکبیر بگویند و از کلمات لهو و لعب و حرکات لغو
بپرهیزند که خداوند بدان رضا نیست پس رسول خدا دست فاطمه را گرفت بر ناقه شهباء سوار نمود و پیغمبر از پیش
روی فاطمه راه می رفت و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار بود و هفتاد هزار فرشته از دنبال تسبیح و تقدیس
کنان راه می رفتند و هفتاد تن حوریه بر عقبش می شتافتند و اما علمای سنت از جابر بن سمره روایت
می کنند که شب زفاف فاطمه بعد ما رسول الله صلی الله علیه زمام بغله شهباء که دلدل باشد بدست جبرئیل بود و اسرافیل
رکاب گرفت و رسول الله جامهای فاطمه را تسویه میکرد و فرشتگان تکبیر همی گفتند و این تکبیر کالسنه در میان
الجماعت از در سنت بجای ماند و در طاهر سلمان زمام دلدل را گرفته بود و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت
از قفای فاطمه روان بود اما زنان هاشم شمشیرهای خود کشیده بودند و زوجات پیغمبر از پیش روی
فاطمه رجزی خواندند چنانکه ام سلمه این اشعار را قرائت نمود سرن بعون الله جاراتی و اشکرنه

فی کل حالات | واذکرن ما انعم رب العلی | من کشف مکروه و آفات
وقد هدانا بعد کفر وقد | انعشنا رب السموات | وسرن مع خیر نساء الوری | تفدی
بعمات و خالات | یا بنت من فضله ذو العلی | بالوحی منه والرسالات | و عائشه

و عائشه این شعرها را می سرود | یا نسوة استرن بالمعاجر | واذکرن ما یحسن فی المحاضر | واذکرن
رب الناس قد خصنا | بدینه مع کل عبد شاکر | والحمد لله علی افضاله | والشکر لله العزیز القادر
سرن بها والله اعلی ذکرها | وخصها منه بطهر طاهر | و حفصه این اشعار رجزی خواند
فاطمة خیر نساء البشر | ومن لها وجه کوجه القمر | فضلک الله علی ذی الوری | بفضل
من خصه بآی الزمر | زوجک الله فتی فاضلا | اعنی علیا خیر من فی الحضر | فسرن
جاراتی بها انها | کریمة بنت عظیم الخطر | و معاذه مادر سعد بن معاذ این رجز را خواند
اقول قولا فیه ما فیه | واذکر الخیر وابدیه | محمد خیر بنی آدم | ما فیه من کبر ولا تیه | بفضله عرفنا
رشدنا | فالله بالخیر یجازیه | ونحن مع بنت نبی الهدی | ذی شرف قد مکنت فیه
فی ذروة شامخة اصلها | فما اری شیئا یدانیه | و دیگر زنان نخستین شعرای
ارجوزه ها را مکرر می گفتند مثل ترجیع بندهای نوحه گران که یکی می خواند و دیگران واگردان او را مکرر میکنند
می گویند و تکبیر می گفتند تا به سرای ام سلمه وارد شدند چون پیغمبر خانه او را برای زفاف معلی کرده بود
و علی و فاطمه نشستند و بحکم پیغمبر حرف نمیزدند و از شرم بر زمین نگاه می کردند تا رسول الله در خانه شد

و فاطمه را فرمود که مقداری آب حاضر کرده پیغمبر ص از آن مضمضه کرده و پاره ای به کاسه ریخت و قدری
بر سرش و قدری در میان هر دو پستانش و پاره میان هر دو کتفش پاشید و گفت ای پروردگار من این یک
فاطمه دختر منست و محبوبترین خلقت در نزد من و خدایا این علی برادر من و محبوب ترین خلقت در نزد من
خداوندا او را ولی خویش قرار ده و دوستدار خویش بگردان و مبارک کن او را برای او و اهل او را بر او آنگاه
فرمود ای علی داخل شو بر اهل خود که خدا بر تو مبارک کند بیرون شد و چهارچوبه در را گرفته گفت
پاک و پاکیزه آفرید خداوند شما را و پاکیزه ساخت نسل شما را و من از در آشتی و صلحم با کسی که با شما
از در آشتی است و محاربم و مقاتلم با کسیکه با شما عداوت و محاربت دارد و بودیعت می گذارم
شما را در نزد خداوند و خدا را خلیفه میگذارم برای شما و مرج البحرین یلتقیان [illegible]
و از این کلمات تفسیر نمودند آیه شریفه مرج البحرین یلتقیان را و مکشوف داشتند که این دو بحر علی و فاطمه
هستند که از انها لولو و مرجان بعمل آمدند که حسنین و دخترهای ایشان باشند سلام الله علیهم اجمعین
و بامداد شب زفاف پیغمبر بخانه که علی و فاطمه بودند تشریف آورد و کاسه از شیر با خود آورد و بفاطمه
داد و فرمود بیاشام که پدرم فدای تو شود و با علی داد فرمود بیاشام که پسر عمت فدای تو شود و این
عبارت تعارف و هدیه طوایف عرب بود که بهمدیگر می گفتند و در روایت است که فاطمه گفت
در شب زفاف شنیدم که زمین با علی سخن می گفت پیغمبر سجده شکر کرد و فرمود ای فاطمه شاد و خرم
و کامکار باش که خداوند شوهر ترا از جمیع آفرینش برگزید و خرم دل باش بفرزندان طیب و طاهر
و دلبسته باش

و دلبسته باش که خدا امر کرده است بزمین از مشرق تا مغرب الخ در زمین واقع شود بعرض علی ع برساند
فاطمه عرض کرد علی ع فاضلتر از همه شوهرهاست جز اینکه زنان قریش گویند پیغمبر مردی فقیر را
اختیار کرد پیغمبر فرمود پدر و شوهر تو را نتوان بی چیز شمرد همانا زمین و دفاین خود را تماماً بر من
عرضه داشت نپذیرفتم جز تقرب الله را و اختیار نکردم اما شوهر تو سبقت باسلام دارد و حلمش
از همه جهان بزرگتر است خداوند عالم از تمامت آفرینش دو مرد برگزید یکی پدر تست و آن دیگری
شوهر تو است و امیرالمومنین در آن هنگام در دخل خانه نبود پیغمبر او را خواست فرمود یا علی داخل شو
بخانه خود و با حفاوت و رفق باش با فاطمه زیرا که فاطمه بضعه منست هر که او را برنجاند
مرا رنجانیده است و مرا شاد میکند آنچه که فاطمه را شاد کند شما را بخدا ودیعت گذاشتم و خدا را
از جانب خود بخلیفگی برای شما برداشتم حضرت علی ع عرض کرد یا رسول الله بخدا قسم هرگز فاطمه را
بر هیچ غضب نسازم و او را اکراه بر هیچ امری نکنم و بتعب نیندازم تا گاهی که وداع جهان گویم و فاطمه نیز
بر من غضب نسازد و از امر من تجاوز نکند و خداوند بسوی وی وحی فرستاد بفاطمه بگو از عصیان
علی بپرهیز اگر او غضب کند من از غضب او غضبناک میشوم در میان ذکر اولاد فاطمه زهرا علیها السلام
اول امام حسن دوم امام حسین سیم زینب چهارم ام کلثوم پنجم محسن که سقط
امام حسن و امام حسین و زینب و کلثوم و محسن ... شدند و اما ام کلثوم و وفاتش
حضرت زینب را عبدالله بن جعفر تزویج کرد و عون و عبدالله پسران او بودند که در کربلا شهید شدند

در شام در زندان عبدالملک بن مروان که با شوهرش عبدالله رفته بودند بقول سپهر که در ناسخ التواریخ
نوشته است و قبرش الآن مزار شیعیان است ولیکن بنده در غیر این کتاب در کتاب دیگر ندیده ام که در شام بوده
و اما ام کلثوم را اول عمر خواست حضرت امیر ع امتناع نمودند که با ایشان تزویج کند بعد عمر عباس بن عبدالمطلب را
تهدید نمود ایشان بحضرت علی ع عرض کردند که مصلحت در خواهش اوست گفته است که عمر بر خواهد جسارات کند حضرت
اختیار را بعموی خود عباس داد و بعد تزویج کرد و ام کلثوم از عمر پسری داشت که نامش زید بود و او با مادرش در یک روز
وفات نمود پسر عمر براد نماز خواند در زمان امام حسن علیه السلام و اما قول معتبر آنست که ام کلثوم بعد از وفات
عمر بعون بن جعفر تزویج کرد و از او اولاد نداشت و بعد از وفات عون برادرش محمد بن جعفر
تزویج کرد و بعد از وفاتش برادرش عبدالله بن جعفر تزویج کرد و ام کلثوم وفات نمود در حالتی که عبدالله زنده بود
و اما محسن بضربت قنفذ غلام عمر و خود عمر شهید و سقط شد و لیث بن سعد در تاریخش می نویسد
که رقیه نام دختر حضرت فاطمه بود که در حالت صغر فوت نمود و در کتب شیعه این منقول است
و ابن عباس نقل میکند که پیغمبر فرمود بعلی ع یا علی بدرستیکه خدای عز وجل فاطمه را بتو تزویج کرد و صداق
او را زمین قرار داد پس هر کس که در روی زمین راه برود و تو را دشمن بدارد بحرام در روی
زمین راه رفته است در ذکر اسماء و القاب و کنیه های که حضرت صدیقه فاطمه الزهراء علیها السلام
دارد و در کتب اخبار شیعه مسطور است بعنوان احادیثی که از پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده و حقیر
بعضی از آنها بحسب احادیث
کنای آنحضرت

کنای آنحضرت نخست ام الحسن دوم ام الحسین سیم ام المحسن چهارم ام الائمه پنجم ام ابیها زیرا که مادر پدر پیغمبر
فاطمه بوده از این جهت پیغمبر او را ام ابیها نامید ششم ام السبطین [1] و اما القاب آنحضرت بروایت ابوجعفر قمی
فاطمه [2] البتول [3] الحصان [4] الحره السیده [5] العذراء [6] الحوراء المبارکة [7] الطاهرة الزکیة [8] الراضیة المرضیة [9] المحدثة
مریم الکبری [10] الصدیقة الکبری [11] و در آسمان حضرت را النوریة [12] السماویة [13] الحانیة گویند الصدیقة بالاقوال
والمبارکة بالاحوال والطاهرة بالافعال والزکیة بالعدالة والراضیة بالمقالة والمرضیة بالدلالة والمحدثة بالشفقة
والحرة بالنفقة والسیدة بالصدقة الحنان بالمنان البتول فی الزمان الزهراء بالاحسان
مریم الکبری بالستر فاطمة بالسر البر المنورة بالشهادة السماویة بالعبادة الحانیة بالزهادة
العذراء بالولادة الزاهدة [15] الصفیة العابدة [16] الرضیة المرضیة المتهجدة [17] الشریفة القانتة
العفیفة [18] سیدة النسوان حبیبة [19] حبیب الرحمن المحتجبة [20] عن خزان الجنان
صفیة الرحمن [21] ابنة خیر المرسلین [22] قرة عین [23] جمیع الخلائق اجمعین واسطة [24]
العقد بین سیدة نساء العالمین متظلمة بین [25] یدی العرش یوم الدین ثمرة النبوة [26] القبة بین قبة السماء
ام الائمه زهرة فؤاد شفیع الامة الزهراء [27] المحترمة المختتمة [28] المکرمة تحت القبة
الخضراء الانسیة الحوراء [29] البتول العذراء سیدة [30] النساء وارثة [31] سیدة الانبیاء و

قرینة سید الاوصیاء فاطمة الزهراء صدیقة الکبری راحة [32] روح المصطفی [33] حاملة [34] البلوی من غیر فزع و الشکوی
وصاحبة [35] شجرة الطوبی و من انزل فی شانها و شان زوجها سورة هل اتی [36] ابنة النبی صاحبة التقی
وام السبطین وجدة الائمة وسیدة نساء [37] الدنیا والآخرة زوجة المرتضی والدة المجتبی ابنة المصطفی
السعیدة المعصومة الکریمة الطاهرة الشهیدة السیدة الرشیدة شقیقة مریم ابنة محمد الاکرم المعظمة
من کل شیء المعلومة بکل الخیر المعروفة فی الاخبار الموصوفة بالبر والتحمید وارثة صاحب الوحی والتعزیة
جدة الخلیل فاطمها المرتضی بامر المولی جبرئیل و غیر اینها از صفات حسنه و اخلاق حمیده که در اخبار
وارد شده مثل ائمه هدی علیهم السلام و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها که آنحضرت و اولادش از نعمت الله اند
و صدوق مرحوم در کتاب امالی سند با بی عبدالله علیه السلام میرساند که فرمودند فاطمه را نه اسم در نزد
خدای عز وجل است فاطمه والصدیقة والمبارکة والطاهرة والزکیة والراضیة والمرضیة والمحدثة
والزهراء یونس بن ظبیان میگوید چون حضرت صادق ع نه اسم را شمرد فرمود یا یونس آیا
میدانی چرا فاطمه نامیده شد گفتم بفرما یا سیدی گفت فطمت من الشر یعنی بریده شده
از هر شر و ناشایسته که هیچ مردی را متصف نیست و افعال و حرکات ناشایسته از ایشان صادر
نمیشود و از حضرت رضا علیه السلام منقول است که گفت حضرت رسول الله ص فرمود من دختر خودم را فاطمه
نامیدم زیرا خدای عز وجل او را و دوستان او را از آتش جهنم دور داشت در علل الشرایع
از حضرت

از حضرت ابوجعفر ع مرویست که فرمود که برای فاطمه موقفی است در باب جهنم وقتی که روز قیامت شد
بمیان دو چشم هر یک از مخلوق نوشته شده است این مومن است و یا کافر پس امر میشود بیکی از محبان فاطمه
که گناه زیاد دارد که او را بطرف آتش ببرند پس حضرت فاطمه در میان دو چشم او میخواند که او محب است
عرض میکند الهی و سیدی تو مرا فاطمه نامیدی و بسبب من جماعتی را که مرا دوست دارد و یا ذریه مرا
دوست دارد از آتش جهنم دور باشد و وعده تو حق است و خلاف وعده نمیکنی خدای عز وجل
میفرماید راست گفتی یا فاطمه من تو را فاطمه نامیدم و هر که تو را و ذریه تو را دوست دارد از آتش جهنم
دور میکنم و وعده من حق است و من خلف وعده نمیکنم الحال جز این نیست که این بنده خود را امر
کردم که بطرف آتش ببرند تا تو شفاعت کنی و شفاعت تو در نزد من قبول است تا فرشتگان من
و پیغمبران من و بندگان من که حاضر محشرند مکان و منزلت تو را در نزد من بدانند از این پس
در میان دو چشم هر کس که ببینی که محب تو نوشته شده از مومنین دست او را گرفته در بهشت
جاویدان در آر و نیز امام علیه السلام فرمودند فاطمه فطم از طمث است یعنی خون حیض نمی بیند زیرا
که خون حیض عقوبات است و دختران انبیاء از این عقوبت بری هستند و آلوده و
پیغمبر فرمودند بتول آن زنی است که هیچ وقت خون سرخ نمی بیند یعنی خون حیض زیرا
که خون حیض مکروه و ناشایسته است در دختران انبیاء از این جهت فاطمه را بتول میگویند
و پیغمبر بفاطمه فرمود خداوند برای تو اسمی از اسماء خود مشتق کرد او فاطر است و تو فاطمه علیها السلام

و عقیده هروی میگوید از حضرت امام علی النقی علیه السلام پرسیدم از چه روی فاطمه را زهرا (ع) نامیدند فرمود
که روی حضرت فاطمه روشن بود برای امیرالمؤمنین (ع) از اول روز مثل آفتاب روشن و در وقت زوال
مثل قمر منیر بود و در وقت غروب آفتاب مثل ستاره تابناک درخشان بود و نیز از حسن بن یزید
روایت است که گفتم با بی عبدالله (ع) چرا فاطمه را زهراء میگویند فرمود برای اینکه در بهشت قبه‌ای از
یاقوت سرخ دارد که بلندی او یکسال راه است بدون آنکه از بالا بر آسمانی آویزان باشد و یا از پائین
بر ستونی استوار باشد و آن قبه را صد هزار دروازه است و در هر در هزار فرشته دربان است و ساکنان
بهشت آن قبه را نگاه کنند بانطور که شما ستاره روشن را نگران باشید و همی گویند این قبهٔ
زهراء مختص بفاطمه است در ارشاد القلوب از سلمان روایت میکند که من در مسجد رسول الله حاضر بودم
ناگاه عباس بن عبدالمطلب درآمد و سلام داد حضرت رسول الله او را ترحیب و ترحیب کرد عباس
بعرض رسانید یا رسول الله بچه چیز خداوند فضیلت داد بر ما اهل البیت علی را و حال آنکه همگان
یکمعدن و سرفراز یک کلستنیم رسول خدا فرمود ای عم ترا آگاهی میدهم که خداوند مرا و علی را بیافرید وقتی
که نه آسمان بود و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم چون خدای عزوجل اراده کرد بدو خلقت بار را
تکلم بکلمه نمود از آن نوری پدیدار شد و بکلمه دیگر تکلم نمود روحی آشکار گشت پس میانه آنها امتزاج داد
معتدل گشتند و من و علی از آنها خلق شدیم بعد جدا کرد از نور من عرش را و من از عرش بزرگترم

و از نور علی

و از نور علی آسمانها را آفرید و علی از آسمانها بزرگتر است پس از نور حسن شمس را
و از نور حسین ماه را پس اینها را تا ابد از خورشید و ماه هستند و ملائکه خدا را التسبیح
میگفتند و سبوح قدوس میخواندند و از این انوار عظیمه شگفتی میگرفتند که چه قدر در نزد خدا
معظم‌اند و خداوند برای امتحان ملائکه ابری ایجاد نمود که اول و آخرش معلوم نبود ملائکه‌ها
عرض کردند ای معبود ما و سید ما از آن وقتی که ما را خلق کرده این طور مبتلا
نشده بودیم از تو سئوال میکنیم بحق این انوار این ظلمت را از ما بردار از خدا جواب
آمد که میکنیم این کار را پس از آن نور فاطمه زهراء را آفرید مانند قندیلی و او را در گوشواره
عرش معلق نمود و آسمانهای و زمینهای هفتگانه از این نور روشنائی یافت
و از این روی فاطمه را زهراء نامیدند و فرشتگان زبان به تسبیح و تقدیس گشودند
پس خدای عزوجل فرمود قسم بعزت و جلال خودم ثواب تسبیح و تقدیس شما را
خاص دوستان فاطمه و پدر و شوهر و فرزندان او قرار دادم تا روز قیامت
و حضرت فاطمه الزهراء عالمه بوده بماکان و بما یکون و ما هو کائن چنانکه
در اخبار متعدده وارد شده است زیرا که نور محض و مجرد از تعلقات بوده
و برای اثبات مدعا و محدثه بودن آنحضرت بیک حدیث شریف میکنیم در کتاب
عیون المعجزات مسطور است که عمار یاسر سلمان را گفت ترا از حدیث عجیب
خبر میدهم گفت یا عمار بگو تا چه داری گفت بلی در خدمت علی علیه السلام

بودم که وارد بر حضرت فاطمه شد چون فاطمه آن حضرت را دید گفت نزدیک شو
تا باز گویم از برای تو آنچه از بدو آفرینش بود و بد آنچه می‌باشد و بچیزی که نبوده است
تا گاهی که روز قیامت آشکار شود چون علی این کلمات را شنید بقهقرا
برگشت بخدمت رسول الله آمد و من نیز ملازم بودم رسول الله فرمود نزدیک شو یا اباالحسن
پیش شد بنشست فرمود تو حدیث میکنی مرا یا من بگویم امیرالمؤمنین (ع) عرض کرد
حدیث از تو نیکوتر است گاهی که بفاطمه درآمدی و از علم ماکان و ما یکون سخن
کرد تو شگفتی گرفتی و نزد من آمدی عرض کرد یا رسول الله نور فاطمه از نور
ما میباشد فرمود مگر نمیدانی این وقت علی علیه السلام پیشانی بر خاک گذاشته
شکر خدا را بجا آورد عمار میگوید آن وقت علی (ع) از نزد پیغمبر بیرون شد و من در خدمتش
بودم تا بر فاطمه وارد شد گفت گویا از نزد من بحضور پدرم مشرف شدی تا او را
آگاهی دهی بدانچه من قصه کردم فرمود ای فاطمه چنین است فرمود بدان ای
ابوالحسن خدای تبارک و تعالی نور مرا خلق کرد در حالیکه تسبیح میکرد خدا را پس
خداوند آن نور را بودیعت گذاشت در درختی از درختهای بهشت پس اندر جنت
روشن گشت و گاهی که پدرم در معراج به بهشت درآمد بحکم وحی والهام میوه آن درخت را
چید و در دهان گذاشت و در اطراف زبان بگردانید خداوند آنرا در صلب پدرم

بودیعت

بودیعت گذاشت آنگاه این امانت را در شکم مادرم خدیجه دختر خویلد نقل و تحویل داد
اینک منم آن نور و دانایم بر ماکان و مایکون و مالم یکن هان ای ابوالحسن مؤمن نظاره
میکند بنور خدای تعالی حاصلش این است وقتی که مؤمن بنور خدا اشیاء را می‌بیند و مؤمن حقیقی
که اهل بیت باشند تمام اشیاء را بدون تعلیم بشری میدانند شاهد و علّم آدم الاسماء
کلها وقتی که حضرت آدم بوحی الهی بداند پس فضل از او که اهل بیت بطریق اولی میدانند
این است معنی محدثه بودن فاطمه که ملائکه بوحی الهی با آنحضرت اخبار عوالم را میگویند چنانکه
پیش گفتیم صحف فاطمه از این قبیل است که جبرئیل میگفت و حضرت صدیقه می‌شنید و امیرالمؤمنین (ع)
مینوشت و آن صحیفه الآن در نزد صاحب العصر حضرت حجة ابن الحسن علیهم السلام است
فصل در بیان وفات حضرت فاطمه علیها السلام بطریق اجمال بروایت اخبار صحیحه و معتبره
آنحضرت در حزن پدر بعد از وفات حضرت خاتم الانبیاء و از اذیتها و المی که
بعد از روز سقیفه از منافقین قریش و ضرب قنفذ و مولای ایشان عمر رسید و غلبه حضرت
امیرالمؤمنین را بمسجد بردن و جبراً بیعت گرفتن و غصب فدک کردن مریض
گشت تا به بستر مرض خوابید و به حضرت امیرالمؤمنین سفارش سه وصیت فرمودند نخست
آنکه امامه را که بقولی خواهر است تزویج کند فرمود برای آنکه فرزندان مرا نیکو داشت
دارد دوم اینکه تابوتی برای من درست کن بانطور که ملائکه بمن صفت آنرا گفته‌اند سوم آنکه

از این ظالمان که بایشان ستم کرده اند بر جنازه من حاضر نگشته و نماز بر او نخوانند
و حضرت صادق علیه السلام میفرماید چون فاطمه ع مریض شد در آن مرضی که جهان را وداع گفت
ابوبکر و عمر برای عیادت آنحضرت آمدند و فاطمه رخصت نداد که آنها داخل خانه
او بشوند ابوبکر چون اینرا بدید با خدا عهد کرد که هیچ سقفی بر روی سایه نیفکند تا داخل
سرای فاطمه شود و از او رضائیت بجوید یکشب از زیر سقف بیرون آمده و در زیر
آسمان بخفت بعد عمر خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام آمد عرض کرد ابوبکر
شیخ رقیق القلب است و با رسول الله حق صحبت و مصاحبت غار دارد چند کرت
باتفاق بعیادت حضرت فاطمه آمده ایم و رخصت عیادت نیافته ایم تا رضای
خاطر او را بدست آریم اگر میتوانی رخصت حاصل کن تا ما بحضرت او برویم و رضای
او جوئیم علی ع فرمود روا باشد و بنزد فاطمه آمد و گفت ابوبکر و عمر چند مرتبه
بحضرت تو آمده اند و اجازت عیادت نیافته اند اکنون رخصت دادن
ترا از من مسئلت نموده اند فاطمه ع عرض کرد سوگند بخدا هرگز با ایشان
سخنی نگویم و با آنها رخصت بار ندهم چند که پدر خویش را دیدار کنم و کردار ایشان را
در ظلم و ستمی که بمن کرده اند بگویم حضرت امیر ع فرمود من آنها را ضمانت کرده ام
باین گفت خانه خانه تست فاطمه که ضمانت کردهٔ زنان تابع مردانند من
مخالفت تورا نخواهم کرد هر کرا میخواهی اجازت فرما پس علی علیه السلام
بیرون شد

بیرون شد و آنها را طلبید چون در برابر فاطمه آمدند سلام دادند فاطمه روی برگردانید
چند کرت بانسوی و آنسوی شدند آنحضرت روی برگردانید و علی را گفت
جامه از من بگردان و زنها را فرمود روی مرا بجانب دیگر بگردانید ابوبکر و عمر
بدانسوی شدند عرض کردند ای دختر رسول خدا ما در طلب رضای تو و اجتناب
از خشم تو بحضرت تو آمده ایم و ملتمس هستیم که ما را ببخشی و از جرم و جنایت ما
در گذری فرمود هرگز با شما سخن نگویم تا گاهی که رسول خدا را دیدار کنم و از جور
شما آغاز شکایت بنمایم گفتند ما بنزد تو عذرخواه و خواستار رفع گناه آمده ایم
جرم ما را معفو بدار دیگر فرمانی ما در گذر و ما را بکردار ما مگیر این وقت فاطمه روی
بعلی کرد و گفت من با ایشان سخن نگویم تا گواهی دهند بسخنی که از رسول خدای تعالی
شنیده اند گفتند ما جز بحق سخن نکنیم و جز براستی گواهی نمی دهیم فرمود سوگند میدهم
شما را بخدا آیا یاد دارید آن نیم شبی را که رسول خدا شما را از خانه بر آورد و از برای
امری که بعلی نسبت داده بودند گفتند ما یاد داریم فرمود سوگند میدهم شما را بخدا
آیا شنیدید که رسول خدا فرمود فاطمه پارهٔ تن منست و من از ویم و هر که او را
بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدایرا آزرده است و کسی که بیازارد
فاطمه را بعد از مرگ من چنان است که در حیات من او را آزرده است گفتند چنین است

فرمود الحمد لله ای پروردگار من گواه باش و گواه باشید ای آنانکه حاضر هستید
دیگر اینکه ابوبکر و عمر مرا بیازردند در حیات من و در هنگام وفات من هان ای ابوبکر
و عمر سوگند بخدای که هرگز با شما سخن نگویم تا ملاقات کنم خدای خود را و شکایت
شما را بدرگاه او برم و ظلم و جور شما را در نزد او بحساب آرم چون سخن بدینجا رسید
فریاد و ویل و وای ابوبکر بلند شد و گفت کاش مادر مرا نزادی عمر گفت ای ابوبکر
عجب می آید مرا از مردم که زمام امور خویش را بدست تو داده اند ای شیخ ترا خرافت دریافته
که جزع میکنی از خشم زنی و شادی میشوی برضای زنی چیست برای کسیکه زنی را
بخشم آرد بغیر هیچ گناهی و جزائی بر او مترتب نمی شود دیگر عمر نمیدانست زن بزن فرق دارد
زنی که خشم او مثل خشم رسول الله باشد خلود در نار او را مسلم است دیگر نجات ندارد
اینکه گفتند بلند شده از خانه فاطمه خارج گشتند پوشیده مباد در یوم سقیفه چون
در طلب خلافت ابوبکر و عمر با علی علیه السلام آغاز مخالفت نهادند و در احتجاجات
فاطمه علیها السلام با ابوبکر در مسجد رسول الله در غصب فدک دعوای حقه او را بیکار
بستند تا آخر عمر حضرت فاطمه ع چند که زنده بود از آنها خاطر خسته و دل شکسته بود
و باتفاق سنی و شیعه بر ایشان خشمناک بوده تا از دنیا رفت چنانکه در صحیح
بخاری و دیگر کتب علماء عامه مرقوم است ماتت فاطمة و کانت ساخطة علیهما
یعنی فاطمه وفات نمود در حالتی که با ابی بکر و عمر غضبناک بود و اما چنین مایوس
برگشتن آنها از حضور فاطمه در اکثر کتب عامه مسطور است

بعد از مرض آنحضرت شدت کرد تا بروایت مشهور و معتبر که هفتاد و یا هفتاد و پنج روز باشد
وفات نمود که از روز سیزدهم جمادی الاولی تا پانزدهم باشد بنا بنقصان ماه قمری است با جمله اخبار
و روایات که سیم جمادی الاخره و یا ایامهای دیگر باشد چنین نزد این حقیر معتبر نبوده متعرض نشدم
امیر المومنین ع هم بنا به وصیت الوصیة غسل داده با بقیه حنوطی که جبرئیل از بهشت آورده
بود و رسول الله سه قسمت کرده بود ثلثی برای خود و ثلثی برای امیر المومنین و ثلثی برای فاطمه ع
امیر المومنین ع با بقیة الکافور غسل داد و با هفت ثوب کفن کرد چون خواست او را
جامه زیرین به بندد ندا در داد ای ام کلثوم و زینب و سکینه و فضه و حسن و حسین حاضر شوید
بدیدار مادر خود که پس از این دیدار جز در بهشت نخواهد بود حسنین فریاد برداشتند و گفتند
هرگز حرمان جدّ ما محمد و مادر ما فاطمه از قلب ما فرو نخواهد شد ای مادر گاهی که جدّ ما را
ملاقات کنی بگو ما یتیم ماندیم و سلام ما را بدو برسان امیر المومنین میفرماید خدا را
گواه میگیرم که فاطمه بنالید و دستهایش بلند نموده حسن و حسین را گرفت و بسینه خود
بچسبانید همین وقت هاتفی از آسمان ندا در داد یا ابا الحسن برگیر آنها را که فرشتگان آسمانها
بگریه درآمدند و مشتاق دوست مر دوست را الجرم حسنین را گرفتم و ایشان را
در جامه زیرین پوشاندم این ابیات را انشا کردم فِراقُکِ اَعظَمُ الاَشیاءِ عِندی
وَفَقدُکِ فاطِمُ اَدهَی الثُّکُولِ ... سَاَبکی حَسرَةً وَاَنوحُ شَجواً ... عَلی خِلٍّ مَضی اَسنَا
سَبیلِ ... اَلا یا عَینُ جُودی وَاسعِدینی ... فَحُزنی دائِمٌ اَبکی خَلیلی

و امیر المؤمنین بموجب وصیتش شب متصدی امورات حضرت فاطمه شد
تا شخصی و اشخاصی که از انها رنجش داشت در تدفینش و نماز گذاردن حاضر
نباشند بالجمله علی علیه السلام و حسن و حسین و عمار و مقداد بن اسود و عقیل
بن ابیطالب و زبیر بن عوام و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و بریده و عباس
بن عبدالمطلب و ابن مسعود و چند تن از بنی هاشم بر حضرت فاطمه نماز گذاردند
و بروایتی فضل بن عباس و حذیفه نیز حاضر بودند و در هنگام دفن عباس
و پسرش فضل و علی ع داخل قبر شدند و چون فاطمه را بخاک سپردند چهل قبر و بروایتی
هفت قبر را در اطراف قبرش درست نمودند تا کسی قبر او را نشناسد و بعضی
گفته اند روی قبر را با خاک مستوی داشتند تا علامتی پیدا نشود در کتاب کافی
سند با امام حسین ع میرساند علی ع چون فاطمه را بسرای آخرت تجهیز داد و قبر او را
محو و مستور کرد رو بقبر رسول خدا آورد و آن خطبه را که در همین کتاب با ترجمه اش
نوشتم خواند و این حدیث که قبر حضرت صدیقه در خانه خودش بوده و الآن که مسجد را
بزرگتر کرده اند داخل مسجد گشته میانه قبر و منبر پیغمبر است و مجلسی مرحوم مینویسد
چون علی علیه السلام فاطمه را بمصلی آورد و بر او نماز گذارد و پس از آن دو رکعت
نماز خواند و خواستند دفن نمایند در میان بقعه از بقاع بقیع ندا در آمد که دختر
که بمن آرید چه خاک طینت وی از من برداشته شده است و علی ع تربت
کنده و پرداخته شده در بقیع آشکار شد و آن حضرت را در آنجا بخاک سپردند
و علی علیه السلام

علی ع در کنار قبر نشست فرمود ای زمین این دختر رسول خداست که در نزد تو بودیعت میگذارم
اینوقت ندائی در رسید یا علی من مهربان ترم با او از تو غم مخور و غمگین مباش و مرحمت کنی
علی ع بخانه آمد بامدادان ابوبکر و عمر و گروهی از مهاجر و انصار بر در سرای علی حاضر شوند
تا بر فاطمه نماز بخوانند مقداد بن اسود گفت فاطمه را دوش بخاک سپردند عمر روی بابکر
آورد گفت نگفتم چنین خواهند کرد عباس گفت فاطمه وصیت کرد که شما
بر او نماز نگذارید عمر گفت ای بنی هاشم این حقد و حسد دیرینه که از مادر
خاطر دارید هرگز ترک نخواهید کرد و این کینه و کینه که در سینه نهفته دارید هیچگاه
بیرون نخواهید گذاشت سوگند بخدا اگر بخواهم او را از قبر بیرون میآرم و بروی نماز گذارم
و امیر المؤمنین ع فرمودند ای پسر صهاک سوگند بخدا اگر این قصد کنی دست
راست تو دیگر بتو بازنمیگردد هرگاه اگر شمشیر بکشم تا خون ترا نریزم بغلاف نخواهم
کرد عمر دانست که سوگند علی ع راست است دم فرو بست بخانه خود برگشت

در خبر است که مهاجر و انصار در قبرستان بقیع الخمی کردند و چهل قبر دریافتند
که همگان مانند هم بودند و قبر حضرت فاطمه را نشناختند بنای ناله گذاشتند
و همدیگر را ملامت نموده و گفتند از پیغمبر بیک دختر باقی نمانده او بمرد و مدفون گشت
و شما حاضر نشدید و بروی نماز نخواندید چه بی حمیت مردم هستید بعضی از
بزرگان گفتند زنان مسلمین را خبر کنیم تا این قبرها را بشکافند پیدا کنند

تا نماز بخوانیم دوباره دفن نمائیم این خبر با میر المؤمنین علیه السلام رسید آنحضرت
از خانه بیرون آمد خشمناک چشمهایش از شدت غضب خون آلود گشته و رگهای
گردنش پر از خون و جامه زرد که خاص بروز مقاتله بود در بر داشت و ذوالفقار را
حمایل کرده به بقیع رسید مردم چون آنحضرت را با این حالت دیدند گفتند اگر کسی از این
قبرها سنگی بردارد علی بن ابیطالب ع با ذوالفقار سنگ را اند عمر با گروهی آن جمعرا
دیدار کرد و گفت یا ابا الحسن چه شده است ترا سوگند بخدا نبش میکنیم قبر فاطمه را
و بر او نماز میگذاریم و امیر المؤمنین ع دست برد جامه عمر را در هم گرفت و او را
جنبشی داد و سخت بزمین کوفت و گفت ای پسر کنیزک سیاه خلافت
که حق من بود بمن نکذاشتید و من دست باز داشتم تا مبادا مردمان مرتد شوند
و یکباره از دین برگردند یعنی مردم هم چون بدانند که من برای سلطنت میخواهم خلافت
کنم و نبوت رسول خدا را هم سلطنت بشمارند که نعلیه بود نه نبوت و وحی آسمانی
اما سوگند بدان کس که نفس علی ع بدست اوست اگر تو و اصحاب تو قصد نبش قبر فاطمه
بکنید زمین را از خون شما سیراب خواهم کرد هان ای عمر اگر میخواهی قصد آزمایش
بکن ابو بکر گفت یا ابا الحسن ترا سوگند میدهم بحق رسول الله و بحق کسی که بالای عرش است
دست از عمر بردار که ما هرگز کاری نمیکنیم که مکروه خاطر تو باشد پس علی ع عمر را رها کرد
و مردمان پراکنده شدند دیگر عود نکردند و علی علیه السلام بسوگواری فاطمه پرداخت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و الصلوة علی رسول الله و السلام علی الائمة المعصومین الحافظین لدین الله و اللعنة علی اعدائهم اعداء الله اجمعین
و در روی عن الامام الباقر عن علم الله و علم رسوله ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام فی طوال هذه المعانی و وصیته لجابر بن یزید الجعفی ره
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده و ایشان فرمودند یا جابر از اهل زمانه خود پنج چیز را غنیمت بشمار
اگر در مجمع انها حاضر شدی کسی را بتو معرفی نمیکنند و نمیشناسد و اگر غائب شدی کسی از احوال تو تفقد و پرسش
نمینماید و اگر در مجلس حاضر شدی هیچکس با تو در امری مشاوره نمیکند و اگر حرف زدی کسی گوشش نمیدهد قبول نمینماید
و اگر دختر کسی را خطبه نمودی بتو تزویج نمیکنند یعنی بجهت گمنامی و فقر و فاقه در اموال و بنوی چیزهای دنیا اعتنا نمیکنند و اسرار را
مقتضای برای تو نمیدهند فقر او عیار الهی را خوش عبدالله انصاری میگوید خوش عالیت نعمتی که اهل جابا بستی
کسی نگوید که کیستی و بعد حضرت فرمودند یا جابر ترا سفارش و وصیت میکنم به پنج چیز اگر مظلوم شدی
تو ظالم مباش و اگر بتو خیانت کردند تو خائن مباش و اگر ترا تکذیب کردند در عوض تو نعمت مدارای
و اگر کسی ترا مدح کرد و ستود فرحناک مباش مدح مشو و اگر ترا مذمت کردند جزع و ناله مکن و فکر کن در آن
در آن سخنهائی که در خصوص تو گفته اند اگر آنها را در نفس خودت یافتی پس سقوط تو از نظر خداوند عز و جل
اگر غضبناک نشوی در گفتن سخن حق مصیبتش بر تو اعظم است از سقط شدن در چشم مردم یعنی بجهت حرف حق مغضوب آنها
و اگر در خودت خلاف آن قولهائی که مردم بتو گفتند یافتی ثوابی عند الله کسب نموده بدون اینکه بدن خود ترا بزحمت و مشقت بیندازی

جابر از اصحاب خاص حضرت حبیب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بود

صراحی

بدان بدرستی که تو دوستی و دوست مائی نشوی حتی اینکه جمیع اهل شهر تو اجتماع کنند و بگویند تو مرد بدی هستی و این
حرف تورا محزون نکند و اگر بگویند تو مرد صالح هستی و این حرف اینها تو را مسرور و شاد نه نماید ولیکن نفس
خودت را بکتاب الله که قرآن است عرضه بدار اگر سالک سبیل الله هستی و زاهد هستی آنجا که خداوند
نهی کرده است و راغب هستی بآن اعمال و کارهائی که خدا تحریص و ترغیب نموده است و خائف هستی از عقاب
جرائمی که تخویف کرده است اینها را پس ثابت قدم در دین خود باش و بخودت مژده بده ثواب الله را
پس بتو ضرر نمی‌رساند آن کلام و حرفهائی که مردم بتو میگفتند و اگر خودت را مباین قرآن یافتی و تارک احکام الله
پس چه چیز تورا مغرور بخودت کرده یعنی خودت را مرد مسلم و خوب میدانی بدروغ و بدون عمل صالح
زیرا که مؤمن قصد و اهتمامش این است که بنفس اماره بالسوء مجاهده و جنگ نماید تا غلبه پیدا کند
در خواهشهای او پس گاهی اوقات قصدش را بمرتبه جزم میرساند و مخالفت هوای میکند در محبت الله
و گاهی کشتی میگیرد نفسش او را و زمین میزند پس تابع هوای نفس میگردد و بعد پشیمان میشود و از
خداوند اقاله این لغزشها را میخواهد و متذکر گناه خود میشود و باب توبه را میکوبد میترسد بفزع و جزع
بر آید پس بصیرت و معرفتش زیاد میشود بجهت ترسیدن از خوف و عقاب الله است که خدا
میفرماید اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوا اِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّروا فَاِذا هُم مُبصِرونَ
یعنی وقتی که پرهیزکاران گناه کردند بعد متذکر شده حقیقة توبه کردند ناگهان صاحب بصیرت میشوند

یا جابر

یا جابر زیاد بشمار رزقی که از خدا بتو رسید بجهت خالص شکر کردن و کم بشمار از نفس خودت طاعت کثیری که برای خدا کرده
برای ذلیل کردن نفست و متعرض شدن بعفو الله یعنی عجب بتو راه نیابد و دفع کن از خودت شر جاهل را ب
العلمهائی که آموخته و علمهائی که یاد گرفته و حاضر داری آنها را استعمال کن در خالص عمل و احتراز بجوی در خلوص
عمل از غفلتهای اعظم بشدت هوشیاری و شدت تیقظ و هوشیاری را امتحان کن بصدق خوف الله
اگر دیدی که خوف از خدا داری و نمیتوانی نزدیک اعمال سوء و سیئات بشوی بدان اعلم و عمل و هوشیاریت
بقصد ثواب و جالب توجه الله است و الا آن علم بلا عمل بشمر که ثمره بلا ثمر است و نعمه خالص ننموده ایم فلبور گشته است
و خودت را از جزاف هوای نفس نگاه دار در ضلالت و هدایت عقل و بالیت و آرام باش در وقت غلبه هوای
نفس با ترس دو راه نمائی علم دین و سابقه کن و پیش بفرست خالص اعمال را برای روز جزاء
و نازکن خودت را با حد قناعت یعنی نفی کردن حرص و دفع کن عظمت حرص و آز را باختیار قناعت
و طلب کن پیرامن زهد را بکوتاه کردن آرزوها و قطع کن اسباب طمع را با سرد بودن و تیغ یأس و به بند
راه عجب را بشناختن نفست یعنی بیاد بیاور که ابتدای خلقتت منی نجس و آخر بدنت جیفه گندیده است
در این میانه چه شده که عجب و تکبر میکنی و خودت را تزکیه میکنی و خلاص بجوی براحت نفس بصحت تفویض
امور بخدا اگر هر چه مقدر گردیده است بتو خواهد رسید و بی جهت حسرت و ندامت و تعب و تفویت مال نباید شد

رجاء بمغفرت حق

در حق بدن را طلب کن در اجمام قلب و اجمام تخلص بجوی برای اجمام قلب بقلة خطاء و گناه و برای رقت قلب متعرض
بذکر الله باش همیشه خدا را بیاد آور تا از خشیت او قلبت رقیق شود برای تضرع و زاری و ذکر بکردن بر بیماری خود
در خلوتگاه نه در آشکار و خودت را از نیت بده برای خدای عز و جل که بصدق و راستی اعمال خیر را بجا آوری نیز بامع
وسعه و قلبت را نورانی بدار بدوام حزن و اندوه بر اعمال بد که کرده و احتراز بجوی از ابلیس بخوف
صادق از عقاب الله و احتراز کن از رجاء و امید کاذب زیرا که امیدوار بخدا شدن انسان را بخوف
صادق و امیدوار در که بجهت ترس از جزاء اعمال مشغول طاعات و عبادات میشود با این حسنات آن سیئات را
بشوید و محو کند یعنی رجاء کاذب آنست که شخص بگوید خداوند کریم است و غفور است و رحیم بدون اینکه تدارک اعمال
خوب کند که این خود از تسویلات ابلیس است که بنده را مغرور میکند با اینکه خدا غنی و بی نیاز است چه احتیاج
بنماز و روزه تو دارد در این طور نیست ثواب اعمال حسنه بخود شخص عاید میشود که مستحق اجر خیر میگردد و لیس
للانسان الا ما سعی خداوند عالم در قرآن میفرماید آیا مساوی میشوند مجاهدین با قاعدین که آنها
جهاد بالنفس و اموال کردند و اینها جهاد نکردند و خواهید اصلاح حالی بنشستی و تو ظلم هم زمین آید
و خداوند عادل است یعنی هر کس یک عمل که کرد جزاء او خواهد یافت ان خیرا فخیر و ان شرا فشر بالجمله
امیدوار شدن طاعت لازم دارد و سعی خرما نتوان خورد و از هیچ نکشتیم دیبا نتوان بافت
از این پشم که رشتیم و احتراز کن از تاخیر انداختن اعمال خیر زیرا که در تاخیر انداختن خیلی مردم
در آن

در آن هلاک شده اند این هم یکی از حیله های شیطان است که میگوید حالا وقت داری یک ساعت دیگر مشغول نماز بشو
یکوقت خبر دار میشود مثلا که آفتاب غروب کرده نمازش فوت شده بجهت اشتغال بامور دنیا و یا یک شیء جزئی خواهد
ابلیس میگوید این دروغ میگوید پولت را اهدا بده سائل رد میشود بجهت تاخیر صدقه شخص از ثواب آن محروم میماند و هکذا
و از غفلت حذر کن پس در آن است قساوت قلب چه رقت قلب در ذکر الله است نه در فراموشی چنانکه گذشت
و حذر کن از سستی و کسالت در اعمال که عذر مقبول نداشته باشی پس بخدا پناه میبرد آنهائی که نادم اند
از گناهان گذشته است شده پشیمانی برگرد و زیاد استغفار کن و متعرض رحمة الله و عفو ایشان باش
بحسن مراجعت بدعاهای خالص و مناجات کردن در تاریکی شب و تخلق بجوی شکرهای بزرگ خدا
که رزق قلیلش را کثیر بشماری و طاعات کثیر ترا اندک بنظر بیاری و طلب کن زیادی نعمت الله را
بتعظیم شکر و ترسیدن از زوال نعمت و بقاء عزت خود را طلب بکشتن طمع و دفع کن ذلت
طمع را بعزت مایوسی و طلب کن عزت یأس را به بلند همتی و شرافت نفسی یعنی شخص شریف طمع در اموال
مردم نمیکند تا بذلت سئوال و مشقت خواری اموال بیفتد و زاد و توشه بردار در دنیا بکوتاهی آرزوها
و پیشی بگیر در رسیدن با آرزویت در وقت امکان فرصت با عمال خیر و هیچ امکان فرصت
بهتر از روزها نیست با صحت ابدان و سلامتی که خواطر جمع تر از کیف باشی احتراز بجوی زیرا که برای

ترمرزهای کثیر نیست مثل ضررهای زیادتی غذاء و بدان که هیچ علمی نیست مثل علم طلب سلامتی و هیچ سلامتی مثل سلامتی
قلب نیست و هیچ عقلی بهتر از مخالفت نفس نیست و هیچ خوفی مثل الخوف نیست که حاجز و مانع باشد
از ارتکاب مناهی و هیچ رجائی مثل رجائی نیست که معاون بنده باشد یعنی اعانت از طاعات و عبادات
که معاین شخص است در روز جزاء و هیچ فقری مثل فقر قلب نیست یعنی که خلوص بی شبهه باشد و توکل بخدا الهم ج
محتاج است و هیچ غنائی نیست مثل بی نیازی نفس یعنی از حرص و طمع و هیچ قوه و قدرتی مثل غلبه کردن
هوای نفس نیست یعنی انسان را بالمرة تابع ابلیس می کند و مرجوم عند الله قال الله افرأیت من اتخذ الهه هواه
و هیچ نوری مثل نور یقین نیست یعنی که قلب را روشن می کند و بسبب آن نور سالک سبیل الله می گردد و هیچ یقینی
مثل این نیست که دنیا صغیر و حقیر بشماری و هیچ معرفتی بهتر از این نیست که نفس خودت را بشناسی من عرف
نفسه فقد عرف ربه و هیچ نعمتی مثل عافیت نیست یعنی از امراض جسمانی و نفسانی و هیچ عافیتی مثل
مساعدت توفیق نیست و توفیق عبارت است از جمع شدن اسباب هدایت و هیچ شرفی مثل علم نیست
و هیچ زهدی مثل قصر آرزو نیست و هیچ حرصی مثل منافسه و مناقشه نیست در درجات مردم یعنی اخذ آنرا
چنانی کرده و او را چنان و هیچ عقلی مثل قلة تعلق نیست و هیچ قلتی مثل یقین نیست مثل فقد خوف از خدا
و هیچ ظلمتی خوفی نیست مثل قلت حزن بفقد خوف و هیچ مصیبتی نیست مثل این باشد که گناهان خوار و صغیر بشماری

و راضی

راضی باشی بآن حالتی که فعلا بآن حالت هستی یعنی خود پسندی در راضی از خود شدن و خود را از سایر بندگان
بهتر شمردن و هیچ عدلی مثل انصاف دادن نیست یعنی حق هر طرف است او را ترجیح بده هر چند اولی بگفتن باشد
و هیچ تعدی از حدود الله مثل جور و ظلم نیست خواه بخود و یا بدیگری زیرا که ظلم عبارت است از وضع شیء در غیر محل خودش
یعنی بطوری که خدا فرموده بجا آوردنش عدالت و خلافش جور است و هیچ جوری مثل موافقت هوای نفس
نیست که هر چه خواهش کند بجا آوری و هیچ طاعتی مثل اداء فرائض و واجبات نیست و هیچ فضلتی مثل جهاد
نیست و هیچ جهادی مثل مجاهدت هوای نفس نیست زیرا شب و روز باید قوه عاقله با او بجنگد و اما جهاد با دشمن
دگر گاه گاهی هست و دائمی از این سبب پیغمبر اکرم مجاهدت هوا را جهاد اکبر نام نهاد ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی
و هیچ قوه مثل رد کردن غضب نیست و هیچ معصیتی مثل حب بقاء دنیا نیست یعنی که بسبب آن مشغول دنیا بشود
و هیچ ذلتی مثل ذلت طمع نیست حذر کن و از خودت دور کن تفریط و تقصیر را در کسب اعمال حسنه
زیرا که آن میدانی است برای پاشی حسرات و زبان می آید یعنی بعد پشیمان می شوی باید گذشت حسرت را بزبان آری
در کلامه علیه السلام الصحیح الثمالی رحمه الله یکروز حضرت امام محمد باقر علیه السلام از منزل بیرون آمده فرمود
داخل صبح شدم و الله یا جابر در حالتی که محزونم و دلم گرفته است پس گفتم فدایت شوم حزن تو برای چیست
و قلبت چرا مشغول است آیا این حزن برای دنیاست فرمودند نه یا جابر ولیکن حزن من برای امر آخرت است

یا جابر هر کس تعقلش خالص و حقیقت ایمان داخل شد اعراض می کند از هر چیزی که در دنیا است از زینتهای
بدرستی که زینت شکفته که دنیا لهو و لعب است و بدرستیکه دار آخرت البته خانه زندگی است و حیوان است
یا جابر بدرستی که مؤمن سزاوار نیست که تکیه کند و مطمئن باشد بر نعمتهای دنیا و بدان بدرستی که ابناء
دنیا ایشان اهل غفلت و غرور و جهالتند و بدرستی که ابناء آخرت ایشان مؤمنون عاملون و زاهدون اند
و اهل علم و فقه هستند و اهل فکر و عبرت و اعتبار و امتحان هستند و ملول نمی شوند از ذکر الله و بدان
یا جابر بدرستی که اهل تقوی اغنیاء هستند ایشان را بی نیاز کرده است کم از دنیا پس ثروت و مخارج ایشان
آسان و سهل است اگر تو یک کار خیر را فراموش کردی ایشان بیاد تو می آرند و اگر عمل کردی تو یاری می کنند
و ایشان تا خیر انداخته اند شهوات و لذات خودشان را بعقب سر خودشان یعنی طالب شهوات و لذات نیستند
و طاعات پروردگارشان را پیش گرفته اند و نظرشان براه خیر و محبت احباء الله است
پس تو هم ایشان را دوست بدار و متابعت ایشان کن پس نازل کن خودت را از دنیا مثل یک منزلی که یک ساعت
بانی نزول کرده بعد از آن از آنجا رحلت خواهی کرد و یا مثل مالی که او را در خواب جسته پس بیدار
شادمان و فرحناک و بعد از آن که بیدار شدی باز خوابت می بینی که در دست تو هیچ چیز نیست
شعر انما الدنیا خیال او کظل زائل او کنوم عنت فیها تم انت راحل بدرستی که من برای تو مثل زدم تا تصور
کنی و فکر نمائی و عمل کنی اگر خدا توفیق داد پس حفظ کن این نصیحت و مشق را یا جابر

و آنچه را

و آنچه را که پیش تو ودیعه گذاشتم از دین خدا و حکمتهای او و بنفس خود ناصح باش و نظر کن که خدا در حیوة
تو بچه مرتبه و عظمت است در جهان قدرت است بعد از مرگت که مرجع تو باد است از عهد و وفاء با خدا باش
و نگاه کن اگر دنیا در نزد تو بغیر آن طور باشد که من برایت تعریف کردم پس از آن منتقل شو بدار جزاء عمل
از هر روز یعنی دنیا را حقیر بشمار و توبه کن و مشغول طاعات و خیرات و مبرات باش از ثواب روز جزاء
پس خیلی اشخاص حریص هستند بیک امری از امور دنیا گاه اوقات بآن مطلوب می رسند وقتی که برا
نائل می شوند بر آن حریص آن مقصودش و بال خواهد شد و بآن بر شقاوت می رسند و بعضی اشخاص
هستند که امری از امور آخرت را کاره هستند لیکن وقتی که آن کار را بجا آوردند بسعادت می رسند و نیکوکار می شوند
و روی عنه علیه السلام فی قصار هذه المعانی قال علیه السلام با منافق با زبانت مداری کن و دوستی
خالص با مؤمنین داشته باش و اگر با یهودی مجالست کردی در مجالست او نیکوکار باش و فرمودند
هیچ شیء بشیء چنان آمیخته نمی شود مثل حلم با علم یعنی اگر عالم حلیم نباشد مردم از علم او انتفاع نخواهند برد
چنانکه خداوند علیم به پیغمبر حلیم خود در قرآن میفرماید و ان کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک
اگر تندخو باشی نه حلیم مردم از محضر تو می گریزند آنگاه نمی توانی تبلیغ آیات الله نمائی پس عالم باید بی ادبی
مردم صبر نماید و آتش غضب خویش را با آب حلم فرو نشاند تا بتواند علم خود را بمردم بیاموزاند

و فرمود تمام کمال آنست آنست که شخص تفقه در دین داشته باشد الا از معرفت و اعتقادات و مسائل
فقهیه و صبر در شدائد مصائب و بلایا نماید و تقدیر امر معیشت خود بکند نه اسراف کند و نه تقتیر
و فرمود والله متکبر با خدا در رداء عظمت الله منازعه دارد یعنی کبریائی مختص بوجود باری تعالی است
مخلوق را نشاید که لباس تکبر بپوشد در لباس خاص خدا با او بجنگد شعر مرا او را رسد کبریا و منی
که ملکش قدیمست و ذاتش غنی سعدی ز خاک آفریدت خداوند پاک تواضع کن ای برادر چو خاک
دیگر روز بحاضرین مجلس خود فرمودند مروت چیست هر کدام یک حرفی زدند پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
مروت آنست که طمع نکنی تا ذلیل نشوی و سؤال نکنی تا حقیر باشی و در بذل مال بخل نورزی تا مردم تو را دشنام
دهند گفتند که قادر است با این صفات فرمودند کسی که بخواهد قدر و منزلتش مثل مردمک باشد در حدقه
چشم و یا مثل مشک باشد در عطر و یا گوهر و مثل خلیفه باشد امروز در قدر و شأن یعنی
کسیکه مروت داشته باشد در نظر همه مردم عزیز است و یکنفر مردی روزی در حضور انورش بود المرد گفت
خدایا مرا بی نیاز کن از جمیع خلقت ابوجعفر علیه السلام فرمودند این طور مگو بلکه بگو اللهم مرا بی نیاز کن از
شرور های خلقت زیرا که مؤمن بی نیاز نخواهد شد از برادر دینی خود و فرمود قیامت بحق باشد
و عزلت بجوی از چیزهائی که مقصود نیست و اجتناب کن از دشمنت و حذر کن از
دوست و آشنایانت از مردمان مگر اینکه امین باشد و از خدا خوف و خشیت داشته باشد و مصاحبت
نکنی

لئیم با فاجر و او را اسرار خود آگاه مساز و در امورات خود با اشخاصی مشورت کن که از خدا بترسند و فرمودند
اگر کسی یکسال مصاحب باشد آن قرابتست یعنی چرا اشخاص مثل اقوام نسبی و قرابت است نه سببی
و فرمود اگر توانستی که معامله نکنی با کسی مگر اینکه تو با او فاضل باشی بکن یعنی با اشخاص لئیم معامله است نکن و با هر کس
معامله کردی دنائت بخرج مده بلکه زیادتر بده تا محترم باشی و هم چنین است در معامله اخلاقی با مردم و در مصاحبت با ایشان
و فرمود سه چیز است که از مکارم دنیا و آخرتست یکی اینست کسی که بتو ظلم کرده است او را عفو کنی و صله کنی آری
از کسی که از تو قطع کرده است و حلم ورزی بکسی که جاهل تو باشد و باندازه شأن تو رفتار نماید
و فرمودند ظلم سه گونه است ظلمیست که خداوند او را نمی آمرزد و ظلمیست که خداوند از وی نمی گذرد و ظلمی که می بخشد ظلمیست
که خدا از او نمی گذرد پس آن ظلمی که نمی بخشد شرک بخدا اقرار دادن است و آن ظلمی که خدا می بخشد ظلمیست
که شخص بنفس خود می کند که میانه خود و خدای خود باشد یعنی ضررش به دیگری تجاوز نکند که آن حقوق الهی است
از حقوق مردم نیست مثل ترک عبادات و شرب خمر اینها و آن ظلمی که خدا او را ترک نمی کند باید آن دیون مردم است
نسبت بیکدیگر یعنی الهی خداوند عدالت بخرج میدهد در روز جزا تا ادا بودن دین و اینش را نمیدهد یا داین از او راضی
نشود خدا نمی گذرد و هر چند مدیون صاحب اعمال کثیره باشد و ای بحال کسیکه بیازارد ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا
و فرمود هیچ بنده نیست که معونت و یاری نکند به برادر مسلم خود و سعی نکند در برآورده شدن حاجت او

خواه آن حاجت برآورده بشود و یا نه نشود مگر اینکه مبتلا میشود که باید سعی و کوشش کند در حاجت کسی که
که گناهش و بال او می شود و صاحبش اجر و مزد ندهد یا بدهد یعنی بلکه میگوید که شان شخص اینست
که باید تو مستخدم من باشی و از این جهت در خبر است که کفاره خدمت سلطان رفع حوائج مردم است
و هیچ بنده نیست که بخل ورزد در انفاق کردن نفقه که در آن رضاء خدا باشد مگر اینکه مبتلا میشود
که باید خرج کند باضعاف در جاهائی که سخط و غضب الله در آن نفاق است یعنی مثل اشخاص متمولند
که حقوق الهیه را نمیدهند با مضاعف در بازی خانها انفاق می کنند که محل سخط و غضب خدای قهار است
و فرمود در هر قضاء خدا خیری است برای مؤمن یعنی هر قضاء حتمی که از جانب پروردگار جاری شده است
برای ابتلاء مؤمن خیرش در این است زیرا آن ابتلاء یا برای مغفرتست و یا موجب ثواب بشرط صبر مؤمن
چه خداوند تعالی حکیم است در آنچه صلاح بنده است او را مقدر میکند هر چند عبد بجهت عدم علمش بعواقب امور
او را مکروه بداند مثل دواء تلخ حکیم در معالجه امراض بدن هر چند مریض در خوردن آن دوا اکراه داشته باشد
زیرا طبیب میداند معالجه مریض و صلاح بدنش موقوف بخوردن آن داروست و فرمود هر کسیکه خدا
خوش ندارد الحاح و اصرار مردم را از همدیگر در سؤال کردن و اما این الحاح بنده را در سؤال کردن از خدا
دوست دارد زیرا که پروردگار دوست دارد که بندگانش از او سؤال کنند و طلبند از خزائن رحمت او
و فرمود هر کسرا که خدا از نفس او واعظ قرار نداده که ملتفت باشد و عبرت بگیرد موعظه دیگران او را اثر ندارد
و فرمود

و فرمود کسیکه ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش سبک است و فرمود چه قدر از مردم است که بر دیگر
میرسد میگوید خدا دشمن تو را هلاک کند و لعن نماید و حال آنکه برای آن شخص غیر از خدا کسی دشمن نیست
یعنی این شخص منافق است و خدا دشمن منافقین است و ضرر این دعا بخود آن شخص عاید است زیرا او هم دشمن خدا است
و مکروه است سه نفر را سلام دادن یکی که به نماز جمعه میرود و کسی که پشت سر جنازه مشایعت میکند و یکی که در حمام است
اندر نماز او را نباید از شغلش بیکار کرد و اما سر تراشیده جنب باشد و خوش ندارد در حال جنابت اسم سلام را بشنود
و چهار نفر از فقهاء گفته اند نباید سلام داد یکی که بخواندن نماز مشغول است لکن اگر سلام دادند جوابش واجب است
و فرمود عالمی که مسلمانان از او انتفاع میبرند فضل است از هفتاد هزار عابد زیرا این سعی میکند که غرق جهالت را
نجات دهد و زاهد کوشش میکند که گلیم خود را از آب بکشد و فرمود شخص عالم نمی شود تا اینکه حسد بما فوقش
نبرد و با پائین تر از خود را حقیر نشمارد زیرا که حسد و حقیر شمردن مردم از صفات جاهلین و متکبران است
و فرمود کسی معصیت خدا کند هنوز خدا را نشناخته است و در این شعر الهامات فرمودند شعر تَعصِی الاله
و انتَ تُظهِرُ حُبَّهُ هذا لعمرک فی الفعال بدیعُ لو کان حبک صادقاً لاطعته اِنَّ المحب لمن یحب مطیعُ
بخدا معصیت میکنی در حالیکه اظهار دوستی مینمائی قسم بخدا این کار خیلی غریب است اگر محبت تو راست بود هر آینه محب اطاعت هر کسی
که او را دوست دارد اطاعتش میکند و نافرمانی از او هیچ نباید پس عاصی محب نیست و دروغ میگوید خدا را
نشناخته است چه اگر حقیقتاً شناخته از عظمتش بتقریر سیاه دهان التی کشید معصیت نمی کرد

و فرمود سه خصلت است که صاحب آنها نمی‌میرد ابداً تا وبال آنها را در دنیا می‌بیند و عذابش را می‌چشد
ظلم و قطع رحم و قسم دروغ که قسم خوردن بخدا است کار را جنگ میکند اگر چه محله داشته باشد در ثواب صله رحم
زیرا که مردم فجار و فساق صله رحم بجا می‌آورند تا اموالشان زیاد باشد و دولتمند گردند چه خاصیت صله رحم
کثرة مال است و بدترین قسم دروغ خانه‌ها را ویرانه می‌کند از اهالیش و فرمود هیچ عملی مقبول نیست مگر بعلم
و معرفت و هیچ معرفتی ثمری ندارد مگر بعمل کردن بان علم هر کس اهل معرفت شد علم او را امیدار بعمل کردن
پس کسی که ~~عمل ندارد و علم ندارد~~ که علم ندارد و عمل هم ندارد و فرمود بدرستی که خداوند برای معروف و احسان
جماعتی خلق کرده که معروف را محبوب آنها قرار داده و احسان کردن را آنها ملایمت دارند فطرة و متوجه کرده
برای اشخاصی که طالب احسانند بطرف آنها بروند و برای آسانی قضاء حاجت سائلین را آسان کرده است
چنانکه برای ابر باریدن را بزمینهای خشک و تشنه احسان کرده است تا آن زمینها را احیاء نمایند
و خداوند دشمن قرار داده بعضی از مردم را برای معروف و احسان و از آنها هم احسان نمودن را دشمن دارند
و فعل آن را مکروه میدارند و منع کرده طالبان معروف را که پیش آنها نروند و منع نموده بر آن خلق قضاء حاجت
طالبین را چنانکه منع کرده باران را از بعضی زمینهای تشنه تا آنها قمرشان هلاک گردد تا اهلش هم
هلاک شوند با همه اینها آن مقدار که خداوند از آن تا کی احسان عفو نموده اکثر از عقوبت هلاک آنها است
و فرمودند اگر میخواهی که بدانی که مودت تو در قلب برادر تو چه مقدار است به بین محبت او در قلب تو چه قدر است
و فرمود همان

و فرمود ایمان حب و بغض است یعنی دوستی ائمه اثنی عشر و شیعیان آنها و دوری جستن از غاصبین حقوق آنها
و فرمود والله شیعه ما نیست مگر کسی که تقوای الهی بجا آرد و اطاعتش نماید و آنها شناخته نمی‌شوند مگر بتواضع
و خشوع و اداء امانت و کثرت ذکر الله و روزه و نماز و نیکوکاری بر پدر و مادر و تعهد همسایه‌های فقیر نمایند
و مسکینها و قرضدارها و یتیم‌ها و درست گفتار باشند و زبانشان را نگه دارند از مردم مگر در سخنهای خیر و نصیحت
و امین باشند در میان عشایر و طائفه در نگه داری اشیاء آنها و فرمود چهار چیز است که از گنجهای بر است
پنهان کردن حاجت خود و پنهان صدقه دادن و مکنون گفتن و پنهان کردن درد خود را که بمخلوق حکایت
نکند بلکه شکایت بخدا کند تا شفاء دهد و پنهان کردن مصیبت که او را وارد آید و فرمود کسیکه زبانش
راست گفتار باشد عملش تزکیه شده است و کسی که نیتش صدق و حسن باشد موجب ازدیاد رزقش خواهد شد
و کسی که با اهل خانه‌اش خوش خلقی حسن باشد عمرش زیاد می‌شود و فرمود دوری کن از خودت کسالت و ملالت را زیرا
که هر دو تا کلید هر شرارت است کسی که کسل شد حق را ادا نمی‌کند یعنی حقوق الهی باشد یا حقوق مردم و کسی
که ملول شد صبر ندارد که اداء حق نماید و فرمود کسی که استفاده کند برادر دینی خود را در یاری
کردن باعمال ایمان او و وفا به حقوق و عهود برادری نماید طلباً لمرضات الله پس بتحقیق استفاده
کرده است شعاعی از نور خدا و امان یافته است از عذابش و بدلیل و حجت فائز شده است که یافت نجات
می‌یابد در روز قیامت و بعزت باقی رسیده است و بدیگر زیرا که مؤمن از خدای عزوجل نه موصول است
و نه مفصول گفته شد یعنی نه موصول و نه مفصول چیست فرمود نه موصول است یعنی که [illegible] خدا نیست

و لا مفصول یعنی این مؤمن جدا از خدا نیست یعنی از دین بابت است که در زیارت سید الشهداء علیه السلام
وارد شده است السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره یعنی خونش در سبیل الله ریخته شده است که گویا خون
خدا است از این سبب است ثار خدا است که از ظالمین انتقام کشید در دنیا و در آخرت خلود در آتش
دارند که گویا آن آیه من یطع الرسول فقد اطاع الله چه فرق میان رسول و خدا نیست در اطاعت و عصیان
و فرمود برای غش و پرده پوشی برای نفس مردم کفایت میکند که از مردم ببینند چیزهائی که از دیدن آن
عیوبات در نفس خود کور است و یا دیگر را عیب می‌گیرد صفاتی را که خودش نمی‌تواند و اگر کند
و یا اهل جلیس خود را اذیت بچیزهائی که فایده بحال مؤذی ندارد و فرمود تواضع آنست که [illegible]
که در مجلس و حضور تو هستند خوشنود باشند نه برای ترفعشان و اینکه سلام ببادی بر هر کسی
که ملاقات کردی و ترک جدال کنی از روی غلبه کردن اگر چه حرفت حق باشد یعنی از مراعات
نه جدال به حق و فرمود مؤمن برادر مؤمن دیگر است نباید او را شتم کند و دشنام دهد و حق وی نگذارد
و از دیگران نشود و فرمود صبر کن در گفتن و دادن حق زیرا هر کس که بمقدار از حق منع نماید باید
در مقابل بشر او در باطل بدهد و فرمود هر کسی که بی‌حیائی او زنده که عادت کرد و قسمتش شد ایمان او در
پشت پرده است یعنی حیاء از صفت ایمانست و بی‌حیائی دور از ایمان است و فرمود خدا دشمن دارد
هر کسی که هم فحش بدهد و هم از شنیدن فحش باک ندارد و در خبر است که این شخص ولد الحرام است و فرمودند
عقوبات خدا هم در قلب است و هم در بدن تنگی می‌گیرد در معیشت که این عقوبت بدنست و سستی می‌آید
در عبادات و قسمتش نشده هیچ بنده عقوبتی که بزرگتر از قساوت قلب باشد که این عقوبت قلوب است
و فرمود دیگر

و فرمودند وقتی که روز قیامت شد منادی ندا میکند صابرون کجا هستند یک قسم از مردم بلند می‌شوند
پس منادی ندا میکند متصبرون کجا هستند یک قسم دیگر از مردم بلند می‌شوند یکی از اصحاب گفت فدایت شوم
صابرون و متصبرون کدام طایفه هستند فرمودند صابرون آنهائی هستند که بر زحمت اداء فرائض
صبر می‌کنند و تحمل می‌شوند و متصبرون جماعتی هستند که بر ترک محارم صبر نموده‌اند و فرمود خدا میفرماید یابن آدم
اجتناب کن از ارتکاب چیزهائی که بر تو حرام کرده‌ام تا از اورع ناس باشی ان اکرمکم عند الله اتقیکم
و فرمود افضل همه عبادات عفت فرج و شکم است یعنی از حلال باشد نه از حرام و شبهه‌ناک
و فرمود که تازه روئی با مردم کردن محبت را کسب می‌کند برای صاحبش و ترش روئی دشمنی آورده
اکتساب دشمنی است و موجب دوری از خدا است و فرمود حیاء و ایمان بهم دیگر مقرون است
در زمان واحد اگر یکی رفت آن دیگری تابع اوست در رفتن یعنی مؤمن صاحب حیاء است
اگر دیدی یکنفر بی‌حیائی می‌کند و خجالت نمی‌کشد در ارتکاب اعمال قبیحه یقین کن که مؤمن نیست
و فی توست و فرمود این دنیا را خداوند به نیکوکار و فاجر داده است فرقی ندارد و اما این دین
ایمان را خداوند عطاء نمی‌کند مگر به بندگان خاصش و فرمود ایمان اقرار کردنست و عمل نمودن باحکام است
اسلام اقرار بدون عمل است و فرمود کسی که باب هدایتی را تعلیم دیگری نماید پس برای اوست مثل اجر

[illegible] ایمان ندارد [illegible] بخدا [illegible]

اشخاصی که بآن علم عمل کرده اند بدون اینکه از اجر عاملین چیزی کم شود و هر کس یاد بدهد بمردم باب
ضلالت را بر عهده اوست مثل وزر و وبال مردمی که بآن عمل کرده اند بدون اینکه از گناه انها چیزی
کم گردد و فرمود از اخلاق مؤمن چاپلوسی و حسد نیست مگر در طلب علم نیز اگر فروتنی و تواضع کنند برای عالم
انعام اسرار و دقایق آن علم را بانها بیاموزد و اگر طالب علم باستاد تکبر کند آن هم در تعلیم حقایق علوم
مضایقه می کند و هم چنین طالب علم باید به عالم از خودش غبطه بخورد تا سعی کند خودش هم مثل آن عالم برسد
و فرمود حق عالم اینست اگر از او چیزی پرسیدند و او نمیداند بگوید الله اعلم و غیر عالم نباید این کلمه را
بگوید زیرا که او جاهل است و در خبر دیگر است که بگوید نمیدانم تا بقلب سائل شک نیندازد
و فرمود اول کسی که زبانش بعربی باز شد حضرت اسمعیل ابن ابراهیم علیهما السلام بود در سن سیزده
سالگی و پیش از آن زبانش زبان پدر و برادرش بود و اسمعیل اول کسی است که بعربی نطق کرده است
داود پیغمبر است و فرمود آیا خبر ندهم بشما چیزی اگر بجا آورید سلطان و شیطان از شما دور می شوند
ابو حمزه ثمالی گفت بلی خبر بده بما تا عمل کنیم فرمود بخودتان لازم شمارید صدقه دادن را در اول روز
چه صدقه دادن روی شیطان را سیاه می کند و فتنه سلطان ظالم از او می شکند و دوری افکند
و بخودتان لازم بدانید حب فی الله و تودد و مشغول شدن بعمل صالح که اینها قطع می کند ریشه سلطان و شیطان را

و اصرار کنید

اصرار کنید در استغفار زیرا که استغفار گناهان را محو می کند از نامه اعمال و فرمود این زبان کلید هر خیر و شر است
پس سزاوار است هر مؤمنی بزبانش مهر زند چنانکه طلا و نقره اش مهر میزنند زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده خدا رحمت کند مؤمنی را که زبانش را نگه دارد از هر شر چه این صدقه است از او بر دفع شر مردم
و فرمود هیچ کس از گناه سالم نمی ماند تا اینکه زبانش را خزینه کند چیزی نگوید و فرمود از غیبت محبت
اینکه بگوئی در خصوص برادر خودت آن چیزهائی را که خدا از او ستر کرده است و بکند اخته است که سبب شکار شود
واما امری که از او ظاهر است مثل تندی و عجله گفتنش ضرر ندارد و بهتان آن است که در حق برادرت بگوئی
صفات و حالاتی را که در او نیست و فرمود بدرستی که شدیدترین مردم بحسرت و ندامت در روز قیامت
بنده ایست که تعریف عدالت را بکند بعد خودش مخالفت کند یا دیگران بعدالت گفتار و رفتار نمایند
و فرمود لازم بدارید ورع را و سعی در عمل خیر و راستی گفتار و اداء امانت بر کسیکه شما را امین دانسته
و امانت سپرده خواه نیکوکار باشد و یا فاجر پس اگر آینه قاتل علی ابن ابیطالب علیه السلام بمن امانتی بسپارد
بخودش رد می نمایم و فرمود صله رحم اعمال را تزکیه می کند و اموال را زیاد می کند و بلاء را دفع
می نماید و حساب را آسان می کند و اجل را بتاخیر می اندازد و فرمود ایها الناس شما در این دنیا
نشانه هائی هستید که تیر مرگها بشما میرسد و هیچ استقبال نمی کند روز نو را احدی از شما مگر بنقص یک روز از عمرش

پس کدام لقمه است که بخوری گلوگیر نماند و کدام بکثرت آب که نوشی در گلو گیر نماند اصلاح کنید
روزهای را که خواهید آمد با دقائقی که گذشته است بعد کردن در آنچه که از آنها هیچ خواهید کرد که دار دنیا باشد
زیرا که مهلتی امروز غنیمت است و فردا را نمیدانی که زنده هستی یا نه یعنی زمان ماضی که گذشته معدوم گشته
و در روز فردا هم هنوز موجود نشده است فاغتنم الفرصه بین العدمین موجود اغتنم است که امروز است پس تدارک کن
اهل دنیا مسافرند بارشان را باید در غیر اینجا باز کنند بتحقیق اصول درخت ها که آباء و اجداد باشند
رفتند دنیا را از آنها خالی ماند و ماها فروع آنها هستیم و فرع بعد از اصل باقی نخواهد ماند کجا رفتند
مردمانی که عمرشان از شما زیادتر و آرزوهاشان کمتر بود یا ابن آدم می آید بتو مرگی که تعلیق نمی
رد شدنی نمائی و گذشت زمانهائی که نمی توانی آنها را بر گردانی پس مبدل بکن عیش را که مهیاست
بعیشی که تو را از دخلی پست مکرر لذت آنکه تو را امر کند نزدیک میکند و جلب السوئی تو می کشد
پس گویا تو محبوس کسی که تو را الم کرده بود حالا می یابد و یا روی سیاهی که هلاک خواهی شد
پس نفس خودت را مقدم بدار و دیگران را ترک کن و استعانت از خدا بجوی تا معین تو باشد
و فرمود هر کس بجا آورد از جهان الفقیر که نیکی در حق او کرده است پس بتحقیق تمام کفو اوست
و اگر مضاعف کرد این شخص شکور است و کسی که شکر کرد او کریم است پس التماس نکن
از دیگری شکر اعمالی را که برای نفس خود دادی و آبروی خودت را نگه داشتی یعنی شخص شاعری که
مدح تو را کرده و باو صله دادی برای حفظ آبروت که هجو نکند پس از این شاعر شکر این بخشش را مخواه

و بدانکه

و بدانکه طالب حاجتی اکرام نفس خود را نموده و آب روی خودش را بسئوال کردن از تو ریخت پس تو او را گرامی بدار و رد حاجتش مکن
و فرمود صلوات الله علیه بدرستی که خداوند تعالی متعهد شده است که بنده مؤمن خودش را ابتلاء و عطیه بدهد چنانکه شخص غائب
تعهد گرفته است که برای اهلش هدیه نو فرستد و خدا پرهیز داده است بنده مؤمن را از دنیا چنانکه طبیب مریض را
پرهیز میدهد و فرمود خدا دنیا را بدوست و دشمن خود میدهد و اما دینش را عطاء نمیکند مگر بمحب خود دینش
و فرمود شیعیان علی علیه السلام در ولایت ما بذل می نمایند و هم دیگر را دوست دارند در خصوص مودت ماها
بزیارت هم دیگر میروند که بیاری امر دین خدا را احیاء نمایند و در وقت غضب ظلم بکسی نمیکنند و اگر از کسی
خوشنود و راضی شدند اسراف نمی کنند یعنی باندازه رضا رفتار می نمایند نیز بلیه انها برکت هستند بهمسایه انها
و با هر کس که مخالطه نمودند او را سالم میدارند از شر اشرار و فرمود شخص کسل ضرر دارد هم بدین و هم بدنیا
بغیر از کسالت و تنبلی عقب امر معاش نمی روند امورات دنیای انها مختل است و کل بر مردم میشوند و بکارهای
آخرت اهمیت نمی پردازند در محشر کیسه انها الکن است و فرمود اگر سائل میدانست چه قدر ننگ و ذلت است
در سئوال کردن هیچکس از کسی دیگر سئوال نمی کرد و اگر مسئول میدانست چقدر ملامت و نرسیدن بثواب است
در منع کردن سائل هیچ کس کسی را منع نمی کرد یعنی در مقابل ریخته شدن آبروی سائل البته عطا می کرد
و فرمود خدا بندگانی دارد صاحب میمنت و نشر دولت خودشان زندگانی خوش می کنند
و مردمان اطراف و جوانبش بجهت انعام خوش گذران می شوند انها در میان بندگان خدا مثل
باران هستند که به جائی بارد و در میانه بندگانش ملعون و تنگ دستهائی هستند و بخیل ها هستند

وانها در میان بندگان خدا امتیازی مستغنید که [illegible] و از اطراف دیگران کاری ندارند
و در خبر دیگر است زندگانی این اشخاص در دنیا ممتاز و فقرا است و حساب شان در آخرت ممتاز
حساب غنیا ما است قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب نخورند مردند
حسرت بگور بردند آنچه جمع کردند برای وارث گذاشتند لا ابالی که از کجا است و فرمود بگوئید
در خصوص مردم کلماتی را که خود تان دوست دارید که مردم آن کلمات را در خصوص
شما بگویند [illegible] کسی را که خداوند دشمن دارد لعن کننده را دشنام دهنده و او کسی را که طعن زند
بمؤمن و کسی را که فحش بدهد و جوابش را فحش بشنود و سائلی که در سئوالش اصرار دارد ابرام نماید
و دوست دارد کسی را که تحیت و ثناء مردم را کند و حلیم و عفیف باشد و یا خود را بصورت
بصورت عفت بدارد تا عادت و ملکه عفت داشته باشد و فرمود خدا دوست دارد فاش
سلام را یعنی سلام علیکم بگوید به هر کوچک و بزرگ و زن و مرد نه اینکه بگوید من هستم او باید بمن سلام بدهد

خطب و نصایح و مواعظ و کلمات قصار حضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام و الصلواة

کلامه علیه السلام در وصف محبت اهل بیت نبوت و توحید و ایمان و اسلام و کفر و فسق مردی وارد
حضور مبارکش شد فرمودند تو از کدام صنف از مسلمین هستی عرض کرد از محبین و دوستان
شما پس حضرت جعفر صادق فرمودند خدا دوست ندارد بنده را تا اینکه خدا او را دوست دارد
و خداوند هیچ بنده را دوست ندارد مگر اینکه بهشت را برای او واجب کند که از اهل بهشت باشد

بعد حضرت فرمود

بعد حضرت فرمود بان مرد از کدام قسم محبین ما هستی آن مرد ساکت شد حرف نزد پس سدیر که یکی
از اصحاب بود عرض کرد محبین شما چند قسمند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند سه طبقه هستند
یک طبقه هستند که در پنهانی ما را محبت میکنند و در آشکارا ما را دوست ندارند و طبقه دیگر که آشکارا میان مردم
ما را دوست دارند و در خلوت ما را محبت نمیکنند و طبقه سوم آنهائی هستند که در سر و علانیه ما را محبت میکنند
این طبقه در نمط اعلا هستند از آب شیرین علوم ما آشامیده اند و تاویلات و اوامر کتاب و قرآن را
میدانند و فصل خطاب الله و سبب الاسباب را دانا هستند اینها هستند طبقه اعلا و فقر و فاقه
و انواع بلاها بسوی آنها شتابنده تر است از دویدن اسب چابک و مثل میکنند آنها را
شدتها و سختیها و ضررها و دائم در تزلزلند از مردم و بامتحان و فتنه مبتلا هستند و بعضی از آنها
یا مجروحند و یا مذبوح در دست دشمنان ما اینها متفرقند در آبادیهای و شهرها و از هم بدورند
اینها خداوند بیماران را شفاء میدهد و فقیرها را بی نیاز فرماید و بسبب اینها دوستان ما را نصرت میکند
و باران ها بسبب اینها برای مخلوق میبارد و روزی میخورند و اینها عددشان کم است ولیکن عند الله
قدر و شأنشان اعظم است و طبقه دوم نمط اسفلند که ما را آشکارا دوست دارند نه در خلوتگاه
که اینها سیرشان سیره ملوک است که بشأن و جلالت ظاهری حرکت میکنند که زبان اینها
با ماست و شمشیرشان برضرر ماست یعنی مثل اکثر سلاطین و خطباء و علماء سوء بدکردار
که ظاهرا اظهار تشیع میکنند ولی در حقیقت عمل و اخلاق حسنه بضد اعمال و اخلاق ائمه هدی علیهم السلام است

و طبقه سیم نمط اوسط هستند که ما را در سر محبت میکنند و در علانیه دوست ندارند قسم بعمر خودم یعنی بجدا
که عمر دهنده است البته اگر اینها در سر محب ما باشند نه آشکارا اینها اشخاصی هستند که روزها را
بروزه دارند و شبها را قائم بعبادت پروردگار اند می بینی اثر رهبانیت و تارک دنیائی را در روهای ایشان
و اهل سلم و انقیاد اند یعنی هر چه ما بگوئیم قبول دارند و اطاعت ما را میکنند در عمل و عبادت و اخلاق حسنه
آنمرد گفت من یکی از دوستان شما هستم در سر و علانیه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
بدرستیکه برای محبین ما در پنهانی و آشکارا علاماتی که بآن شناخته میشوند آنمرد گفت آن علامات
کدامها است فرمودند آنها صفاتی میباشند اول آن علامات توحید است که حقیقتا معرفت توحید باشد
و به برهان عقلی خدا را یکی میدانند و شریک جلی و خفی قرار نمیدهند
و محکم نموده باشد علم توحید خود شان را یعنی ... و تصدیق بیقین نماید بزبان
و ایمان بعد از توحید است که حقیقة ایمان و صفات او را بشناسد سدیر عرض کرد
و اعتقاد قلبی و بعد از آن حدود ایمان و حقایق و شروطش و تاویلش را بدانند
یا بن رسول الله هرگز نشنیدم که وصف کنی ایمان را باین اوصاف فرمود بلی یا سدیر نیست
برای سائل که جواب بپرسد از ایمان که چه چیز است تا اینکه بداند که ایمان بکه باید آورد سدیر گفت
یا بن رسول الله اگر مصلحت میدانی آنچه فرمودی برای ما تفسیر کن حضرت صادق ع فرمود
کسی که گمان کند که خدا را شناخته بانطور که در ذهنش تصور کند آن شخص مشرک است یعنی صورت
ذهنیه مخلوق خود آن متصور است که صورت را در ذهنش ایجاد نموده آن صورت را مطابق میداند با حقیقة

خدا

خدا و حال آنکه آن صورت متوهمه است انطباق با حقیقت خدا ندارد که مجهول الهویه و منزه از وجود ذهنی است
چنانکه در خبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام است که میفرمایند هر صورتی که بذهن شما آمده است که آن
هم مخلوق است مثل شما و مصنوع شما است و مردود است بخود تان نه خالق است پس این طور شناختن خدا
شرک است چه آن صورت را با خدا شریک قرار داده است در هویت الله و این شرک جلی است نه خفی
و بعد فرمود کسی که گمان کند که آن خدا را باسم شناخته است نه در معنی و مقصود که مصداق اسم است
این شخص اقرار کرده است باین که موحد است و او را طعنه زنند در معرفة الله زیرا که اسم الله حادث است
نرفتیم باین معنی که مثلا لفظ الله که معنایش حقیقة خدا است که جامع صفات جمالیه و جلالیه است
خدا است و حال آنکه لفظ الله حادث است در حالتی متداوله و خداوند وحدت است قدیم قبل از اطلاق الفاظ
شناختن اینست که لفظ زید اسم است برای یکنفر بشر که وجود خارجی دارد و بعد برای شناختن آن
آن اسم او زید گذاشته اند و این اسم بعد از حقیقت آن هیکل بشر است و حادث و متجدد است
و تفصیل این مطالب در خطبه توحید امیر المؤمنین پیش نوشته شد در این کتاب بآنجا باید
رجوع کرد و فرمود کسی که گمان نماید عبادت اسم و معنی را میکند پس بتحقیق که برای خدا شریک قرار داده
زیرا که اسم و معنی دو چیز است و خدا واحد است بوحدت حقیقی نه بوحدت عددی که مرکب از اسم و معنی باشد

و کسی که گمان میکند که او عبادت می کند بصفت خدا نه آنکه ادراک حقیقت الله را کرده باشد پس بتحقیق
که معرفت را حواله بذات غائب کرده است و توضیحش این است مثلا کسی عبادت کند معبود خود که صفتی است
از صفات هم پس عبادت کرده است با آن صفت معبودی بدون آنکه بشناسد که آن کیست و احد است
و یا متعدد و مجرد است و یا مجسم که لفظ و صفت معبودی کاشف از آن ذات غائب است و حال
آنکه خدا حاضر است و مشهود الله نور السموات و الارض و از کثرت ظهور بنظر خفی و غائب می آید
مثل خورشید از کثرت نورانیتش بنظر اعمی غائب می آید و بهمان شعر که گر نه بیند بروز شب پره چشم
چشمه آفتاب را چه گناه تو صاحب دیده بصیرت شو تا علی الیقین ببینی چنانکه امیر المؤمنین ع
می فرماید ما عبدت ربا لم اره یعنی عبادت نمیکنم پروردگاری که او را نه بینم بالمشاهده العقلی الیقینی نه بچشم ظاهری
قال الله حق تعالی لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و نیز فرمود کسی که ظن حاصل کند که او
عبادت صفت با موصوف می کند یعنی مثلا بگوید رحیم که صفت است با موصوفش که ذات الله است
و اگر کسی زعم نماید که صفت غیر از موصوف است پس بتحقیق که توحید را باطل کرده است بجهت آنکه
پس بتحقیق خدای بزرگ را کوچک
کرده او صفت را اضافه می کند و نسبت میدهد بسوی موصوف پس بتحقیق تا ترکیب لازم آید و توحید باطل شود
یعنی بگوید که من عبادت صفت با موصوف را مجتمعا میکنم پس خدای کبیر را صغیر شمرده است
بلکه عبادت صفت را میکنم که آن صفت مبدء شی ذات و جدا است پس خدا را نشناخته است چه نسبت هم بدون
و ما قدروا الله حق قدره که خدا را بانطور که خودش در قرآن فرموده نشناخته است

ملنوب الیه

ملنوب الیه بلیت و اهل ام یکنوع از ترکیب و همی است چنانکه طائفه اشاعره لعنهم الله عامه می گویند که خداوند
بکذات است با آن هشت صفات معبود است که علم و قدرت و حیوة و اراده و سمع و بصر و کلام و مشیت خلقت
که همه را قدیم می دانند مثل ذات الله و لقد دفترها قائلند و می گویند خدای عالم است بمعلومات بواسطه
علم و قادر است بخلق بجهت صفت قدرت و هم چنین سایر صفات سبعه اش که ذات الله قائم بمقام الصفات
که فعل الهی را ذات می کند بنحو بالصفات و این اعتقاد باطل است زیرا لازم می آید که ذات الله
در مرتبه وجودش بدون این صفات و اضداد شرار داشته باشند و یا نقص انها متصف باشند
زیرا که ضدین لا یجتمعان و لا یرتفعان یعنی دو ضد در محلی نه جمع می شوند و نه مرتفع می گردند مثلا یک
جسم نه سیاه باشد و نه سفید که ارتفاع ضدین است و یا هم سیاه باشد و هم سفید در آن واحد
نه هستعا قبا که این اجتماع ضدین است که هر دو قسم محال است پس اگر خدا در حد ذاتش مثلا اگر عالم
نشد باید جاهل باشد و اگر قادر نشد باید عاجز باشد و این صفات صفات خدا نیست
پس قول اشاعره باطل است و تفصیل این را هم در خطبه توحید نوشته ام سابقا پس اصحاب
بحضرت صادق علیه السلام گفتند پس راه توحید را چه طور باید شناخت فرمود باب بحث ممکن است
و طلب کردن مخرج از این شبهات موجود است زیرا که معرفت و شناختن عین شاهد
و شخص حاضر پیشی از صفت اوست و معرفت صفت غائب قبل از شناختن ذات اوست

پرسیدند چه طور شناخته علی شاهد حاضر پیشی از صفتش فرمود او را می شناسی و میدانی
که عالم است و بعد نفس خود ترا بوجود او می شناسی و نشناس نفس خودت را بنفس خودت
که خود بخود موجود است یعنی آن شاهد حاضر نفس تو را بعد العدم ایجاد نموده که حادث را آن تو تو را
نه دیگری و میدانی آنچه در آن شاهد است مختص بخود اوست نه از دیگری و بوجود او الصفات
به دیگران که مخلوقات اند عطا شده است چنانکه یوسف عم اانک لانت یوسف قال انا یوسف
و هذا اخی یعنی برادران یوسف باو گفتند تو یوسف هستی گفت بلی من یوسفم و این هم برادر من است
که این با منی باشد پس برادران یوسف او را شناختند بنفس او و نشناختند او را بغیر او
یعنی چون حاضر بود و مشاهده برادران او را شناختند بوجودش نه بصفتی از صفاتش و برادر ازش
وجود او را اثبات نه نمودند بنفس خودشان بجهت توهم قلوب و صورت ذهنیه او که در دل انها بود
آیا ملاحظه نمی کنی که خدا می فرماید و ما لکم ان تنبتوا شجرها یعنی جایز نیست که شما درخت را برویانید
یعنی خدا می فرماید برای شما جایز نیست که نصب امام و خلیفه نمائید از پیش خودتان او را
محق بدانید بخواهش نفسانی و باراده خودتان یعنی چنانکه بعد از پیغمبر مردم اجماع نموده ابابکر را
بخلافت نصب نموده و مقتدای خود قرار دادند برای اخذ متاع غرور دنیا بعد از آن حضرت صادق ع
فرمودند سه طائفه هستند خدا نمی گذارد که انها حرف بزنند در روز قیامت و نظر رحمت بانها نمی کند

وابهارا

وا بهارا تزکیه از رجس گناه و خباثت نفس نمی کند و برای انها است عذاب الیم یکی از انها است
کسی است که در حق بکار که خدا انکار داشته است یعنی نصب امامی کند که خداوند او را با مامت نصب نکرده است
و یا انکار کند امامی را که خدا او را با مامت نصب کرده است و سیم اشخاصی هستند که اعتقاد
کنند این دو طائفه را که غاصب و جاحد باشند از اسلام حظی و بهره هست و حال آنکه
بتحقیق خدا فرموده و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی خدا خلق می کند هر طریقی
که می خواهد و برای مخلوق اختیاری نیست در نصب خلافت و یا در انکار اما هست منصوص من الله است
چنانکه گردند در ظاهر دنیا مسلمان محسوب هستند و در روز قیامت بلکه از زمان مردن مثل کفار مخلد در نار بند
از صفت ایمان پرسیدند فرمود صفت ایمان اقرار بوحدانیت الله و نبوت محمدی و ولایت ائمه است
بخضوع محضا لله و تقرب جستن است باین اقرار و خضوع بحضرت معبود و بجا بیاورند بدن است
هر فرض و واجبی از صغیر و کبیر از حد توحید و با یکی تراز و تا آخر باب از ابواب طاعات و عبادات
او لله فالله یعنی بعد از توحید معرفت رسول الله و ائمه معصومین تا آخر ابواب فقه و اخلاق حسنه بتقرب
تمام این طاعات بعضها ببعضها مقرون است یعنی بعض به بعض چسبیده است پس وقتی که بنده بجا آورد
آنچه که بر او فرض است از واجباتی که باو رسیده است بان صفات و شرایطی که ما بیان کرده ایم

ان شخص مؤمن است و سزاوار است باسم ایمان و مستوجب ثواب است بدرستی که معنی مجمل جامع

ایمان عبارتست از اقرار و معنی اقرار تصدیق طاعت کردن خداست از این جهت ثابت است

که تمام طاعات صغیرش و کبیرش همه بعضی بعضی مقرون است و بعضی ببعضی موصول است چسبیده

پس خارج نمی‌شود مؤمن از صفت ایمان مگر به ترک کردن اعمالی که بواسطهٔ آن مستحق بود

که مؤمنش خوانند اینست بجز این نیست که شخص مستوجب و مستحق نام ایمان و معنی آن است

باداء کبار فرائض که همه بهمدیگر چسبیده است یعنی مثل اصول دین و فروع دین را بجا آرد و ترک

کند کبیره‌های معاصی را و از آنها اجتناب کند و اگر ترک کوچکهای طاعت را و مرتکب شود

صغیره‌های معاصی را پس از ایمان خارج نشده است و تارک ایمان نشده مادامیکه ترک

نکرده است کبیره‌های طاعت را و مرتکب نشده است بزرگهای گناهان را پس مادامی که نکرده

این کارها را او مؤمن است لقول الله تعالی إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا یعنی مغفرت و بخشیدن گناه که غیر از کبایر معاصی باشد پس اگر مؤمن

مرتکب کبیره از گناهان کبیره باشد آنوقت مأخوذ و معاقب بتمام گناهان است خواه صغیره

و خواه کبیره که همه آنها معاقبست و بواسطهٔ آن گناهان معذبست پس اینست صفت ایمان

صفت مؤمن

وصفت مؤمن که مستحق ثواب است از خلاق ذو الفضل و الاکرام در روز حشر بسبب ایمانش

و اما معنی اسلام پس آن اقرار کردن و تصدیق نمودن است بجمیع طاعاتی که احکامش ظاهر است

و بجا آوردن آن طاعات که عمل است پس وقتی که اقرار کرد بجمیع طاعات در ظاهر بدون آنکه

اعتقاد قلبی داشته باشد بتحقیق سزاوار است بنام اسلام که مردم او را مسلمان خوانند و مستوجب

ولایت ظاهره را داشته الا آنکه مقبولیت دارد از مسلمانی بر دو آنچه بر نفع مسلمانی است برای او

هم هست و آنچه بضرر مسلمانی است بضرر او هم هست پس اینها صفت اسلام است و فرق میان مسلم

و مؤمن و مسلمان آنوقت مؤمن میشود که در باطن هم مطیع باشد بانطوری که در ظاهر مطیع است

فکلمه احکام را ظاهرا بجا آورد و مسلمانست و وقتی که احکام مزبور را ظاهرا و باطنا بجا آورد و مؤمنست

با خضوع و خشوع تقرب بالله الله پس گاه میشود که بنده مسلمان شود لیکن هنوز مؤمن نگشته است قال الله تعالی

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ اعراب گفتند یا رسول الله

ما ایمان آورده‌ایم آیه شریفه نازل شد بگوئید ما مؤمنیم بلکه بگوئید ما مسلمانیم زیرا که هنوز ایمان

در دل ایشان که تصدیق و اعتقاد قلبی است باشد پس ایمان علاوه بر اقرار زبانی اعتقاد قلبی

و تصدیق قلبی هم لازم دارد بعلاوه آن زهد و شرائطی که در وصف ایمان گذشت [illegible]

[illegible] ات المنافقین فی الدرک الاسفل یعنی در طبقه زیرین جهنم است باالله بترا از وظیفه‌های [illegible]

و اما صفت خروج از ایمان بر پنج جهت است از افعال و اعمال بهمان معروف و متشابه هم هستند

که آنها کفر و شرک و ضلالت و فسق و ارتکاب معاصی کبیره است پس معنی کفر هر معصیت است که خدا را

شخص نافرمانی کرده است از جهت جحد و انکار و استخفاف و سستی و کاهلی در هر منهی عنه خواه

کوچک باشد و یا بزرگ از جهت نهی در نظر آن بنده و فاعل این کار کافر است و معنایش

معنی کفر است از هر ملت و فرقه باشد بعد از آنکه از آن شخص معصیت صادر شد باین صفات

که گفته شد پس او کافر است در مذهب خود و سایر ادیان و ملل که از دیده مخلوق کافر است

و معنی شرک آنست که خدا را معصیت کند در صورتیکه خود را متدین [illegible] خواه آن معصیت

صغیره باشد و یا کبیره پس فاعلش مشرک است یعنی غیر دین خدا را در دین خدا شرکت داده مثل

شرکهای عرب و هنود و بت پرست که غیر خدا را با خدا شریک قرار داده‌اند و بهمین قیاس

زیاد است حتی در مسلمانی مثل عبادت ریائی و سمعه و خود را بنظر مردم زاهد قرار دادن که مخلوق را

با خدا شریک قرار داده و یکسان نموده است در عبادت بلکه مخلوق را بالاتر دانسته‌اند زیرا

که در نزد آنها ظاهرا اعمال را زیادتر و طولانی‌تر بجا آرد و در خلوت و باطن بکمتر و اندک بجا آرد

و معنی ضلالت جهل بمفروضات و واجبات و آن ترک کردن کبیره است از کبائر طاعات که شخص

متصف بصفت ایمان نمیشود مگر بفعل آن طاعت بعد از ورود بیان و توضیح و احتجاج در فعل آن طاعت

پس تارک آن طاعت

پس تارک آن طاعت تارکست نه بسبب انکار و یا تدین بانکار و جحود بلکه تارکست از جهت غفلت

و کاهلی و تنبلی و بجهت مشغول شدن بغیر از طاعت از امور دنیا پس این شخص ضالست و از راه ایمان

کناره گرفته و جاهل با ایمان و خارج از وست و مستوجب اسم ضلالت است و معنای اوست مادامیکه

در این صفت باشد که ما وصف کردیم پس اگر بنده تمیل نفسانی بوجهی از وجوه معصیت را بجا آورد

از جهت جحد و انکار او کافر است و اگر بهوای نفسانی مایل بتدین شد از جهت تأویل و تقلید آباء

و اسلاف پس او مشرک است و کم است که انسان در یک نماید و بماند در ضلالت تا آنکه بهوای نفس

مایل میشود بیک صفت از صفاتی که الطور که گفتیم یعنی چون تدینش بهوای نفس است و تأویل آیات الله

و احادیث را بمیل خود تأویل مینماید برای فتنه و گمراهی از راه ضلالت بضلالت دیگر می‌افتد مثل

خود مؤمنان که بجهت تمویج آنکه فی قلبه متعدد گشته استقامت ندارد چنانکه بعضی اشخاص ادعای تصوف میکنند

بعد ادعای بابیت و ولایت و بعد مدعی نبوت بلکه الوهیت مثل بابیها و ازلیها [illegible] فانی و ملک یشوند

و اما معنی فسق آنست که فاعلش معصیتی از معاصی کبیره بجا آورد و یا داخل معاصی میشود بجهت

لذت و شهوت و شوق نفس اماره که غالب بقوه عاقله اش میشود و فاعلش فاسق و خارج

از ایمانست بجهت فسق پس اگر در این صفت باقی ماند بجهت عادت و ملکه شدن صفت فسقش

تا برسد بمرتبه تهاون و استخفاف پس بسبب تهاون و استخفافش کافر است مثل سایر کفار مخلد در نار

دانا معنی ارتکاب کبایر معاصی آنست که بسبب آن ایمانش فاسد میشود آنست که فرو رفته باشد بکبایر معاصی
و عادت نموده است باعمال آنها بدون انکار و تدین و نه برای لذت و شهوت و لیکن مرتکب میشود
از جهت حمیت و عصبیت و غضب مثل فحش و شتم و کشتن و گرفتن اموال مردم و حبس نمودن
حقوق و ندادن دیون مردم و غیر از اینها از کبایر معاصی که فاعلش بدون اعتقاد آنها بجای آرد
و از این باب است قسم دروغ خوردن و ربا گرفتن و خمر و زناء و لهو پس فاعل تمام این افعال
ایمانش را فاسد نموده و از حقیقت ایمان خارج گشته از جهت ارتکاب اینمعاصی کبیره
نه کافر است و نه مشرک و نه ضال بلکه جاهل است باوصاف ایمان که ما وصف کردیم و اگر
در این افعال مداومت کرد تا بمرتبه و مقام اشخاصی که گذشته که مذکور شد گر رسید از زمره آن طبقه
شمرده میشود اینست صفات ایمان و اسلام و کفر و شرک و فسق پس هر بنده از بندگان خدا
و اتمام کفر را یا مؤمن باشد و متقی که با انبیاء و اولیاء و شهداء و صالحین ایشان جلیس شود
رفقا یا از زمره کفار و فساق باشد ... در دخول آتش جهنم از نسل فرعون و نمرود باشد

کلمات حکمت ... از حضرت ابی عبدالله امام جعفر الصادق علیه السلام روایت شده
کسی که عاقل نباشد امورات دنیا و آخرت خود را نمی‌تواند اصلاح نماید و شخص عاقل نیست تا اینکه عالم باشد
و کسی که فهیم و دانا است البته نجات می‌یابد و شخص حلیم ظفر می‌یابد و بمقصودش میرسد و علم سپر است
در هنگام بلاء و فتنه ها و صدق و راستی گویا عزت است و جهل ذلت است و فهم و دانش مجد و بزرگواری است

وجود

وجود و بخشش نجات دهنده است از مهالک و حسن خلق جالب مودت و آورنده محبت است
و کسی که عالم بمقتضیات زمانش شد حوادث روزگار بر او هجوم نمی‌آورد و امورات بر او مشتبه نمی‌شود
زیرا که باقتضاء زمان با مردم رفتار می‌نماید و بخلاف رسوم و عادات مردم قدم نمی‌گذارد تا ملوم واقع شود
و حزم و احتیاط در عواقب امور فانوس و چراغ طریق است که بروشنائی آن حزم بگودال تاریک نمی‌افتند
و خدا دوست کسی است که حقیقتا او را بشناسد و دشمن کسی است که بتکلف خود را عارف بالله
معرفی نماید یعنی در حقیقت بخدا و صفات و افعالش جاهل است لیکن در ظاهر خود را بصفت عالم و عارف
متمرد می‌کند و عاقل عفو است که بسبب عقلش از خطاء مردم با عفو میکند و جاهل خونریز و انتقام کش است
و اگر بخواهی در نزد مردم مکرم باشی در گفتار و رفتار نرم و ملایم باش و اگر بخواهی که بیقدر و خوار
گردی خشونت پیشه کن و کسی که اصلش کریم است قلبش نرم است و کسی که فطرتش خشن است
جگرش غلیظ است یعنی بخار جگرش بدماغش متصاعد شده در حین غضب بناء بحماقت و خشونت میگذارد
و کسی که در کارها افراط کند خود را بورطه هلاکت انداخته است و کسی که از عواقب بد امور بترسد
سکوت اختیار می‌کند در چیزهائی که نمیداند و کسی که هجوم آرد و جری باشد در ارتکاب اموری
که ضررش را نمیداند یعنی نفس خود را برهنه است ... حسن صورت از روی نفسش قطع کرده بجهالت
و خود را مفتضح کرده است

و کسی که عالم نشد نمی‌فهمد و کسی که نفهمید سخن گفت و بار فتار نمود سالم نیست و کسی که سالم نشد مکرم نیست و کسی
که اکرامش نکردند در میانه مردم خوار است و کسی که خوار و ذلیل گشت ملامت نکند مگر خودش را که جاهل بوده
و کسی که ملوم گشت سزاوار است که پشیمان شود از کردارش که چرا علم یاد نگرفت که امر معاش و معادش را
درست کند و اینقدر خوار و ذلیل نشود و اگر قادر شدی که در میانه مردم معروف و مشهور نشوی این
بکن که خوبست که هیچ ضرر نبرده ای وقتی که مردم تورا تعریف نکردند و مدحت نه نمودند و هیچ کار بد
نکرده ای اگر بمیانه مردم مذموم باشی وقتی که عند الله محمود باشی زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند
در زندگانی دنیا هیچ خیری نیست مگر برای دو نفر یکی آن مردیست که هر روز در دنیا حسناتش زیاد گردد
از روز پیشش و دیگری کسیست که گناهان و سرکشی را تدارک کند بتوبه کردن و استغفار نمودن
و اگر توانستی که از خانه ات بیرون نیائی بکن اینکار را یعنی اگر معاش داری و در خانه است بنشین
بیرون نیا تا مبتلا بمعاصی و شر در نگردی و اگر ناچاری از بیرون آمدن بجهت امر معاش یا غیر آن
وقتی که بیرون آمدی غیبت مکن و دروغ مگو و متاع و اموال مردم حسد مبر و کارهای ریائی مکن
و تصنع و تملق از مردم مکن و صومعه مسلم خانه او است که در آنجا نفس اماره اش را چشم
و زبانش و فرجش را حبس نماید یعنی حبس اینها اعظم عبادات است زیرا که بسبب اینها تمام
معاصی را بجا می‌آرد و هر کسی که نعمت خدا را بقلبش شناخت ...

مستوجب

مستوجب مزید نعمت الله است پیش از اینکه بزبانش شکر الله بگوید و فرمود چه قدر از اشخاص مغرور هستند
بجهة انعام الله یعنی شکرش را بجا نمی‌آرند و چه قدر مستدرج هستند یعنی کم خدا بر آنها عقوبات و عذاب
نمی‌کند در دنیا که خدا گناهان آنها را پوشانیده است و چه قدر مردم مفتونند بمدح کردن مردم آنها را
یعنی اکتفاء بمدح مردم نموده اند و غفلت دارند از اینکه شاید عند الله مذموم باشند و بالعکس چنانکه گذشت
... امیدوارم که نجات یابنده است از این امت کسی که عارف بحق ما باشد مگر از سه نفر
یکی آنست که مصاحبت سلطان جابر نماید یعنی بافعال او راضی باشد نه صرف مصاحبت برای تقیه
و دیگری صاحب هواء نفس باشد یعنی آنچه خواهش نفسانی است بعمل آرد اعم از اینکه حلال باشد و یا حرام
و سیمی کسی است که فاسق متعلن باشد یعنی آشکارا بدون خوف و خجالت معاصی کبیره را مرتکب شود
و فرمود حب افضل از خوف است والله خدا را هرگز دوست ندارد کسی که دنیا را دوست دارد و یا غیر ما را دوست دارد
یعنی خلفاء غاصبین را و کسی که حق ما را بشناسد و ما را دوست دارد یعنی بتحقیق خدا را
دوست داشته است و در میانه مردم ذنب باش نه سر یعنی ریاست بر مردم ...
هیچ وقت ریاست طلب مباش که اکثر فتنه های جهان برای حب ریاست است و پیغمبر فرمودند
کسی که از خدا بترسد زبانش لال است یعنی ساکت است زیرا اکثر گناهان بجهة گفتار زبان است

از کاشف الحقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در قصار این معانی روایت شده است

فرمود هر که با مردم با انصاف رفتار نمود یعنی بحق رفتار کرد هر چند آن حق بضرر خودش تمام شود
شایسته است که حاکم باشد بسازد متحاکمین خصمان و فرمود وقتی که زمانه زمانه جور شد
و اهلش صاحب غدر و مکر پس اطمینان کردن بهر شخص از عجز است یعنی نباید اطمینان بمردم نمود
مگر بعد از امتحان ما نتش مثل اهل این زمان تحریر این کتاب و فرمود وقتی که بلاء بالاترین بلاها و درد
آمد متوالیا زمان عافیت ملاء است یعنی بلاء با نهایت رسیده است وقت عفو و رحم ارحم الراحمین آمده
و فرمود هر گاه اراده کردی که بدانی صحت ضمیر برادر دینی خود ترا و صدق خودرا او را بحال غضب
بیار اگر دیدی در مودت ثابت است آن برادر تو است والا نه و فرمود اعتماد مکن بمودت کسی
تا او را سه دفعه بحال غضب بیاری یعنی باز در محبت و مودت خود باقی باشد والا نه شایسته
اخوت نیست و فرمود نعمت تمام و با کفایت برادرت مکن زیرا که بعد از اعتقاد که تو را رها کردن
سرهای پنهانی را که با او گفته نمی‌توانی تلافی کنی و پس بگیری چه بکوادت و در دورهای روزگار عادی
نیست و فرمود از اله کردن کوهها از جایشان سهلتر است از ازاله کردن قلب شخص را
از موضعش یعنی شکستن قلب مردم مثل شکستن شیشه است که التیام پذیر نیست و فرمود
اسلام درجه است و ایمان بالاتر از اسلام درجه رفیع است و یقین از ایمان درجه بالاتر است
و بمردم داده نشده است درجه کمتر از یقین باشد یعنی تا بمرتبه یقین نرسد اهلش مفقود است
و ایمان در قلب است و یقین خطرات است که در قلب خطور می‌کند یعنی تا بمرتبه سکون نرسد یقین نیست

و فرمود

در ماده

و فرمود بهجت بد بنا کردن موجب غم و حزن است یعنی چون مطلوبش نمی‌رسد محزون و مغموم با حجت است
و زهد راحت قلب و بدن است چه زهد کفایت با اندک پوشاک و خوراک است بدست آوردنش
سهلتر است و موجب راحتی است و فرمود از زندگانی خوب است بدون رنج بخانه گرانه و بنان بخته که بخورد
می‌خورد و اکتفا کردن یعنی خود را از جهت عمارت خانه و تحصیل نمودن اسباب بخلق آسوده نموده است
و هر نفر در حضورش مخاصمه می‌کردند با ما فرمود بخیر نمی‌رسد کسی که با اندیشه مکر بر ظلم غلبه نماید و کسی که بد رفتاری
کرد با مردم پس نباید بر نجد از بد رفتاری مردم با او یعنی بمجازات عمل خود گرفتار شده است
و فرمود تو اصلاح میانه دو برادر در حضر زیارت اهل بکر است و در سفر کاغذ نوشتن بهم بکر است الکتابة
نصف لملاقات چنانکه دانشمندان گفته‌اند از حال هم دیگر خبردار دارند بدون رؤیت حضور الرسالة احد اللقائین
نصف گفته‌اند و لذت نصف دیگر در انتظار علیت است و فرمود موحد اصلاح نمی‌تواند بکند ایمان شرا
مگر سه خصلت یکی تفقه در دین است یعنی معرفة الله را داشته باشد و احکام شرع را یاد بگیرد
و حسن تقدیر و اندازه در معیشت خود داشته باشد یعنی نه اسراف کند و نه تقتیر و خست در معیشت
و صابر باشد در حوادث روزگار و در دو قضاء و قدر الهی و فرمود مؤمن از وحشی غالب نمی‌شود
و شکمش او را رسوائی کند چه غلبه حرام در فرج شهوت است و در شکم خوردن حرام و شبهه ناک
و فرمود مصاحبت بیست ساله قرابت است یعنی احترام مصاحب بعد از بیست سال صحبت مثل احترام خویش
نسبی است که لازم است و فرمود اصلاح نمی‌شود جان مگر از سه جانب حسب و دین که این کلیه انقت

[illegible]

و فرمود موجب امر بمعروف و نهی از منکر را می‌شنوند متعظ می‌شود و قبول می‌نماید و جاهل می‌شنود و یاد می‌گیرد
فاما صاحب تازیانه و شمشیر که ستمکاران باشند نمی‌شنود و اگر گوش قبول نمی‌کنند زیرا که ضد
هوای نفس او است و فرمود کسی که امر بمعروف و نهی از منکر باید صاحب سه خصلت باشد اول
عالم باوامر و نواهی باشد دوم عادل باشد در ماموربه و منهی عنه سیم باید رفیق باشد رفق
و مدارا رفتار نماید یعنی چنانکه خدا بحضرت موسی و هرون در قرآن می‌فرماید و قولا له قولا لینا بوری
مجنون موعظه نمیشد والله بسبب دروغ قبول نمی‌نماید و بخاتم الانبیاء می‌فرماید ولو کنت فظا غلیظ
القلب لانفضوا من حولک اگر بد خلقی کوئی مردم از اطرافت می‌گریزند نمی‌توانی تبلیغ رسالت کنی
و فرمود کسی که متعرض سلطان جابر باشد و از بلاء بهبینند بان ابتلاء نزد بهرا اجر ندارد
و اگر هم صبر بر آن ابتلاء نمود نزد صبر را اندازد یعنی مکلف نیست که سلطان جابر بلکی بره کند
پس بهوای نفس اختیار را کرده آن اهم نزد ندارد ولکن انبیاء که مامور بودند و مامور بر ابلاغ
بر آورد و صبر بر ایذاء آنها می‌نمودند اجر از خدا می‌گرفتند قرآن حجی الاعلی الله
و فرمود بدرستی که خدا انعام داد بقومی بمواهب و عطایای خود و ایشان شکر نعمت الله ننمودند
برای آنها و بال شد یعنی نعمت را از آنها گرفت و عذاب نمود و بعضی ابتلی کرد قومی را بمصائب
و صبر نمودند پس آن ابتلاء برای آنها نعمت شد یعنی مثل حضرت ابراهیم و ایوب علیهما السلام

و فرمود

و فرمود اصلاح معیشت و معاشرت با مردم پری کیلی است یعنی نقص درست که منصف باشد و ثلث آن
فطنت و هوش است یعنی که در معامله اموال مغبون نشود و در گفتگوها مقتضیات حال مردم حرف زند
تا خطاء در کلامش نباشد و یک ثلثش تغافل است یعنی گذشت در معاملات و عفو از لغزشهای
نمودن چنانکه خواجه حافظ می‌گوید آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا
و فرمود چه قدر قبیح است انتقام کشیدن اهل قدرت یعنی صاحبان قدرت باید عفو کنند نه انتقام بکشند
و از مروت سؤال نمودند که چیست فرمود مروت آنست که خداوند نه بیند ترا در ارتکاب اعمالی که از آنها
نهی کرده است و نه بیند تورا که فاقد اوامر او شده یعنی ترک فرائض ننمائی و جواز انصاف
واجبست که بنده اطاعت مولی و ولی النعم خود بنماید و فرمود شکر کن بکسی که بتو انعام کرده است
و انعام کن بر کسی که بتو شکر کرده است زیرا وقتی که شکر کردی از زوال نعمت در امانی و نعمت باقی
نمی‌ماند وقتی که کفران نعمت نمودی و شکر موجب زیادتی نعمتها و ازاله فقرها است و در امانت
و فرمود فوت حاجت بهتر است از طلبیدن حاجت از غیر اهلش و شدیدتر از مصیبت است بد خلقی
نمودن در رفع حاجت مردم یعنی شیوه با اهل نیست با قهد ارائی قضاء حاجت نمی‌نماید بلکه بد خلقی رفتار
می‌کند شخصی از حضرتش سؤال نمود از خیر دنیا و آخرت و گفت کلام طولانی نباشد فرمودند
دروغ مگو و سؤال کردند که بلاغت چیست فرمودند کسی که یک چیزی درست فهمید کلامش در بیان
آن مطلب تطویل است و بلاغت را بلاغت نامیدند برای آنکه بحقیقت می‌رسد به سعی کم که مقصود را افهام نمایند بلا تطویل

و فرمود معترض شدن بمردم شبها مغموم است و روزها ذلیل است یعنی شب تا صبح در هم و غم اندوه و ذلت
و روزها بلیش مردم شرمسار و ذلیل است پس شخص قانع باید باشد تا باین غم و ذلت گرفتار نباشد
و فرمود وقتی که امر دنیا و تو منقطع شد خود مرا او دین نگاه داری متهم بدان یعنی ان الانسان
لیطغی ان رءاه استغنی با ثروت و مکنت مشکل است دین نگاه داشتن و طغیان ننمودن الا حج
عاصم الا که خدا دستش را بگیرد و انمال را در سبیل الله انفاق کند که تمام آنکار انبیاء را اسراف کی کردند
نه فقرا و فرمود بر دو جهان و شکور رفتاری نمائید با پدران خود تا اولاد شما با شما نیکوئی کنند
کما تدین تدان و خود تان را از زنهای مردم نگاه دارید تا مردم بزنهای شما نگاه نکنند
یعنی کما قال الله الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و در کتب
مواعظ برای ثبوت این مطلب و کشف این عفت حکایتهای نوشته اند که اینجا جای ذکر آن نیست
و فرمود هر کسی یکنفر خائن را امانت بسپارد خدا ضامن اتلاف شدن آن نیست.
زیرا خودش از اول مالش را بمعرض اتلاف آورده است و به حمران ابن اعین که برادر زراره ابن
علی است و از خواص اصحابش محسوب است فرمودند یا حمران نظر کن باشخاصی که کمتر
از تو هستند در قدرت و مال و نگاه نکن برمردمی که بالاتر از تو هستند زیرا که این کار
ترا قانع میکند بان مقدار رزق که خدا برایت قسمت کرده است و سزاوار می شوی که
مستوجب زیادتی نعمت باشی از خزینه خدای عز و جل و بدان که عمل دائمی کم با یقین بهتر از
افضل است

افضل است عند الله از اعمال زیاد که بایقین نباشد و بدان بدرستی که هیچ ورعی نفع دهنده تر نیست از اجتناب
کردن از محرمات شرعیه و تکبر داشتن مسلم از اذیت کردن مومنین و غیبت آنها و هیچ عیشی گوارا تر
از حسن خلق نیست و هیچ مالی انفع از قناعت نیست که باندک چیزی که کفایت امر معیشت نماید
و هیچ جهل ضررش بقدر عجب و خود پسندی نیست که بیند عبادتش را مقبول و خود را برتر از مردم بداند
و فرمود حیا دو قسم است یکقسم او از ضعف است و یکقسم دیگرش قوه و اسلام و ایمان است و فرمود
ترک حقوق مذلت است زیرا که مرد محتاج میشود در ترک حقوق و ندادن دیون که متعرض دروغ گفتن باشد
و فرمود وقتی که جماعتی وارد شدند یکنفر از آنها سلام داد از باقی کفایت میکند و اگر از حضار یکی جواب
سلام داد از دیگران مجزی است و سلام دادن مستحب است و جوابش فرض است و فرمود اگر کسی
شروع کرد بحرف زدن قبل از سلام کردن پس جوابش را ندهید چه تحیت اسلام سلام دادن است
و فرمود اتمام تحیت برای شخص مقیم حاضر مصافحه کردنست و برای شخص مسافر معانقه نمودن است
و فرمود مصافحه نمائید زیرا که مصافحه کینه را می برد از میان دو نفر و فرمود تقوی را نگه دارید ولو
بعض تقوی الهی باشد و هر چند کم باشد و باقی بگذار میان خود و خدای خود ستر و حجاب اگر چه آن
حجاب خیلی رقیق نازک باشد یعنی بالمره نافرمانی خدا نکنید که پرده دریست و موجب غضب الهی است
و فرمود کسی که مالک نفس خود باشد در حین غضب و یا رغبت و یا در زمان ترس و یا در وقت شهوت
که مرتکب فعل حرام نباشد خداوند جسد او را حرام کرده است بر آتش جهنم و فرمود عافیت نعمت پنهانی
و خفیف است وقتی که موجود است مردم قدرش نمیدانند و فراموش میکنند و وقتی که عافیت مبدل بمرض شد بیاد شان بر آید

خدا را برای خوشنودی مردم نعمت تفضل است و در حال ناخوشی نعمت تطهیر است یعنی میخواهد گناه را ببخشد و آن
ها بنده را پاک کند و فرمود چه قدر نعمتهای خداست که به بنده اش میرساند بدون آنکه آن آرزوی او را بکند
و چه قدر آرزو کننده هائی هستند که مصلحت آنها در غیر آنست و چه قدر اشخاص ساعی در هلاکت خود هستند
که خداوند حفظ و نصیب او را بتاخیر می اندازد یعنی کارها بتقدیر است نه بتدبیر انسان و کوشش و آرزوی بی پایان
و فرمود بتحقیق از عجز لنگر است که خود ترا برای درد و هر بلائی صابر قرار ندهد و برای هر نعمتی شاکر نکند
و برای امر عسر و تنگی و یسر و فرجی قائل نشود و نفس خود را صابر قرار دهد برای هر بلیه و مصیبت خواه در خصوص
اولاد باشد و یا مال زیرا خداوند عالم قبض میکند آنچه را که عاریت داده و بخشش نموده تا صبر
و شکر ترا امتحان کند یعنی متوقع است که در وقت ابتلاء صابر و شاکر هستی یا نه والله خوشش نمی آید از آنها
سید انذر که فطرتش کج است و مقتضی جبلت است و فرمود هیچ شئ موجود نیست مگر اینکه برای او حدی است معلوم
گفتند حد یقین چیست فرمود که از هیچ چیز نترسی یعنی مگر از خدا که یقین بتقدیر الهی خوف
از هیچ چیز نمیر زیرا المقدر کائن و کارها بمشیت الهی است که هر چیز تعلق گرفت موجود
خواهد شد پس خوف از عجز و ریب است نه یقین و فرمود سزاوار است که مومن دارای
هشت خصلت باشد صاحب وقار و تمکین باشد در وقت اهتزاز و حرکت غوغاء و جدالها
و صبور باشد در وقت ابتلاء و شکور باشد در زوال نعمت و قانع باشد بآنچه از ارزاق رزق او قرار داده
و بدشمنان خود ظلم نکند و بار سنگین خود بگردن اصحابش بار نکند و تن او از او در رنج باشد و مردم از او آسوده
و فرمود علم

و فرمود علم خلیل مومن است و حلم وزیرش و صبر امیر لشکرش و رفق برادرش و لین و نرمی پدرش
یعنی صفات خوب این اشخاص بسبب وجود این اوصاف در مومن برقرار است که سبب عیش مردم دوستدار زندگی
و الصفت حلم وزیر و افعال ناپسند مردم اغماض بنماید و الصفت صبر لشکر مصائب را می شکند و تحمل بلاء میکند
و نرمی پدر و نسبت برعایاء و رفق و مدارا با مردم برادر حسبی میشود و بنرمی و ملایمت بمردم میشود در مهربانی
و ابو عبیده که یکی از اصحابش بود گفت دعا کن که خدای تعالی رزق مرا در دست مردم قرار ندهد فرمودند
خدا این کار را منع کرده است زیرا که قرار داده است ارزاق بندگانش که بعضها از بعضی و بعضی دیگر باشد
یعنی معنی تمدن اینست که هر یکی از مخلوق صنعتی و هنری یاد بگیرد و عمل نماید تا یاری هم دیگر کرده باشند در قضاها
و طریق نوع بشر لیکن من دعا میکنم که خداوند رزق ترا در دست بهترین مردم قرار بدهد زیرا که این
از سعادتست و قرار ندهد در دست شرار ناس زیرا که آن از شقاوتست یعنی مبتلا شدن به بدترین
مردم از جهت ارزاق و فرمود شخصی که عامل باشد بدون بصیرت و آهسته بودن یعنی خواه
در معاملات الهی و عبادتش و یا در معاملات بشری مثل کسی است که سیر میکند در غیر جاده و راه پس
سرعت حرکتش نمی افزاید برایش مگر دور شدن از مقصود و فرمود در بیان آیه شریفه اتقوا الله حق تقاته
اینست که خدا را اطاعت کنند نه نافرمانی و خدا را همیشه ذاکر باشند نه فراموش کننده و شکر نعمتش کنند
نه کفران نعمت و فرمود کسی که خدا را شناخت از خدا می ترسد و کسی که از خدا ترسید از دنیا میگذرد و کوششی زیاد میکند

بخدمتش عرض کردند قومی هستند که معصیت میکنند و میگویند امید بخداوند داریم و همین طور هستند
تا مرگ ایشان را میاید فرمودند اینها قومی هستند که آرزوهای خودشان را ترجیح میدهند بعمل کردن
و دروغ میگویند که ما امیدوار بخدا هستیم زیرا هر کس که بیک چیز امید داشته باشد طالب او میشود
و هر کس از هر چیز بترسد از او میگریزد یعنی امیدوار بخدا بودن اعمال صالحه لازم دارد و بدون
عمل امید اجر کدام چیز را میخواهد پس اول ایمان است بعد از آن عمل صالح چنانکه خدا فرموده الذین
آمنوا و عملوا الصالحات اگر شخص ایمان بیاورد و تصدیق خدا و رسول و روز قیامت کرده باشد
آن ایمان مانع از ارتکاب معصیت است و این قوم که معصیت میکنند کاشف از این است
که ایمان نیاورده اند و چون عمل صالح ندارند بچه قوه مستحق هستند امید از خدا داشته باشند
سعدی هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت * دماغ بیهده پخت و خیال باطل بست
و فرمودند ما دوست داریم کسی را که عاقل و فهیم و فقیه و حلیم و مدارا کننده با مردم و صبور و راستگو
و وفادار باشد بدرستیکه خداوند عالم تخصیص داد انبیاء را بمکارم اخلاق پس در هر کس
این صفات [هست] بخدا حمد و شکر کند که او را موفق نموده و متصف کرده باین صفات حسنه
و در هر کس که این صفات نیست تضرع بدرگاه ربوبیت نماید تا توفیق این صفات را مسئول از او بکند
عرض کرده شد که آن خصایص کدام است فرمود ورع و پرهیزکاریست و قناعت و صبر
و شکر و حلم و سخاوت و حیاء و شجاعت و غیرت و درست گفتاری و نیکوکاری و اداء امانت
و یقین

و یقین و حسن خلق و مروت اینهاست صفات حسنه در انسان و ضدش در منافق است خوش
بحال کسی که مؤمن باشد و متصف باین صفات باشد تا نیت براو صدق کند و بدا بحال کسی که منافق باشد
و متصف باضداد اینها که او پست‌تر از بهائم و حیوان و یا بدتر بحال همه کس و از جمله مفسدین است
و فرمود از محکمترین دستبندهای حبل متین ایمان اینست که حب لله و بغض لله داشته باشی
و هر چه عطا میکنی در راه خدا باشد بدون ریب و ریاء و منع کردنت هم لله باشد نه بهوای نفس
و فرمود سه چیز و خصلت بعد از مرگ شخص برای او باقیست یکی صدقه جاریه است که در زنده‌گی خود
کرده است بعد از مردن اثر و ثوابش برای او هست یعنی زکوة و خمس دادن و بیمارستان و خلق بعد
بنا نمودن و امثال ذلک و دیگری قانون و سنت هدایت است که وضع نماید مردم باو پیروی نمایند
و اعمال بدارند و سیم اولاد صالح است که برایش دعا کند الحق هر سه تا در این زمان ضد شیء بوجود است
و فرمود دروغ گفتن وضو را میشکند باطل مینماید وقتی که وضو برای نماز کرده باشد و لو از مفطرات
روزه است بعضی گفتند ما دروغ میگوئیم فرمود دروغی که لغو باشد او را نمیگویم و لیکن آن دروغی
که بخدا و رسول میبندند و یا بر ائمه شیعه نسبت میدهند بعد فرمود روزه تنها کف و امساک کردن تنها
از طعام [و شراب] نیست زیرا که مریم گفت من نذر کردم که برای رحمن روزه بگیرم یعنی صمت و ساکت باشم
و حرف نزنم پس شما زبانتان را حفظ نمائید و چشمهایتان بپوشانید از نگاه کردن بنامحرم
و با همدیگر حسد نبرید و نزاع ننمائید زیرا که حسد ایمان را میخورد چنانکه آتش هیزم را میسوزاند

و فرمود هر کس بخدا نسبت بدهد دروغ بگوید از جهل خود و یا از روی عناد افعال و صفاتی را که در خدا
نیست از بزرگی گناهش عرش الهی بلرزه درآید یعنی اعتقادات باطله را بخدا نسبت بدهد از صفات
مثل جسم بودن و بعدالت رفتار ننمودن با بندگانش چنانکه بعضی طوایف عامه و غیر کلیه قائلند
و یا حدیث دروغ به بندد که خدا نفرموده شد اکثر جهال اهل منبر عوض آیات الله از آیات الخروف میلرزد
سبحان الله عما یصفه الملحدون و فرمود خداوند علیم بعلم ازلی میدانست گناه کردن برای مؤمن
بهتر است از عُجب عباداتش و اگر این مطلب نبود خداوند مؤمن را بگناه کردن مبتلا نمینمود ابداً
یعنی جزاء گناه نیست بجز اینکه عجب بکند است زیرا که عجب خودپسندیست و از صفات ذمیمه است
مثلا ابله نادان که دو رکعت نماز خواند چنین می‌پندارد که عبودیت الهی را اداست که این وارد
و از اهل خودش را مستجاب الدعوة هم میداند که من این نماز را کردم پس هر چه بخواهم خدا بجا می‌آورد
احمق بلکه ملاحظه نمیکند بعبادات انبیاء و ائمه با آن خضوع و خشوع چه قدر لرزان و خائف بودند
نظر بهیبت و عظمت واحد قهار اگر خواهی بفهمی بخوان صحیفه سجادیه علیه السلام را تا آدم شوی
و باد نخوت از دماغت بیرون رود و فرمود بد خلق همیشه نفسش از او در عذاب است
و فرمود معروف مثل اسمش است و هیچ چیز مثل معروف نیست مگر ثواب و جزای او و معروف
یک هدیه است از خدا به بنده اش و چنین نیست که هر کس که معروف را دوست داشت
که بجا آورد میتواند و نه هر کسی که رغبت داشته باشد هم بتواند احسان و معروف کند بتواند

و نه هر کسی که قدرت دارد که معروف را بجا آرد مأذون فیه باشد یعنی باید خدا باو اذن نداده
که بجا آرد پس هر وقت که خدا منت گذارد بر بنده خودش جمع میکند برای او رغبت در معروف را
و قدرت بر آن و اذن دادن را پس در آن هنگام سعادت و کرامت تمام میشود برای طالب و مطلوب الیه
و فرمود هیچ چیز در رسانیدن شخص بمقصود و محبوبش مثل شکر نیست یعنی شکر نعمت موجب زیادتی نعمت است
کما قال الله و لئن شکرتم لازیدنکم و هیچ چیز مصائب و مکروه است را باندازه صبر کم نمیکند و فرمود بد
برای ابلیس شدیدترین و قویترین لشکرش زنها هستند و غضب زیرا از زنها هیچ شهوتیست که تلف
عقل را شهوت زایل میکند و لکن در حین غضب تمام شعور زایل میشود پس باید باب حلم
آتش غضب را خاموش کرد و بذکر خدا شهوت را خوابانید که لازمه آتش غضب است
و فرمود دنیا زندان مؤمن است و قبر حصار اوست و بهشت مأوی و مکان اوست و دنیا
بهشت کافر و قبر زندان اوست و آتش مکان اوست و فرمود خدا خلق نکرده یقینی را
که در او هیچ شک نباشد لیکن شبیه بشک است که هیچ یقینی مردم باو ندارند مثل مرگ که همه
کس خودشرا مخلد در دنیا میداند با اینکه همه مرده ها که می‌بینند که بالاخره مرگ خود را تصور نمیکند تا چه برسد
بیقین و فرمود وقتی که دید که یکنفر جویای گناه مردم است و فراموش کرده است گناه خود را پس
بدانید که باو مکر شده است یعنی خداوند چهار دفتر اکبر دانش بدبخت در راه ضلالت است که هیچ
وقت متذکر گناهانش نمیشود تا توبه کند و مکر و امکر آگاه از خبرها کرد که فراموش خدا شد بدترین مکرهاست
و فرمود شخص که غذا میخورد و شکر خدا میکند در ثواب شخص روزه دار است که محتسب باشد و شخص صحیح المزاج شاکر
بصحت نعمت که بزرگترین نعمتها است در اجر مثل شخص مبتلی و صابر است یعنی بجهت اداء شکر نعمت الهیه

و فرمود سزاوار نیست برای کسیکه عالم باحکام اسلام نیست خود را از اهل سعادت بشمارد
و کسیکه دوست خدا نیست خود را از اشخاص ستوده بشمارد و کسی که صبور نیست خود را
از جمله کاملان در دین بشمارد و کسی که زبان خود را از ملامت و مذمت علماء نگه نمی دارد امیدوار
باشد بخیر دنیا و آخرت و شخص عاقل باید راست گفتار باشد تا مردم بحدیثش خاطر
جمع باشند و شایسته عاقل نیست که ... شکر کننده باشد تا شکرش موجب زیادتی
نعم الهی بشود و برای تو جایز نیست که شخص خائن را امین بدانی بعد از تجربه کردنت
و جایز نیست کسی را که امین دانستی او را متهم بخیانت کنی و بحضورش عرض کردند گرامی ترین مردم
در نزد خدا کیست فرمود کسی که اکثر اوقات در ذکر خدا باشد و عمل کننده ترین بندگان باطاعت
الهی باشد سائل میگوید گفتم مبغوض ترین خلق الله کدام است فرمود کسی که خدا را متهم کند
گفتم کسی پیدا میشود که خدا را متهم کند فرمود بلی کسی که استخاره از خدا بخواهد پس استخاره
بیاید با آنچه که مرضی خودش مکروه طبع اوست پس غضبناک شود و این شخص است که خدا را
متهم کرده است یعنی هوای نفس ما بدین کار است و خداوند مصلحت او را در نظر ... کمال او میدانند
از این جهت استخاره اش با آنکه مقرون است و این شخص چون ... است بعاقبت امر و ما ینبغی
... از این جهت از شدت سخط خدا را متهم بخیانت میکند و حال آنکه ... مطالب ابتلا
خود آقای میرزا ابوالحسن معروف بجلوه حکیم الهی بودند شنیدم که می فرمود مردم می آیند برای اینها از قرآن استخاره
میکنم بد برآید بیرون خدا حافظ لند لند کنان راه می افتند و میروند بعضی از آنها ... فحش هم میدهند
گفت

گفتم کسی شکایت از خدا می کند فرمود بلی کسی که مبتلا بشود و شکایت کند زیادتر از آن مقداری که بلاء باو رسیده است
گفتم کی فرمود کسی که خدا او را نعمت عطا میکند و شکرش را بجا نمیآورد و وقتی که مبتلا شد صبر نمیکند سعوض خواست
گفتم کیست که اکرم خلق الله است فرمود کسی که هر وقت نعمت باو رسید شکر کند و اگر مبتلا شد صبر نماید
و فرمود شخص حسود هیچ وقت غنی نمیشود یعنی چون حرص او را وادار کرده است که تمام نعمتهای مردم مال او باشد
و این هم معلوم است از این سبب همیشه فقیر و مهموم است و فرمود کثرت نظر کردن در حکمت ثمره اش زیادتی
عقل است و شخص عالم از خدا می ترسد و جاهل مغرور است بسبب جهلش که عمل نکرده امیدوار است
و فضل عباد اینها علم بخداست یعنی صفات و نهایتش در اعتقادیات و تواضع است در اخلاق عملی
و فرمود عالم فاضل است از هزار عابد و از هزار زاهد و از هزار مجتهد که مراد از این علم معرفة الله کامل است
و فرمود برای هر شیئی زکوة است و زکوة علم یاد دادن بنا اهلش است و فرمود قاضیها چهار قسمند سه طایفه
در آتشند و یک صنف در جنت یکی مردی است که حکم بجور می کند و میداند که این حکم جور است و جای
او جهنم است یکی دیگر کسی است که حکم بجور میکند و نمیداند که جور است اینهم در آتش است و یکی دیگر مردی است
که حکم بحق میکند و نمیداند که این حکم حق است اینهم مقامش جهنم است بجهت جهلش و چهارم آنست
که حکم بحق میکند و میداند که حق است مقر او بهشت است پس معلوم گشت که قاضی باید مجتهد در فقه
اثنی عشری باشد با آن مقدمات ده گانه علوم و شرایط ملکه عدالت که در کتب فقهیه مسطور است والله
جاهلی جهنم است جمع الخصوص از روی قوانین و نکی باشد چنانکه سعدی میگوید طریقت بغیر از سعدی بهامون
ره نیست ای برادر تا جهنم و من القائل

و از صفت عدالت پرسیدند فرمود کسیست که چشم از محارم بپوشد و زبانش از گناه و دستش را
از ظلم کردن و بداد درماندگی فرمود بند دستت را تا مرفق بدهن اژدها کنی بهتر است از این
که حوائج خود را از غیر اهلش بخواهی یعنی از شخص لئیم و ممسک و فرمود قضاء حاجتها از جانب
خداست و بهانش بعد از خدا بندگانش است که در دست آنها اجراء حوائج میکند پس هر
کدامش را که خدا برآورده گرد از خدا باشکر قبول کنید و از هر کدام که ممنوع شدید از خدا دانا بدانید
قبول نمائید برضاء و تسلیم و صبر پس امیدوارم باشید که این خیر شماست و زیرا که خدا داناتر است
بچیزهائی که مصلحت شما در اوست و شما نمیدانید و فرمود مشغول کردن اولاد آدم از بنی آدم
فتنه و امتحان است و فرمود خدا تمام خیرات را در امیدواری گذاشته است یعنی بسبب ترجی کارهای
دنیا و آخرت را بجا آورد تا بامیدش برسد و فرمود پرهیز کنید از مخالطت سفله و هم نشینی با اشخاص
پست فطرت زیرا مردمان پست هیچ وقت آدم را بخیر دلالت نمی کنند و فرمود مرد جزع و ناله
می کند از ذلت کوچک پس آن جزع او را بذلت بزرگ میرساند یعنی بجهت بی صبری و ناشکری
و فرمود نفع دهنده ترین اشیاء برای مردم این است که خودش بعیب خودش سبقت نماید
و معالجه کند قبل از آنکه مردم آن عیب را بفهمند و بگویند و شدیدترین چیزها این است که شخص
فقر و فاقه خودش را از جهت مؤنه و معیشت از مردم پنهان کند و اظهار بمردم نکند و کمترین
اشیاء از جهت منفعت عناء آنست که نصیحت بمردمی کند که از او قبول نمی کنند و مجاور شدن بحریص
و راحت ترین

۲ مخالفت

و راحت ترین اشیاء مایوس شدن از مردم است و منضود بی تابی کننده مباش و نفس خود را دلیل مکن
باستعمال اشخاصی که فوق تو است و یا صاحب فضل است زیرا که اقرار کرده بفضل او تا با تو مخالفت نکند
و هر کس که هیچ کس را از خودش فاضل تر نداند پس آن شخص صاحب عجب است در رأی خودش
و خود پسند است پس بدانکه عزت ندارد کسی که برای خدا ذلیل نباشد و سربلندی ندارد کسی که
تواضع برای خدا نه نماید و فرمود از سنت پیغمبر است انگشتر بانگشت کردن و فرمود محبوب ترین
مردم بمن آنست که عیب برادرانم را بمن هدیه فرستد یعنی دوست آنست که عیب شخص را بگوید تا معایب معالجه کند
و فرمود صداقت محقق نمیشود مگر بحدودش هر کس این حدود همه اش یا بعضش را دارا شد او
صدیق است و گرنه نه اولش این است که ظاهر و باطنش با تو یکسان باشد دوم آنست که
زینت تو را زینت خود بداند و قباحت تو را قباحت خود بداند سیم آنست اگر منصب و مالی
رسید تغییر در حالتش نسبت بتو روی ندهد چهارم اینکه با قدرتش چیزی از تو مضایقه نکند پنجم که
جامع تمام این خصالست که اگر بلغزش و حادثه بتو روی داد تو را رها نکند و در هر حال همراهی نماید
و فرمود مدارا کردن با مردم ثلث عقل است و ضحک بدون تبسم است زیرا که قهقهه از خفت عقل است
به بعضی که از بزرگان اصحاب ائمه است فرمود وصیت میکنم تو را بشش خصلت که اظهار آن شش را
مکن برسان گفتم ای آقای من آنها کدام است گفت دادن امانت بکسی که تو را امین دانسته و اراده
و بپسندی برای برادرت آنچه را که برای خودت پسندیده و بدان برای امور عواقب است ... که برای امور ناگهانی حوادث است

پس احتیاط کن در حذر باش از رفتن بجای بلندی که پائین آمدنش سخت و دشوار باشد
یعنی تقدم الخروج قبل الولوج بهادا قدم بگذار بکاری که در اول بنظر آسان باشد ولیکن عاقبتش
بگرفتاری شدید انجام بود که اولش سهل و آخر محاسبه اش خندان دنیا و عقوبتش عذاب الیم است
و وعده مکن به برادرت چیزی را که از قدرت تو خارج است و فرمود سه چیز است که خداوند عالم برای
هیچکس از مردم رخصت ترک نداده است احسان و نیکوکاری به پدر و مادر خواه خوب باشند
و یا فاجر و وفاء بعهد است خواه به نیکوکار وعده کرده باشی و یا بفاجر و اداء امانت است به نیکو و فاجر
و فرمود البته رحم کنم سه نفر را و حق آنهاست که با آنها رحم کنند شخص عزیزی که بعد از عزت
بذلت بیفتد و غنی است که بعد از غنی محتاج باشد و عالمی که اهل محلش و جهال او را استخفاف
کنند و قدرش ندانند و فرمود کسی که قلبش بمحبت دنیا علاقه مند باشد از ضررهای دنیا
سه خصلت علاقه خواهد است همی که زایل شدنی نیست و آرزوئیست که بآن نمی رسد
و امیدیست که بآن هم نخواهد رسید (زیرا اهل چند دنیا را میخواهد هملکش نیست همیشه مهموم و مغموم است
و آرزو در پیش بهوای نفس است انتهاء ندارد و امیدش بر ثروت است در اختیار او نیست بلکه بتقدیر است
و فرمود دروغ و خیانت از خلق مومن نیست یعنی صفت منافق است که اکثر مردم مبتلا هستند
و دو خصلت است که در منافق جمع نشود سکوت حسن که از روی حکمت باشد و فقه
سنت پیغمبر و مردم مثل هم هستند مثل دندانهای شانه الناس [illegible] کاسنان المشط ابوهم آدم و الام حواء

فرمود.

و فرمود خیر نیست در مصاحبت کسی که ملاحظه نکند برای تو آن چیزی را که برای خود اختیار کرده
و از زینت ایمان معرفت و فقه است و از زینت فقه حلم است یعنی عالمی که حلیم نباشد معرفتش
ثمری ندارد و از زینت حلم رفق است و از زینت رفق نرمی و ملایمت است و از زینت لین
سهولت و گشاده روئی است یعنی درشت نباشد در قول و فعل و فرمود کسی که سه مرتبه بر تو خشمناک
شد از برادران دینی تو و در باره تو نگفت کلامی که مکروه طبع تو باشد هم چنین شخص را
برای روز سختی خود نگه دار یعنی قدر چنین شخصی را بدان زیرا که چنین شخص کم یاب است در میانه مردم
و فرمود می آید زمانی که در آن زمان هیچ چیز نایاب تر نمی شود از پیدا کردن برادری که انیس تو باشد
و از پیدا کردن یک درهم حلال در کسب خود یعنی همه مردم مشغول بزور و دروغ گو می باشند و تمام اموال
یا حرام بینی است و یا مشتبه بحرام مثل حالیه که حلال پیدا کردن سخت و رفیق انیس وجودش
کبریت احمر است باین صفت که حضرت صادق علیه السلام در صفت صدیق فرمود چنانکه مذکور شد
سعدی ما را ابت صحبت یاران همدم است دیدار یار نامتناسب جهنم است دنیا خوش است
عمر عزیز است و جان شریف لیکن رفیق بر همه اینها مقدم است رفیق از رفق مشتق است
تا رفق ندارد رفیق نیست و تا صدق نباشد صدیق نیست تا یکتائی نباشد اخوت ندارد
چنانکه میفرماید المرء کثیر باخیه یعنی مرد بجهت پشت پناه بودن برادرش قوتش زیادتر است در نظر مردم
و فرمود کسی که در موقف تهمت بایستد نباید ملامت کند کسی را که باو بدگمان شده اند

و هر کس که سر خود را پنهان کرد اختیار در دست خودش است و هر خبری که از میان دو نفر گذشت
فاش خواهد شد یعنی از آن هم بیکی دیگر میگوید و همانطور خبر میانه مردم فاش گشته و آن سر
آشکار شده و فرمود امر برادر خودت را با حسن مقام تا دیر کن و طلب مکن حرفی را که از
دهان برادرت بیرون آمده محمل بد تا ده بمکه که برای آن کلام معنی خوب پیدا می توانی بکنی
و لازم باشی و ذخیره کن برادران صدق را زیرا که آنها قوت تو هستند در زمان
خوشی و سپر تو هستند در حین ابتلاء و حوادث روزگار و مصاحبت کن با اشخاصی
که از خدا می ترسند و دوست بدار برادرانت را بقدر تقوای آنها و پرهیز کن از زنهای شرور
و از نیکان آنها هم در حذر باشی و اگر زنها تو را امر بمعروف کنند مخالفت آنها بکن
تا طمع نکنند از شما در بجا آوردن منکرات یعنی آنها وقتی که دیدند که شما بحرف آنها گوش میدهید
البته منکرات را هم از شما میخواهند چه نقصان عقل دارند و میل از هوای نفس اکثر
از اوقات طالب لهو و لعب و مهیا شدن اسباب طرب را می خواهند چنانکه
امیرالمومنین علیه السلام می فرماید که ذکرهن لیس لهن وفاء [illegible]
سواء [illegible] تمکن ملک [illegible] لا یجبر [illegible] و قلوبهن من الوفاء خلاء یعنی دیگر زنها را
فراموش کن که آنها وفاء ندارند حرکت باد صبا و عهد آنها یکی نیست که دائما در موج و فناء است
زیرا که قلب تو را می شکنند بعد غیرش نمی مانند و دل آنها از محبت خالی است و تمام فساد عالم هم
بسبب زن شده است رجوع بتاریخ کن تا بفهمی [illegible]

فرمود صدق

و فرمود منافق اگر از خدا و رسول الله حدیثی نقل کرد دروغ میگوید و هرگاه بخدا و رسول الله وعده کرد خلف وعده میکند
و هر وقت مالک مالی شد بخدا و رسولش خیانت میکند در دادن حقوق مالش اینست قول الله که میفرماید فاعقبهم
نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون و قوله و ان یریدوا خیانتک
فقد خانوا الله من قبل فامکن منهم و الله علیم حکیم اینها صفت منافق است خواه در زمان پیغمبر بوده باشند و یا در این زمان
باشند نباید مومن صاحب این صفات را مومن بداند و اطمینان بقول و فعل اینها نکند چه از زمره منافقین اند
و فرمود در خری و سبکی عقل مرد کفایت میکند که لباس شهرت بپوشد و بر اسب مشهور سوار شود راوی میگوید گفتم
اسب مشهور کدام است فرمود اسب ابلق یعنی اسبی که از سایر اسبها ممتاز است و در کوبش مقصود شهرت است
و فرمود کسی بحقیقت ایمان نمیرسد تا اینکه دورترین مردم از جهت نسب را دوست دارد برای رضای خدا وقتی که آن شخص
دوست خدا باشد و دشمن بدارد نزدیکترین مردم را بخودش از جهت نسب برای خدا وقتی که آن شخص دشمن خدا باشد
و فرمود کسیکه خدا براو نعمت داد و آن نعمت را در دلش شناخت که نعمت دهنده خداست پس بتحقیق شکر نعمت را بجا آورده
اگر چه بزبانش شکر خدا حرکت نکند و کسی که دانست عفو کننده گناهان خداست پس بتحقیق استغفار کرده است اگر چه
بزبانش استغفر الله حرکت نکند پس این آیه را خواند ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه [illegible] یعنی هر چه در قلب شما ظاهر است
و یا پنهان است خداوند عالم میداند و پنهان نیست با شما رفتار خواهد کرد و فرمود دو خصلت است که مهلک است
فتوی دادن بدون علم فقه و دیگری متدین و معتقد شدن بچیزهائی که نمیداند از راست است و یا دروغ
چنانکه الآن خیلی چیزها در میان مردم رسوم شده است و بجا می آورند و نمیدانند که اینها از شریعت اسلام نیست
و اگر عالمی آنها را از این رسومات نهی کنند آنها را از مسلمانی نمی دانند و نسبت بی دینی میگویند انا کار که اهم است
که آباء و اجداد خود در دیده ایم بجا می آوردند ما هم تقلید کرده بجا می آوریم و خدا در قرآن فرموده آباء و اجداد شما هم عقل نداشتند مثل شما

و فرمود صفح جمیل که خدا امر کرده به پیغمبر هم آنست که گناه کسی که بجا است تو بجا آورده عتاب و عقابش نکنی و صبر
جمیل آنست که شکایت از بلا به کسی نرسانی در خود بگیر است مگر کسی را که از درد و دوا و شفا هم از خداست
و فرمود چهار صفت است که در هر کس باشد او مؤمن است اگرچه سر تا پا گناهکار باشد که انها صدق
و حیا و حسن خلق و شکر است یعنی این شرط شرط تعلیق و فرض است زیرا که صاحب حیا خجالت میکشد و ترس
که خدا را عالم و بصیر دانسته که مرتکب گناه باشد و شکر نعم خدا است از بجا آوردن و بکار بردن این عضوها را
بآن کارهائی که خدا امر کرده است پس از همه دست بکشد نتواند آن عضو را بخلاف خلقتش بکار برد و انشکر نعمت
و فرمود مؤمن نمیشود تا اینکه از خدا بترسی در ارتکاب معاصی و امیدوار باشی بثواب و اجر اعمال حسنه و خائف
و راجی نمیشوی تا اینکه عالم عاقل بفهمید باشی باحکامی که منتهی و معروف است و ایمان بر پوشیدن لباس زهد
و بآن زر و محقق نمیشود لیکن ایمان بخلوص قلب است که اعمال شخص او را تصدیق کند چنانکه در فرق اسلام و ایمان
گذشت و فرمود وقتی که سنین عمر شخص از سی سال تجاوز کرد او از کهول محسوب است و وقتی که از چهل گذشت
او در حد شیوخ و پیره است یعنی نه اینکه حقیقتاً کهل و شیخ است بلکه باید به اعمال شخص کهول عاقلانه باشد
و عبادات و طاعتش مثل شیوخ زاهدانه باشد و بازی و ظرافت جوانان بگذار که جوانی تو بر او دیوانگی
~~[illegible]~~
و فرمود مردم در توحید سه قسمند مثبت و نافی و مشبه است [illegible]
و مثبت مؤمن است و مشبه مشرک است و ایمان اقرار و عمل و نیت است و اسلام [illegible] اقرار است
و فرمود حشمت را میانه خود و برادرت بالمره بر مدار [illegible] بگذار زیرا که بالمره حشمت را بردن حیا که
از میان برداشتن است و باقی ماندن حشمت مستلزم بقاء مودت و محبت است و فرمود
کر

کسی که حشمت برادرش را نگه داشت و صلت و محبت او را محترم شمرده است و کسی که برادرش را عموم کرد حرمت او را ساقط
کرده است و بخدمتش عرض کردند در کوه عقیق خلوت نموده تنها بسر میبری و تهجد در وحدت نموده‌ئی فرمود اگر شربتی
وحدت را بچشی از خودت هم وحشت میکنی و فرمود کمتر چیزی که انسان در تنهائی فائده میبرد از مدارا کردن با مردم
آسوده شده است و فرمود نگشوده است خدا بر بنده خودش بابی از دنیا مگر اینکه بعقب آن حرص او را زیاد کرده است
بدنیا و فرمود مؤمن در دنیا غریب است از ذلتش جزع نکند و با اهل دنیا در عزت دنیا انس نگیرد و گفتند
سبیل راه رحمن کدام است فرمود در خلاف هوای نفس گفتند پس چه زمانی بنده راحت میشود فرمود اول
روزی که داخل بهشت بشود پس از این فرمایش حضرت معلوم شد از اول انعقاد نطفه شخص در زحمت و تعب است
تا وقت مردن و در عالم برزخ و قبر اگر عمل خیر در دنیا کرده اول راحتی است و اگر نکرده هم در دنیا و هم در برزخ و هم در آخرت
معذب است و فرمود خدا جمع نکرده و نداده است بمنافق و فاسق خوش رفتاری و عفت و فقه و حسن خلق را
ابداً و فرمود طعم آب حیوة است و طعم نان قوت است و ضعف بدن و قوتش از پیه کلیتین است و موضع
عقل دماغ است و قساوت و رقت در قلب است و فرمود حسد دو حسد است حسد فتنه و حسد غفلت
فاما حسد غفلت چنانست که ملائکه گفتند وقتی که خدا فرمود من میخواهم در روی زمین خلیفه خود را قرار
دهم گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد میکند و خون میریزد و حال اینکه ما ترا تسبیح میکنیم و ستایش
و این خلیفه را از ما قرار بده و این حرف را برای حسد بردن بآدم نگفتند از جهت فتنه و رد [illegible] و حسد دوم
آن حسدیست که بنده بسبب آن بطرف کفر و شرک میرود مثل حسد ابلیس در رد کردن حضرت آدم و امتناع
نمودن از سجده و تعظیم کردن بآدم و فرمود مردم در قدرت سه قسم اند یکی اینست شخص هیچ نمی‌پندارد که امورات

با و تفویض شده و خدا را هیچ مدخلیتی در افعال بندگانش نیست این شخص تو ملکی بخدا داده است
در سلطنتش و این بنده مالک است و یکی دیگر آنست که همچون گمان کرده است که خدا بندگانش را
مجبور بفعل معاصی کرده است و انها را تکلیف کرده باحکامی که فوق طاقت انهاست پس این جماعت
خدا را ظالم دانسته‌اند در حکمش و انها هم هالکند یکطایفه دیگر آنست که اعتقادشان اینست
که خدا بندگانش را تکلیف کرده باحکامی که طاقت دارند در عمل با انها لا یکلف الله نفساً الا وسعها
و انها را تکلیف نکرده است بکارهائی که فوق طاقتشان باشد و اگر کار خوب کردند حمد خدا میکنند
که انها را موفق کرده بطاعت و اگر اعمال قبیح از انها سر زد استغفار می‌نمایند اینها مسلم [illegible]
بدانکه مسلمین در اعتقادات سه فرقه‌اند اول جماعتی از عامه هستند که انها را معتزله میگویند و عقیده شان
اینست که خالق عالم بعد از خلقت آدمیان امورات را بانها تفویض نموده و در افعال عباد هیچ
تسلط ندارد و اینها مفوضه‌اند که خدا را معطل میدانند و جماعت دوم انهائی هستند که میگویند که هیچ
فعلی از بندگانش صادر نمیشود مگر اینکه آن کار را خدا میکند و اینها آلت کار الهی هستند مثل تیشه در دست
نجار که فاعل نجار است و تیشه واسطه آلت است اینها را اشاعره و مجبره میگویند که اکثر عامه از این
جماعتند و تکلیف را عبث میدانند حتی میگویند خدا میتواند پیغمبران را به جهنم ببرد و ظلم را
درباره خدا جایز میدانند سعدی جواب اینها را میگوید تو را تیشه دادم که هیزم کنی ندادم که دیوار مسجد کنی
و مولوی سخت‌تر از این میگوید اینکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم پس جبر غلط است
و جماعتی

و جماعتی سیم که مذهب جعفری دارند امر بین الامرین را قائلند باین معنی که حول و قوه و ایجاد اسباب از خداست
که عقل و شعور داده و افعال فعل بندگان است از این جهت ارسال رسل و انزال کتب کرده و راه
هدایت و ضلالت را نشان داده بندگانش مختارند فعلهذا هم [illegible] اما کفور [illegible]
طریق شیعه اثنی عشریست چنانکه حضرت صادق علیه السلام میفرماید لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین
یعنی هم جبر غلط است و هم تفویض باطل است و مذهب وسط صراط مستقیم است ایاک نعبد جواب جبریه است
زیرا اگر عبادت کردن فعل خداست یکی عبادت میکند و حال آنکه اشاعره در نماز این آیه را
میخوانند ملتفت نیستند و ایاک نستعین جواب معتزله و مفوضه است اگر عبادت را بنده
میکند و خدا مدخلیت در عبادت ندارد پس آن بنده چرا از این کلمه استعانت میجوید و خودش را
بی‌نیاز نمیداند پس اهدنا الصراط المستقیم مذهب شیعه و حق است که هدایت را از خدا میخواهند
و حرکات و سکنات و قیام و قعود از فعل خودشان است تا انها را برساند بصراط الذین انعمت علیهم
که صراط ائمه هدی علیهم السلام است و مغضوب علیهم معتزله هستند مثل یهود که معطله‌اند خدا را از تسلط
عاری میدانند چنانکه یهود گفتند ید الله مغلوله خدا در جواب فرمود غلت ایدیهم بل یداه مبسوطتان
و ضالین اشاعره‌اند که گمراه شده خدا را جابر و ظالم میدانند ان الله لیس بظلام للعبید شکر کنی که طریق هدایت را
بوجود ائمه هدی علیهم السلام شناخته الحمد لله علی ما هدانا لولا ما هدانا الله ما اهتدینا

وفرمود بدترین که خداوند دشمن دارد غنی ظالم را من ظلم را بدست آوردن مال غیر است شخص غنی چون احتیاج ندارد
ظلم کردنش از سایر ظلمها قبیح‌تر است از این سبب خدا دشمن اوست و فرمود غضب قلب حکیم را محو
کننده است و قلب کسی را که مالک عقلش نباشد یعنی صفت حلم را می‌برد و عقل را محو و مجنون می‌کند
و فضیل بن عیاض که یکی از زهاد است می‌گوید حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود آیا میدانی شحیح کیست
گفتم مرد بخیل است فرمود شحیح شدیدتر از بخل است زیرا که بخیل بخل میکند بان چیزهائی که در دست
خودش است بدیگری انفاق نمی‌کند داما شحیح آن کسیست که شح میکند بر آن چیزهائی که در دست مردم است
و در دست خودش است حتی اینکه هر چیزی که در دست مردم می‌بیند تمنی میکند آنها هم در دست او باشد با حلال
و یا بحرام هرگز سیر نمی‌شود و نفع هم نمی‌برد با نهائی که خدا از رزق او قرار داده است و فرمود بخیل کیست
که مال را کسب میکند از غیر راه حلال و خرج میکند در غیر حق و مقام خود و فرمود ایمان فوق اسلام است
و تقوی فوق ایمان است بدرجه بعضی در چهار از درجه یا بنی بعض علما بدلیس مومن نزبانش
بعضی چیزها مرآید که خدا بان وعده آتش نکرده است و قال ایهان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما اگر از بزرگان هنهی عنه اجتناب نمائید از شما
میکذریم از ارتکاب بکرد هات کوچک و بعد از بخشیدن به بهشت میبریم و بیان شد کلمات دیگر
که بر این فهیم میآید که گناهش شدید تر است و هر نفر مومن است و یقین فوق تقوی است
بدرجه و میانه مردم چیزی شدیدتر از یقین نیست زیرا بعضی مردم یقینشان شدیدتر است از دیگری

وبعضا انها موقنند وبعضیها صبرشان زیادتر است در نکهداشتن خودشان از ارتکاب معاصی و بر فقر
و بر خوف تمام اینها از مراتب یقین است و فرمود همچو عزیز عزت جولان میکند وقتی بموضع توکل
رسیدند انجا را برای خودشان وطن قرار میدهند یعنی عزیز بتوکل بخدا است بی توکل هیچ عزت ندارد
فرمود حسن خلق از دین است و روزیرا زیاد میکند و خلق دو خلق است یکی بنیت و قصد است و دیگری
سجیت و فطریت گفتند کدام یکی افضل است فرمود بنیت زیرا صاحب سجیت فطری اوست در امری
که بغیر او قدرت ندارد و صاحب بنیت صبر مینماید در طاعات صبر کردنی پس این افضل است و فرمود
سرعت ایتلاف قلوب ابرار وقتی که هم دیگر را ملاقات نمودند اگرچه بزبانشان اظهار مودت نکنند
مثل سرعت آب بارانست که متصل میشود با آبهای جویها و بدرستیکه دوری ایتلاف قلوب فجار
اگرچه بزبانشان اظهار مودت نمایند مثل حیوانات چهارپا است در عطوفت و مهربانی اگرچه مدتی
طولانی در یک جا گاه چریده باشند و فرمود سخی کریم کسی است که مالش را انفاق میکند در حقوقی
که خدا متعلق بمال نموده است فرمود از اهل ایمان و حق کتمان ستر است فکر نمائید و ذکر کنند در وقتی که مردم
غافلند و ساهی از ذکر الله است مفضل بن عمر که یکی از اصحاب خاص است میگوید پرسیدم
از حضرت ابیعبدالله علیه السلام از حسب فرمود مال است و از کرم پرسیدم فرمود تقوی است و از سیادت
و آقائی فرمود سخاوت است گفت و یک آیا ملی بند حاتم طائی را چه طور رسید قوم بجهت سخاوت شد
و حالی انکه از حیث نسب از بزرگان طی نبود و عج بالبذل والحلم ساد فی قومه فتی و فرمود مروت دو مروت است
مروت حضر و مروت سفر فاما مروت حضر تلاوت قرآن و حضور در مساجد و صحبت اهل خیر و نظر در فقه کردن است

واما مروت سفر بخشیدن زاد و توشه بهمراهان و مزاح و شوخی کردن بچیزهائی که موجب غضب خدا نشود
و کم خلاف کردن بمصاحبان خود در روایت و قول بهمراهان و انها را بگفتن و ترک کردن وقتی که از انها
مفارقت جست و فرمود اگر زننده علی ابن ابی طالب علیه السلام که شمشیر شهید نمود مرا امانت سپارد
و طلب نصیحت و مشورت کند بعد از ان او را قبول کنم از او البته امانت او را باو رد خواهم نمود
از این کلمات محقق است که در این سه صورت چه قدر تاکید شده است که نباید خیانت کرد حتی فقهاء میگویند
اگر شخص بکسی پولی سپارد ا ... ا و بکس از انشخص طلبکار باشد و او نمی‌دهد انکس نمی‌تواند انوجه را از بابت
تقاص از طلب خودش بردارد و حساب نماید یا بدان امانت را رد نماید بعد بطلب حق خود را نمایند
سفیان گفت بحضرت ابی عبدالله ع گفتم آیا شخص می‌تواند ترکیه نفس خود را بکند فرمود بلی وقتی
که مضطر شد بغیر مردم او را از شناختند آیا نشنیدی قول یوسف ع را بملک مصر گفت اجعلنی علی خزائن
الارض انی حفیظ علیم یعنی مرا بر خزینه است خزینه دار قرار بده زیرا من حافظ مال و میدانم چه طور باید
خرج کرد و قول عبد صالح را انا لکم ناصح امین و فرمود خدا وحی کرد بداود ع یا داود تو اراده
میکنی و من هم اراده میکنم اگر باراده من اکتفا نمودی باراده تو من هم کفایت میکنم و اگر منع نمودی
مگر مراد خودت را در اراده خودت تو را از جهت می‌اندازم و در آخر آنچه اراده من است بعمل خواهد آید
و محمد بن قیس میگوید از حضرت ابی عبدالله ع پرسیدم و طایفه از اهل مکه باهم جنگ میکنند آیا با انها سلاح

جنگ بفروشم فرمود بفروش این چیزهائی را که نگهبان تن انهاست مثل کلاه خود و زره و خفتان و مثال اینها
چون در حالی جنگ مسلمانی با کفار فروختن اسلحه بکفار حرام است از این جهت اگر هر دو باطل باشند بیع و شرا
اسلحه با انها حرام نیست و فرمود چهار چیز است در چهار جا هیچ نباید اعمال کرد خیانت و غلول یعنی
از غنائم برداشتن قبل از تقسیم امام علیه السلام در میانه مجاهدین و دزدی و ریا است جاری
نمیشود در حج و عمره و نه در جهاد و نه در صدقه که زکوة باشد نباید بر یاء داد که قبول نمیشود
بلکه رضاء الله باخلاص باید داد و فرمود خدا دنیا را بدوست و دشمن خود میدهد و ایمان را
مگر باهل صفا از بندگانش که انها را پسندیده است برای محبت خودش از مخلوقات
و فرمود کسی که مردم را دعوت بنفس خودش کند و حال انکه در میان مردم اعلم از او باشند ان
کس از اهل بدعت و ضلالت است مثل کسیکه بمرتبه اجتهاد نرسیده مردم را بتقلید خودش
دعوت میکند و یا مجتهد است لیکن اعلم از او دیگری نیز مردم را دعوت بتقلید خود میکند
و حال انکه بر مقلدین لازم که تقلید اعلم نمایند و این دعوت ضلالت است که مردم را اغواء نموده است
گفتند چه نصایح در میان کلمات لقمان بوده فرمود در میانه انها عجائبی بوده و از جمله عجائب انها بوده
که به پسرش گفت از خدا به ترس چنان بترسی که اگر بعبادت ثقلین بحضورش بروی البته ترا
عذاب میکند و چنان امیدوار برحمتش باش که اگر بگناه ثقلین بروی البته بتو رحمت میکند بغفرت

هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در قلب او دو نور هست نور ترس و نور امید اگر یکی را وزن کنند
با دیگری زیادتی نمی‌کند که هر دو باید علی السویه باشد ابو بصیر می‌گوید از حضرت ابی عبدالله پرسیدم
از ایمان فرمود ایمان بخدا آنست که معصیت نکنی و از اسلام پرسیدم فرمود کسی که عبادتش
مثل عبادت ماها باشد و ذبیحه‌اش مثل ذبیحه ما باشد و فرمود هیچ یک نفر حرف نمی‌زند بکلمه
هدایت که مردم آن کلمه را اخذ نموده و عمل میکنند مگر اینکه برای آن گوینده مثل اجر انجام دهندگان
که عمل بآن نموده‌اند از ثواب و تکلم نمی‌کند احدی بکلمه ضلالتی که مردم او را گرفته و عمل میکنند
برای واضع آن قانون ضلالت مثل وزر و وبال مردمی است که بآن کلمه ضلالت عمل کرده‌اند
خوشحال شوند اشخاصی که قانون بخلاف شرع وضع نموده مردم را مجبور میکنند عمل بآن قانون‌ها
در روز جزاء بعد از ورود باتش جهنم خطاب الهی باینها میرسد ذق انک انت العزیز الکریم بچشید این
زقوم و حمیم را عوض آن کلمات ضلالت که در دنیا وضع کرده بودی سرور بودی خودت را
عزیز می‌دیدی آتش خدمتش عرض کردند نصاری میگویند شب میلاد حضرت عیسی شب چهارم
ماه کانون رومی بوده فرمود دروغ میگویند لیله میلاد در نصف حزیران بوده و شبانه و روز
از جهت ساعات برابر هستند در نصف ماه آزار و فرمود حضرت اسمعیل از اسحق
پنج سال بزرگتر بوده و ذبیح الله اسمعیل بوده آیا نشنیده قول حضرت ابراهیم علیه السلام را
که گفت

که گفت رب هب لی من الصالحین از خدا سؤال کرد پسری که از صالحین باشد در سوره
والصافات فرموده فبشرناه بغلام حلیم یعنی اسمعیل بعد فرموده و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین
پس هر کس گمان کند که اسحق بزرگتر از اسمعیل بوده پس بتحقیق تکذیب کرده است آیات قرآن را
که خدا نازل کرده است یعنی چنانکه یهود و جماعتی از عامه اهل سنت عقیده‌شان این است
که اسحق بزرگتر بوده و فرمود چهار صفت است که از خلق انبیاء است نیکی و سخاوت و صبر نمودن
بر مصائب و آزار مردم در وقت تبلیغ احکام الهی و قیام نمودن بحقوق مؤمنین و فرمود برای
خدا بندگانی هستند از خلقش در روی زمین که مردم بانها پناه می‌برند در حاجتهای دنیا
و آخرت اینها مؤمن هستند در حقیقت که ایمان بیوم قیامت آورده‌اند خبردار باشید
محبوب‌ترین مؤمنین در درگاه خدا کسی است که اعانت نماید مؤمن را که فقیر است در دنیا و معاش
او و یاری نماید و نفع بدهد و دفع مکروه نماید از مؤمنین و فرمود بدرستی که صله رحم و بر
و احسان حساب را آسان میکنند و شخص را از ارتکاب معاصی نگه میدارند پس
برادران صله بدهید و برو احسان نمائید هر چند بخوبی سلام و رد جواب سلام باشد
سفیان ثوری میگوید داخل شدم بخدمت حضرت صادق علیه السلام گفتم مرا وصیت کن
بوصیتی که آن را بعد از تو حفظ کنم فرمود آیا حفظ میکنی یا سفیان گفتم بلی یابن بنت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا سفیان شخص دروغگو مروت ندارد و شخص حسود راحتی ندارد

و پادشاهان برادر ندارند و متکبران دوستان ندیده و شخص بدخلق سید قوم نمی‌شود بعد حضرت ساکت
شد گفتم یابن بنت رسول الله زیاد کن نصیحت خود را فرمود یا سفیان وثیقه کن خدا را تا عارف باشی
و راضی شو بآن روزی که خدا برای تو قسمت کرده تا غنی باشی و مصاحبت کن بمثل اشخاصی
که با تو مصاحبت میکنند تا امانت زیاد شود و مصاحبت با فاجر مکن تا از فجور خودش بتو
یاد بدهد در امر خود با اشخاصی مشاورت کن که از خدای بترسند بعد ساکت ماند گفتم یابن
بنت رسول الله زیاد کن فرمود یا سفیان کسی که بخواهد عزت بدون سلطنت و کثرت بدون برادران
و هیبت بدون مال پس منتقل شود از ذلت معصیت خدا بعزت طاعتش بعد باز ساکت شد گفتم
یابن بنت رسول الله زیاد کن فرمود یا سفیان پدرم مرا ادب کرد بسه چیز و نهی کرد از سه چیز
اما چیزهائی که مرا ادب کرد باینها گفت ای پسر عزیز من هر کس مصاحب شود با اشخاص بد
سالم نمی‌ماند و هر کس بدون ملاحظه حرف زند پشیمان خواهد شد و هر کس داخل شود بجائی
که تهمتگاه است متهم خواهد شد گفتم یابن بنت رسول الله کدام است آن سه تائی که شما را
از آن نهی کرده است فرمود مرا نهی کرد از اینکه همراه و مصاحب شوم با کسیکه در نعمتها حسود است
و کسی که شماتت میکند مردم را در مصیبت که گرفتار میشوند و با کسیکه که سخن چینی نمّام هستند
و فرمود مؤمن میانه دو خوف است گناهی که کرده و نمیداند خدا با او چه طور رفتار خواهد کرد
و عمریست که باقی مانده نمیداند چه نوع از مهالک کسب خواهد کرد پس مؤمن داخل صبح نمیشود مگر خائف

ولش

ولش نمی‌کند مگر خائف و اصلاح نمی‌کند او را مگر خوف از خدا و فرمود کسی که راضی شد بکم از رزق خدا قبول
می‌کند از و عمل کم را و کسی که راضی باشد بحلال کم مؤنه‌اش خفیف است و کسبش برکت می‌کند
و از حد عجز خارج شده است زیرا که عاجز ماندن بسبب حرص و قناعت نکردن است که نمی‌تواند
کاری نفس را بدست آرد لذتهای خود را متعاقب می‌اندازد آخرش عاجز می‌شود و ذلیل می‌گرداند
سفیان ثوری میگوید بخدمت ابی عبدالله داخل شدم گفتم چه طور صبح کرده‌ای یابن رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت والله من محزونم و قلبم مشغول است گفتم باشان چه چیز شما را محزون کرده و قلبت را مشغول نموده
این فرمود یا ثوری بدرستی که بقلب هر کس داخل شود صفاء خالص دین الله قلب او اعراض میکند
از ما سوی الله یا ثوری دنیا چیست امید داری دنیا چه باشد آیا دنیا غیر از این غذیت که خورده‌ای است
که میخوری و یا لباسی که می‌پوشی و یا مرکبی که سوار میشوی بدرستی که مؤمنین مطمئن بدنیا نیستند و این
هستند بر اینکه بدار آخرت قدم خواهند گذاشت دار دنیا دار زوال است و دار آخرت دار قرار است
و اهل دنیا اهل غفلتند بدرستیکه اهل تقوی سبکترین اهل دنیا هستند از جهت مؤنه و اکثر اینها
اینها هستند از جهت معونت اگر تو اینها را فراموش کنی اینها تو را ذکر میکنند و اگر با تو بذاکره کردند تو
علم یاد میدهند پس دنیا را قرار بده منزلی که نزول کردی باید از آنجا حرکت کنی بروی و یا مثل پیدا کردن
مالی است که در خواب می‌بینی وقتی که بیدار شدی در دستت هیچ چیز نیست چه قدر حریص برای است وقتی که باور سید نقد خواهد شد
و چه قدر تارک امری هست وقتی که باو رسید سعادتمند خواهد شد

پرسیدند دلیل بر واحد بودن چیست فرمود احتیاج خلق بر خالق واحد یعنی این همه کثرات
منتهی بواحد می شوند بسبب احتیاج هر قدر حکماء دلیل بر توحید آورده اند هیچ کدام شان باین سهلی نمی شوند
نیست که همه مخلوق بفهمند هر کس اندک تفکری بکند می بیند یک دقیقه خالی از احتیاج نیست بسوی غنی مطلق
والله الغنی وانتم الفقراء از جمله نعمتها که مترتب بر اسم منکر وحدانیت نمود ندرسا یرتعبارات شفیع قرب
بواحد قرار می دادند حتی در اثبات هم مخلوق محتاج بواحد غنی هستند که اگر آناً فآناً با نها عطاء درجات
ونعمتها کند چنانکه پیغمبر فرموده الفقر سواد الوجه فی الدارین سیه روئی زفقر در دو عالم جدا نگشت والله اعلم
خیلی با شعور است در جمله که منکرین و دستر فلی خودشان را بی نیاز می دانند از غایت غرور
وفرمود مؤمن حقیقی نخواهید شد تا اینکه بلاء را نعمت بشمار بد و رخاء و راحت را مصیبت
زیرا که بلاء موجب محو گناه و غفران ذنوب است از این بزرگتر نعمتی نیست در آخرت و بعضی که موجب
غفلت از ذکر خدا است از این شدید تر مصیبتی نیست که عبد مولای خود را فراموش نماید
فرمود مال تا چهار هزار درهم است و دوازده هزار درهم کنز است و پنجاه هزار درهم از حلال جمع
نمی شود و صاحب سی هزار درهم هالک است و مالک صد هزار درهم از شیعیان ما نیست یعنی
زیاد از مخارج خودش و وجوب انفاق است باید شیعه خالص در سبیل انفاق کند تا وجوبا
و یا استحبابا و الا دخیره کردن ملی است در هزار درهم از زمان های بلقران حالیه حساب نیست که ده تا ملکه بنار بود

وفرمود

وفرمود از صحت یقین مرد مسلم است که مردم را خوشنود نگرداند که موجب سخط الله است و مردم را ستایش
بر رزقی که خدا با نها داده و مذمت و ملامت نکنند کسی را که با نها نعمت فراوانی نداده است
یعنی بصاحب مکنت بگوید تو از بندگان خوب خدا هستی که روزی و جلالت زیاد شده است مثلا بگوید
بصاحب جلالت و صاحب منصب بزرگ و یا بفقیر بگوید تو اگر بنده خدا بودی تو را هم خدا مالدارت میکرد
بعد حضرت دلیلش را می فرماید زیرا رزق را حرص حریص زیاد نمی تواند بکند و رد نمی تواند بکند کراهت کاره
و اگر یکی از شما بگریزد از رزق خودش بطوری که از مرگ می گریزد روزی او قبل از مردنش باو
خواهد رسید چنانکه مرگ او را در می یابد قال الله تعالی وان من شیئ الا عندنا خزائنه وما
ننزله الا بقدر معلوم هر کس را باندازه صلاحش می کند خدا می فرستد بعضی را اغناء و بعضی را کم
گر زمین را با آسمان دوزی ندهند تا باز روزی آیند بعد قسمت زیاد چو بدان کفش باره کردن است
اندک حرکت و از خدا برکت طالب باشد و چه چیزم که یکی از اصحاب است عرض می کند چه کار
کنم و چه طور رفتار کنم با این متشیعه شیعه اکثر را کو بینید که بعد از این صفات انها را می فرماید
دو متشیعه کسی است که اسمش شیعه است و گفتار و رفتارش بخلاف اخلاق ائمه هدی است
شیعه اکثر شیعیان حالیه حضرت فرمودند میانه اینها اشخاص محض شیعه هستند و بعضها تمیز
دارند باید که جدا شوند از خالصین و در میانه اینها اصحاب تمیز نیز هستند که ظاهر شیعه اند

سالها ئی می آید برای این متشیعه که انها را فانی می کند وطاعون می آید انها را می کشد و میانه انها
اختلاف میافتد که از اوطان متفرق می شوند و شیعیان ما اشخاصی هستند که همچو
سگ بانگ نمی کنند و عوعو نمی نمایند و طمع نمی کنند بقدر طمع کلاغ و از مردم سئوال نمی کنند
اگرچه از گرسنگی بمیرند یعنی بکسب خود قناعت می کنند و مثل سگ هر اش عقب هر کس نمیافتند
عوعو کنند بجهت لقمه نان بگیرند خواه ظالم باشد و یا متقی و حرصشان بقدر غراب نیست
که هر چیزی را بخورند از حلال می خورند نه از حرام مهزم می گوید گفتم از کجا پیدا کنم
شیعیان شما را فرمود انها را پیدا کن از اطراف زمین یعنی در هر ولایتی یکی دو تا پیدا می شود
نه زیاد شیعیان ما زندگانیشان سبک است و خانه بدوشی هستند یعنی یکجا قرار نمی گیرند
تا معروف باشند اشخاصی هستند اگر حاضر انجمن مردم شدند مردم انها را نمی شناسند
و تعارف و احترام نمی کنند چه در زندگی انها نیستند و اگر غایب شدند کسی احوال انها را جویا نمی شود
و اگر مریض شدند کسی بعیادت انها نمی رود یعنی از کثرت پریشانی انها زیرا که جلالت ندارند
و اگر از کسی خطبه نمودند با نها زن نمی دهند یعنی چون بی چیزند انها را اهل شأن خود نمی دانند
تا تزویج نمایند و اگر انها منکری دیدند مردم را نهی میکنند از آنکار آن منکر و اگر جهال
انها را مخاطب نموده بد گفتند در جوابش انها سلام می دهند و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
و اگر با نها صاحب حاجتی پناه برد با نها رحم می کنند و در وقت مردن انها محزون نیستند

کما قال الله

کما قال الله تعالی لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و قلب انها با هم مختلف نیست اگرچه شهرها و ملکهاشان از هم
دور و مختلف باشند متحد جانهای عشاق خدا است جان گرگان و سگان از هم جدا است
انصاف بده اگر دیدی این صفات در تو هست شیعه هستی و الا اسم شیعه را بخود مبند و خود را
مغرور مکن رسوا مکن ننگ نامان مباش و بحرفهای دعوی هیچ نمی دهند طمع نشو نه طمع چو بهتر کدام
انصاف ده اسم شکر داشتن یا طمع شکر داشتن ان اکرمکم عند الله اتقیکم
وفرمود سه خصلت است که انها سخت ترین اعمال بندگان است یکی انصاف مؤمن است از نفس
خودش یعنی اگر حق بطرف دیگری باشد حق را باو بدهد هر چند بضرر خودش باشد و دومی
مواسات مرد است با برادر خودش یعنی برادر دینی او بهر چه محتاج رفع احتیاج او را بکند از مال خودش
گویا خودش محتاج است که مضایقه نه نماید در رضاء و طیب نفس حمت زی او را به نماید
و سیمی خدا را یاد آوردن در هر حالت گفتند مقصود ذکر الله در هر حال کدام است فرمود
مقصود یاد کردن خدا است در هر معصیتی که قصد دارد بجا آورد تا ذکر خدا حایل باشد میان
او و معصیت که از خوف خدا نتواند بجا آورد و فرمود حذر کنید از مزاح کردن
زیرا که مزاح زیاد کردن دشمنی میآورد و صورت چند قبیح می شود و مزاح دشنام کوچکی است
و حسن بن راشد نقل میکند حضرت ابو عبد الله فرمود وقتی که بلکی بلاء به تو نازل گشت

اورا هیچ کس از اهل خلاف وعامه بگو لیکن بعضی برادران خود بگو که شیعه باشند زیرا که تو
از چهار خصلت بیرون نیستی یا کفایت ابتلاء خود را می‌خواهی و یا اعانت در حاجات طلبی
و یا دعائی که مستجاب بشود و یا مشورت برای در امری که می‌خواهی یعنی همه اینها را شیعه
می‌توانند بکنند که دوست خدا است نه اهل خلاف که مبغوض درگاه خدا اینند و فرمود
در بازارها بی جهت هرزن و اشیاء لیست را خودت خرید و فروش مکن زیرا
که مکروه است برای صاحبان حسب و دین که خودشان مباشر اشیاء دقیق باشند
مگر در سه چیز خریدن عقار و املاک و غلام و کنیز یعنی بلیت شخص را می‌برد
و شتر سواری زیرا که اینها دقت می‌خواهد تا مغبون نشود و گرفتار سوء خلق غلامان نشود
و فرمود تکلم مکن بکلامی که فایده بحال تو ندارد و ترک کن اکثر کلامهائی که فایده دارد
مگر اینکه محلش را بیابی و مخاطبی را راغب بیابی پس با متکلم رای بلیت که تکلم می‌کند
بمطلبی که مقصود اوست لیکن در غیر محلش می‌گوید آنوقت مردم با وعیب می‌دانند
سعدی دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خواموشی
مجال سخن تا نیابی ز پیش به بیهوده گفتن مبر قدر خویش و مماراة و مباحثه
مکن با سفیه و حلیم زیرا شخص حلیم حلیم بتو غلبه می‌کند و شخص سفیه تورا خوار و ذلیل می‌نماید

ذذکر کن

دیگر کن برادرت را وقتی که غایب شد به احسن کلماتی که دوست داری که او تورا ذکر کند در حال غیبت
زیرا که این عمل خوبست و عمل کن عمل اشخاصی که میدانی اینها جزای شان احسان است
و یا ما خود را مستعد بجز جهای بدکاری و تو آنکس می‌گوید بحضرت عرض کردم تو آلای شما و آنچه
خدا با شناسانده از حق و حب شما محبوبتر است در نزد من از دنیا و آنچه در تمام دنیا است
فرمود ای یونس ما را قیاس کردی بغیر قیاس که مناسبت ندارد و قیاس مع الفارقست
آیا نیست دنیا و آنچه در اوست مگر فرو نشاندن فوران آتش گرسنگی و ستر عورة
و لیس محبت ما برای تو است سعوده دائمه یعنی آخرت و لذت ابدی و فرمود ای شیعه آل محمد
از شیعیان ما نیست کسی که در وقت غضب مالک نفس خود نباشد و کسی که صحبت
مصاحب خود نیکو نکند و رفق و مدارا نکند با کسی که با او مرافقت می‌کند و مصالحه ننماید
با کسی که مصالحه را با او دوست دارد و مخالفه نکند با کسی که با او مخالف است یعنی در دین شخص عامه
یا شیعه آل محمد ص تقوی را پیشه کنید هر قدر استطاعت دارید و لا حول و لا قوة الا بالله
عبد الاعلی می‌گوید در مدینه در حلقه جماعتی نشسته بودم که زیاد ذکر جود و بخشش نمودند
و مردی از آنها گفت که کنیه او ابو دلیق بود بدرستی که جعفر اگر چنین نبود در دستهای فقیر است
یعنی اگر قبض ید نداشت

بنفس بود از نفس ... (margin note)

پس ابو عبد الله علیه السلام بمن گفت با اهل مدینه در مجمعی می‌نشینی گفتم بلی فرمود آنچه شنیده
برای من بگو جزا اهل آن مجلس را گفتم گفت وای برابی دلیق مثل او مثل پر مرغ است که باد
می‌وزد او را بهواء پراکنده می‌کند یعنی ایمان عاریه دارد و زود زایل می‌شود بعد گفت رسول الله ص
فرمود هر معروف صدقه است و افضل صدقه افضل صدقه است که برضای قلب باشد
و ابتدا صدقه با هل و عیال است و دست بالا بهتر از زیر دست است و خدا ملامت نمی‌کند کسی را
که باندازه کفاف صدقه می‌کند آیا گمان می‌کنید که خدا بخیل است و هم چنین می‌بیند ارید کی را جود
از خدا است بدرستیکه جواد سید کسی است که حق الله را در محلش خرج کند یعنی زکوة و خمس
و نفقه و اجب النفقه خود شرا بدهد و جواد می‌گویند کسی را که اخذ مال از غیر حلال می‌کند و آنرا
خرج می‌کند در غیر موضعش یعنی بحرام بکبرد در راه شهوت بمردم بدهد که اورا سخی بدانند
جز دارند والله الله من امید دارم که خدا را ملاقات نمایم و بدست نیاورده باشم چیزی که حلال نباشد
و هیچ حقی بعهده من نیامده است مگر اینکه او را اداء کرده آم و هیچ شب را روز نکردم که خدا را
در مال من حقی داشته باشد که او را ادا نکرده باشم و فرمود رضاع محقق نمی‌شود بعد از دو سال بچه
یعنی بچه تا دو سال اگر شیر زنی را خورد رضاع محقق می‌شود که آن زن مادر رضاعی و شوهرش پدر رضاعی و اولاد
آنها برادر و خواهران بچه می‌شوند نه بعد از دو سال که شیر بخورد آنوقت احکام رضاع در حق
او جاری نخواهد شد و تفصیلش در فقه است

داوزه

روزه وصال در شریعت اسلام جایز نیست و روزه وصال آنست که دو شبانه روز یا زیادتر نیت روزه
روزه بگیرد و در شبها افطار ننماید و یا یک شبانه روز روزه بگیرد و نصف شب یا کمتر و یا زیادتر افطار نماید
لیکن قصد شرعی این باشد روز را تا آنوقت شب روزه دار است و این حرام است و لی در شریعت حضرت
عیسی جایز بود و روزه صمت هم حرام است و آن این است که قصد کند که هیچ حرف نزند تا شب نه اتفاقی
و بعد از احتلام شخصی از یتیمی خارج شده زیرا که بالغ است و احتلام در مرد علامت بلوغ است و تعرب
بعد از هجرت نیست و هجرت بعد از فتح مکه نیست مراد این است هر کسی از اعراب که مسلمان
می‌شد چون نمی‌توانست در میانه مشرکین زنده گانی برای او لازم که هجرت کرده بطرف پیغمبر آید یا بحضور
باشد از شر مشرکین و هم چنین هر کس که هجرت میکرد نباید بنزد طایفه خود که مشرک بودند
بروند مبادا او را از دین اسلام برگردانند و بعد از فتح مکه چون اسلام قوت یافت این حکم
تعرب و هجرت و جوبش برداشته شد چنانکه بعضی از این تفصیل را در بعضی کتاب نوشته ام
و طلاق قبل از نکاح جایز نیست و لغو است چنانکه در ایام جاهلیت رسم بعضی و آزاد کردن غلام و کنیز
قبل از مالک شدن بر آنها صحیح نیست و اگر ولد بی اجازه پدر و زن بی اجازه شوهر و غلام بی اجازه
مولا چیزی بعنوان قسم و عهد بر خود لازم کند باطل است و نذر در معصیت نذر محقق نمی‌شود مثلا
نذر کند اگر شراب بخورم نذر کردم فلان قدر باید بفقراء بدهم زیرا متعلق نذر و قسم و عهد باید یا واجب و یا مستحب
و لا اقل مباح باشد نه در حرام

و نیز قسم محقق نمی شود در قطع صلهٔ رحم زیرا قطع صله رحم بعضها حرام است تفصیل این احکام را از علم فقه بخوا
چه وضع این کتاب برای علم اخلاق است و فرمود هیچ کس خلاصی ندارد در امور معیشت خود اگر چه
اگر چه بلیش آمده با او مساعدت کند که عیش او خالص باشد بدون اینکه مکروهات و ناملایمات
بعیش او داخل شده است زیرا که دنیا دار تعب است و هجوم بعضی حوادث و آفات خالی نخواهد شد
فرمود هر کسی که فرصت خوبی است آمد و لو اینکه اندک باشد باید عجله دران بکند و منتظر نباشد
که باید تمام اسباب فراهم باشد و در آینده تمام این امر خیر را بجا آرم زیرا که روزگار انفرصت را
از و سلب می کند دیگر نمی تواند چه شأن روزگار سلب کردن است و راه زمانه همیشه در فوت است
و فی اتیاه خیر آنست و فرمود معروف و احسان نمودن بر محتاجین زکوة نعمت الله است
که به بنده اش داده است و شفاعت مردم نمودن در نزد دیگری زکوة جاه و جلالت شخص است
که خدا او را وجیه و صاحب رتبه قرار داده است و علل و امراض زکوة بدن است تا سالم باشد
و عفو کردن تقصیر کسی را که با و بدی کرده است زکوة غلبه کردن اوست بر بدکاران و هر چیزرا
که زکوة اش را اداء نمودی او را مأمون نمودی از سلب شدن این نعمت از بنده که خدا عطا نموده است
و در وقت ورود مصیبت می گفت حمد می کنم خدا را که مصیبت مرا در دینم قرار نداده است زیرا که در دین
متزلزل شدن و یا در شک و ریب بودن و یقین نه نمودن اعظم مصیبات است بر مسلم
وحمد

حمد می کنم خدا را چنان خدای قادری که اگر بخواهد مصلحت مرا از کرم قرار می داد از این بیچاره
را مشغول بتلاء هستم چه هر ابتلاء شدت و ضعف دارد چنانکه در مخلوق می بینیم پس شکر لازم است
برای خدا که شدید تر نکرده است و این ابتلاء و مصیبت کم تر از نعمتهای الهی است تفضلاً بر بنده اش
و حمد می کنم خدا را برای که میخواهد و مقدر کرده بود که بمن برسد رسید یعنی این مرتبه رضا و تسلیم
بر قضاء و قدر الهی که مرتبه بزرگ مؤمنین است رضاء بقضاء الله اگر راضی هم نشود مقدرات
الهی واقع خواهد شد چه در عدم رضاء بتقدیر و صبر نه نمودن رفع ان مقدر نخواهد کرد
و هم مغضوض خدا هم است و اما در صبر نمودن اجر صابرین را دارد و فرمود وقتی که دنیا
بیک قومی رو آورد و متنعم شدند محسنات دیگران را می پوشند یعنی آن صفاتی که صاحب
حولت با و متصف نیست مردم باو نسبت میدهند مثلاً بخیل را سخی و قبیح را عفیف می نامند
و هکذا و وقتی که دنیا تغییر ادبار نمود و فقیر شد مردم محسنات و فعال خیر و صفات نیکو را
از او سلب می کنند مثلاً زاهد را می گویند عاجز از کسب است و عابد را ریا می خوانند
جهال و منافقین حالشان این است چنانکه به پیغمبر می گفتند اگر تو نبی هستی باغ و بوستان
نداری مثل مسعود ثقفی که در طائف باغ داشت و چرا مال فراوان نداری مثل ولید بن مغیره
که در مکه بود ده پسر داشت هر یکی صاحب ده هزار دینار بودند دیگر نمی دانستند نبوت و دیانت بتمول مالک نیست

دفرمود دختر ها حسنات است و پسر ها نعمت خدا است و شخص صاحب ثواب است بجهت
این حسنات و مسئول است از نعمتها یعنی اگر پسران خود تربیت نکند باداب شریعت
و طریق انسانیت دلالت نه نمود عند الله مسئول است چه یکی از حقوق اولاد بر والدین
هدایت کردن آنهاست باسلام و یاد دادن احکام شرع است تا اولاد صالح باشند و ذکر
خیر پدران باشد که یکی از صدقات جاریه است که سابقا ذکر شد و اما دختران ناموس
شخصند و حفظ ناموس از جهت انفاق و حرمت و حفظ نمودن از نامحرم امر صعب و کار
سخت است و زحمت فراوان و تعب و مشقت بی پایان در مقابل این تحملات خداوند
بپدر اجر جمیل و جزای بی بدل خواهد داد چنانکه حکماء گفته اند دنیا پنج چیز است
قرض اگر چه یکدرهم باشد و دختر اگر چه یکنفر باشد و سفر اگر چه یک فرسخ باشد
و سئوال کردن اگر چه پدر و مادر باشند و جدائی از مأنوس اگر چه یک ساعت باشد
الحمد لله و الشکر له که موفق بتحریر تمام این نصایح مفیده و مواعظ حسنه حضرت امام
صادق ابی عبد الله علیه السلام در شب غدیر هیجدهم ذی حجة الحرام هزار و سیصد و پنجاه و چهار
خاتم الانبیاء علیه و آله السلام فحمداً له ثم حمداً له علی ما هدانا شکراً لنعم الجلیله علی ما اولانا
ولد علی ما هدانا انا لله ما اهتدینا حرره العبد الفقیر الی الله تعالی قاسم معروف بفاضل خلخالی

صدوق مرحوم از نزال السلسله سندش روایت می کند که نزال گفت امیرالمؤمنین ع برای ما
خطبه می خواند حمد خدای عزوجل کرد و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد بعد سه مرتبه فرمود سئوال کنید قبل
از اینکه مرا نیابید صعصعة بن صوحان بلند شد گفت یا امیرالمؤمنین ع دجال کی خارج می شود
فرمود بنشین پس بتحقیق خدا کلام تو را شنید و مراد تو را فهمید و این مسئول عنه اعلم از سائل
نیست و لیکن برای خروجش علاماتی است که بعضی تابع بعضی است مثل نعل بنعل
بالنعل دیگر پس اگر می خواهی تو خبر بدهم از آن علامات گفت بلی یا امیرالمؤمنین ع فرمود حفظ کن
علامتش وقتی است که مردم نماز را ترک می کنند و امانت را ضایع و دروغ گفتن را حلال میدانند
و ربا می خورند و رشوت میگیرند و بناء نفس تابع میشوند و خون ریختن را سبک می شمارند
و علم ضعیف می شود و ظلم کردن فخر و امراء فاجر می شوند و وزراء ظلمه و عرفاء خیانت کار و قراء
فاسق و بیانات آن حلیه و دنیا می شوند و دروغ ظاهر می شود و فجور را آشکارا مرتکب
شاورة می نمایند و قطع رحم می کنند و شهادت دادن بدروغ ظاهر می شود و مساجد را با آب
می شوند و گفتن بلیات و اتم و طغیان آنکار و مصاحف را زینت میدهند و مساجد را بلند می کنند
طلا و منارهای مسجد را بلند می سازند یعنی در حکم شریعت منارهٔ مسجد برای اذان گفتن برابر
سطح پشت بام مسجد باشد و در بلندی منارهٔ آن نهای مردم حاکم است
کنند و نقلهای مسلمان کمند و اکرام اشرار بجای آرند و عهود را نگاه ندارند
و قلوب مردم با هم مختلف شود یعنی نفاق شود و با هم کینه میورزند و عهود را نزدیک می شمرد

و زنها با شوهرهاشان شرکت مینمایند در تجارت و کسب کردن برای حرص جمع کردن مال دنیا صداهای
زندیقها بلند میشود بدعوت مذاهب باطله و مردم هم از آنها میشنوند چنانکه بابیه ضاله در ایران
و وهابیها در حجاز و نجد و سفیهان هم حرف آنها را میشنوند و از زیر بار تکالیف اسلامی بیرون میروند
و اباحه یا تبری قبول میکنند نه اینکه در حقیقت به یک چیزی معتقدند بلکه از جنس الترو تقلید میخواهند عمال
مسلمین را بکار آزرند و زعیم و رئیس قوم از رذل و پست‌ترین آنها میشود و فقیر میشتابند برای
ترسیدن از شر آنها و دروغگو را تصدیق میکنند و خائنها را امین میشمارند و رقاص
و مطرب را در مجالس خود اخذ میکنند که شهوترانی و باعتقاد خود عیش نمایند حتی در ایران
زنها و مردان پنجاه ساله هم رقص فرنگی یاد میگیرند و یکی از اهل ساز و نوار نقل میکرد که اهل علم
ساز و طنبور را بقصد تکمیل ماهی حق التعلیم میگیرد حتی اینکه میگفت در طهران حالات بد گمان
هزار تومان حق التعلیم مرد و زن بمعلمین میدهند و میفرماید آخر این امت با شخاص اول این
لعن میکنند و صاحبان فروج بسروج مینشینند محرر اوراق میگوید الان در تهران دیدند مسلمان زن
و مرد با هم سوار اتومبیل میشوند با تمام فضاحت در تنگ جای نشستی و میفرماید زنها شبیه بمردها
و مردها شبیه بزنها میشوند یعنی در لباس و زینت و آرایش چنانکه میبینید و ش
شهادت میدهد بدون اینکه مشهود به را دیده گردیده باشد و اند یکی باداء دیون
شهادت میدهد بدون معرفت و فقه یاد میگیرند برای غیر دین اسلام یعنی فقه یاد گرفتن
برای جمع مال دنیا است عمل دنیا الصورت عمل آخرتی درمی آورند یعنی زهد و عبادت ریائی میکنند

آیا نمی‌بینند

و می‌پوشند لباس آهو را بر دلهائی که شد دل گرگست در بار رحمن و بخت یعنی لباس زهد میپوشند برای ربودن
گوسفندان فقرا بیچاره که نمیفهمند و تشخیص باطل از حق نمیدهند و حال آنکه قلب آنها گندیده‌تر است
از مردار و تلخ‌تر از صبر زرد پس در این هنگام الوحا الوحا العجل العجل ثم العجب العجب
و بهترین مساکن در آن وقت بیت المقدس است حتی که بیت المقدس هم حالا در دست یهود
فرانسوی‌ها است و خندق در مقدسات شهر رسوم فرنگیها است و فخر هم میکنند که رسوم اسلام را
ترک کردیم و تقلید بمغربیها نمودیم می‌آید زمانی بر مردم که آرزو میکنند کاشکی با در بیت
المقدس مسکن داشتیم پس اصبغ بن نباته بلند شد گفت یا امیرالمؤمنین ع دجال کیست
فرمود خبردار شوید دجال صائد بن صائد است پس شقی کسیست که او را تصدیق کند
و سعید آنکسیست که او را تکذیب کند خارج میشود از شهری که او را اصفهان میگویند و از قریه
که معروف به یهودیه است چشم راستش ممسوح است یعنی هیچ جای چشم و گودی ندارد و چشم دیگرش
در پیشانی او است در درخشانی گویا ستاره صبح است در آن چشمش علقه‌ایست
گویا ممزوج بخون است میانه دو چشمش نوشته شده است کافر است اهل عوام و نویسنده
میتوانند آن خط را بخوانند و بدریاها غوص میکند و خورشید با او در حرکت است جلو روی
کوهیست از دود و پشت سرش کوه سفیدی است مردم هم چون گمان میکنند که او طعام است

خارج میشود در قحطی که خارج میشود قحط سخت و در زیر پایش حمار است قرمز رنگ یک قدم خرش
یک میل است با آن خر زمین را سیر میکند منزل بمنزل و از هیچ آبی نمی‌گذرد مگر اینکه خشک
میشود تا روز قیامت با اعلی صوتش فریاد میکند بمرتبه که اهل مشرق و مغرب میشنوند
از جن و انس و شیاطین که منم آنکسی که خلق کرده مردم را پس آنها را استوار کردم
و مقدر نموده و هدایت کردم من رب اعلای شما هستم و دروغ میگوید دشمن خدا
زیرا که چشم او کج است اعور و طعام میخورد و در بازارها راه میرود و پروردگار شما
اعور نیست و در بازارها راه نمی‌رود و زوال ندارد منزه است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا اکثر
باشید آگاه اکثر اتباع دجال در آن روز اولاد زنا هستند و اصحاب طیلسان سبز یعنی نصاری
که کششان طیلسان سبز میپوشند و خدای عز و جل او را در زمین شام میکشد در
عقبه که معروف بعقبه افیق است که سه ساعت گذشته باشد از روز جمعه در دست
کسی که عیسی علیه السلام در پشت سر او نماز میخواند یعنی صاحب العصر حجة بن محمد بن حسن است
و خبردار باشید بعد از این طامه کبری است راوی میگوید گفتیم یا امیرالمؤمنین علیه السلام طامه
کبری چیست فرمود دابة الارض است که از کوه صفا بیرون می‌آید با او دست انگشتر سلیمان
بن داود و عصای موسی هم که آن خاتم را میگذارد بر روی هر مؤمن که در آن نقش میشود
که این مؤمن حقیقی است و آن انگشتر را میزند بر روی هر کافر و نوشته میشود که این کافر حقیقی است

حتی اینکه

حتی اینکه مؤمن صدا میکند وای بر تو ای کافر و کافر فریاد میکند خوشا بحال تو ای مؤمن
دوست دارم که من مثل تو بودم بفوز عظیم میرسیدم بعد دابة الارض سرش را بلند میکند پس
او را همه میبینند ما بین مشرق و مغرب بعد از اینکه باذن خدای جل جلاله و این کار بعد از
طلوع آفتاب است از مغرب خودش پس در این وقت در توبه بسته میشود و هیچ توبه
قبول نمیشود و هیچ عملی نفع نمیبخشد و ایمان آوردن هیچ نفسی نفع نمیدهد اگر پیش از این وقت ایمان
نیاورده باشد و یا در زمان ایمانش کسب خیر نموده باشد مراد این است اگر شخص تنها شهادتین را
گفته باشد پیش از ظهور حجة الله لیکن عمل خیر نکرده باشد از نماز و روزه و سایر احکام
شرعیه ایمان لفظی او با وهم نفعی نخواهد داد زیرا ایمان قول و فعل و اعتقاد بالتمام دارد
بعد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند از خبرهای بعد از آن را از من نپرسید زیرا
که حبیب من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از من عهد گرفته است که خبر ندهم آنها را مگر بعترت خودم
نزال بن سبره که راوی حدیث است میگوید گفتم بصعصعه بن صوحان حضرت امیر
از این کلامش چه قصد کرده بود صعصعه گفت ای پسر سبره بدانکه آنکسی که پشت سرش
عیسی ع نماز میخواند آن امام دوازدهم از عترت است نهم است از ولد حسین بن علی علیه السلام
و او است که خورشید طالع است از مغرب خودش که ظاهر میشود در رکن و مقام علیه السلام

و زمین را از مشرکین و کفار پاک میکند و میزان عدل را بر پا میکند که هیچ کس بکس دیگر ظلم نمیکند پس خبر داد امیر المؤمنین ع که حبیبش رسول الله از ایشان عهد گرفته که خبر دهد بر وقایعات و حوادثی که بعد از آن واقع میشود بکمر بعترة که ائمه هدی صلوات الله علیهم باشند

صدوق میفرماید که بسند این حدیث را نافع بن عمر از رسول الله ص نقل کرده است حدیث نافع از ابن عمر که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یکروز با اصحابش نماز صبح را خواند بعد بلند شد با اصحاب آمدند در خانه در مدینه حلقه در را کوبید یک زن بیرون آمد و گفت یا ابالقاسم چه اراده داری پس پیغمبر فرمود یا ام عبد الله اذن بگیر که بعبد الله وارد شوم آن زن گفت یا اباالقاسم چه کار داری با عبد الله قسم بخدا او عقلش کم است و همه کارش حدث میکند و آلوده میشود و با من هم اراده دارد در امر بزرگ پیغمبر فرمود اذن بده که داخل شوم گفت بلی داخل شو پس پیغمبر داخل خانه شد ناگهان آن بچه یک قطیفه پیچیده شده بود همهمه میکرد مادرش باو گفت ساکن شو و بنشین و این محمد است که آمده پیش تو پس ساکت شد و نشست پس پیغمبر فرمود چه شده بود با این زن که خدا لعنتش کند اگر مارا میگذاشت خبر میدادم شما را او دست یا نه یعنی این مولود دجال است و بعد پیغمبر باین بچه گفت چه میبینی گفت میبینم حق و باطل را و میبینم عرش را بر روی آب پیغمبر فرمود شهادت بده که غیر از خدا کسی معبود نیست و من رسول الله هستم مولود گفت

بلکه

بلکه تو شهادت بده لا اله الا الله و من رسول الله هستم زیرا که تو لایق تر از من هستی برسالت از من بنیستی چون روز دوم شد پیغمبر با صحابش نماز صبح را خواند حرکت کرد و اصحاب هم با او حرکت کردند تا آمد در خانه را زد مادرش گفت داخل شو پس رسول الله داخل شد ناگهان دید آن مولود بالای درخت خرما است مثل مرغ صدا اش را بلند کرده است مادرش باو گفت ساکت شو و پائین بیا این محمد است که آمده است پیغمبر فرمود چه شده با این زن که خدا لعنت کند او را اگر رها میکرد و مرا اگر کرد البته شما را خبر میدادم که او دست و چون روز سوم شد نماز صبح را خواند با اصحاب حرکت کرده آمدند بان مکان ناگهان دیدند آن بچه میان گوسفندها است صدا میکند مادرش گفت ساکت شو و بنشین این محمد است که پیش تو آمده است پس ساکت شد نشست و در همین روز آیاتی از سوره دخان نازل شده بود آن آیات را پیغمبر خوانده بود بر اصحابش در نماز صبح بعد فرمود شهادت بده لا اله الا الله و من رسول الله هستم مولود گفت بلکه تو بگو لا اله الا الله و من رسول الله که خدا تورا برسالت قرار نداده که احق از من باشی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من در ضمیر خودم چیزی پنهان دارم بگو آن چیست گفت الدخ الدخ یعنی سوره دخان پس پیغمبر فرمود چخسأ پس تو باجل خود نمیرسی و بآرزو نمیرسی و اگر نمیرسی بکمر بال جان کم اقتدر شده است بعد با صحابش فرمود ای مردم هیچ پیغمبری نیامده مگر اینکه قومش را از دجال انذار کند

دجال اینکه خدای عز و جل بتحقیق شما خبر داده که او را تا بامروز شما پس امر او شما را بر شما مشتبه نشود او را شما بدانید بکمر رب شما چشمش اعور نیست یعنی چشم علیل نیست و چشم حسی درخشنده باشد و آن هم اعور باد و جهت بکمر سایر مردم دو چشم جمیلا دارند و چشم اعور در میانه آنها عیب است بلکه خدا سمیع و بصیر است یعنی علم بتمام موجودات جزء و کل دارد و لا یعزب عنه علمه مثقال ذره در آسمانها و زمینها همیشه حاضر و در برابر است آشکارا بعد پیغمبر فرمود دجال خارج میشود در حالی که سوار خر شده که پهنای میانه دو گوشش یک میل فرسخ است خارج میشود و با او است بهشت و آتش و کوهی از نان و آب از نهر اکثر اتباعش یهود و زنها و اعراب اند و داخل میشود بتمام آفاق مگر مکه و اطرافش از کوهها و در ها و مدینه و اطرافش از پستی و بلندی مدینه و شیخ صدوق مرحوم بعد از نقل این خبر نبوی میگوید اهل عناد و منکرین مثل این خبر را تصدیق میکنند و از پیغمبر روایت میکنند در خصوص دجال و غیبتش و بقاء مدت عمرش و خارج شدنش را در آخر الزمان و تصدیق نمیکنند امر قائم علیه السلام را که مدت طولانی بعد از تولد غائب میشود بعد ظاهر میکرد و زمین را پر از عدل و قسط مینماید چنانکه پر از جور و ظلم شده باشد با نص پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام بوجود مبارکش باسم و لقب و کنیه و غیبتش و نسبش و اخبار را بنا بطول مدت غیبت که مراد شان از این انکار خاموش کردن نور الله است

و ابطال

و ابطال امر ولی الله است و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون و اکثر کلماتی که احتجاج بآن میکنند تا دفع امر حجت الله نمایند میگویند روایت نکرده است این اخبار را که در امر قائم است بکمر اشخاصی که ما آنها را نمیشناسیم بعض جماعت شیعه نقل میکنند که ما عامه آنها را نمیشناسیم و حال آنکه راوی این خبر نافع است غلام خلیفه ثانی از عبد الله بن عمر که امر جورا او ثاقت قبول دارند و علاوه در صحیح بخاری و ترمذی قریب به بیست خبر صحیح نبوی نقل میکنند در امر قائم علیه السلام که از کتب صحاح سته عامه است که تمام اخبار آن کتابها را بصحت قبول دارند این انکار نیست مگر از روی عصبیت و عناد که باید مثل روساء خودشان فسقه و فجره باشند نه مثل ائمه هدی که متصف باخلاق الله عز و جل هستند بلی کسی که کور دل شده نمیشناسد بعد صدوق ره میفرماید مثل قوم عنود عامه میگفتند یهود و مشرکین که انکار نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میکردند که میگفتند در نزد ما صحت نرسیده است چیزی از آن روایتها که دلالت بر معجزات و علامات نبوت میکند در او بیان آنها نمیشناسیم بطلان امر پیغمبر را اعتقاد داشتند اگر حرف یهود و نصاری و مجوس و مشرک حق بود حرف این جماعت عامه نیز حق است چنانچه حرف آنها باطل شد پس حرف اینها بطریق اولی باطل است زیرا که پیغمبر را تصدیق دارند و این اخبار نبویست ایمان نیست بکمر شهر قطعی یهود نؤمن ببعض و نکفر ببعض

و نیز می‌گویند که عقل ما قبول نمی‌کند که کسی اینقدر عمر طولانی کند که زیاده از عمرهای مردم آن زمان باشد
در جواب آنها می‌گوییم آیا تصدیق می‌کنید که دجال غیبت نموده و اینهمه عمر دراز دارد که زیاده
از عمر اهل این زمان است و هم چنین ابلیس لعین را و مثل اینها را برای قائم تصدیق نمی‌کنید
با این نصوصی که وارد شده در خصوص غیبتش و طول عمر و ظهورش بعد از این مدت با آن
نصوصی که از پیغمبر وارد شده که هر چه در امت‌های گذشته واقع شده در این امت
مثل آن واقع خواهد شد حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة و حال آنکه بود در زمان گذشته
خیلی از معمرین از انبیاء و غیر انبیاء اما نوح علیه السلام پس آن عمر کرده است دو هزار
و پانصد سال و قرآن ناطق است که خدا می‌فرماید و لبث فی قومه الف سنة الا خمسین عاما
و در خبر نبوی است که برای قائم سنتی از نوح است و آن طول عمر است چه طور در نوح
قبول دارند در قائم انکار می‌کنند بلکه لازم است که اقرار کنند زیرا که خبر نبوی است
و بموجب کدام عقل است از عقول که جایز میدانند در اصحاب کهف که در کهف ماندند
و لبثوا فی کهفهم ثلاث مائة سنین و ازدادوا تسعا آیا تصدیق باین امر غیر از سمع
راه دارد چرا در امر قائم سمع را معتبر نمی‌دانند و حال آنکه عقل مدرک کلیات است نه جزئیات
و جزئیات را باید یا مشاهده کرد و یا شنید از اخبار و مسموعات و از همه اینها بگذر
و از کعب الاحبار در خصوص حالات اخبار نقل می‌کنند که هیچ یکی از آنها صحیح نیست

از قول رسول الله

از قول رسول الله و ائمه هدی صلوات الله علیهم آنها را از راه سمع قبول می‌کنند و گفته‌های پیغمبر و ائمه را
از سمع قبول نمی‌کنند و نیست این انکار مگر مکابره از دفع کردن حق و کعب الاحبار و اخبار دیگر
از طول عمر انبیاء و دیگران از سالفین نام برده است که ذکر کرده‌ایم و اینها را تصدیق می‌کنند و می‌گویند
مشهور است و حال آنکه اخبار صحاح و معتبر که در خصوص قائم علیه السلام نقل شده اکثر از آنهاست
زیرا که در شرق و غرب عالم در زمان و کتب متقدمین و متأخرین مذکور و ثبت شده است
و اگر بگویند پیغمبر این خبر را دروغ گفته است چه طور به نبوتش آن وقت قائل می‌شوند
و چون در سایر اخبار و مغیبات صادق است پس در این امر هم صادق است و چه طور تصدیق
می‌کنند خبر را در خصوص عمار بن یاسر انه تقتله الفئة الباغیة که معاویه و اصحابش باشند و هم
چنین در امیر المؤمنین ع انه تخضب لحیته من دم رأسه و در حسن بن علی ع انه مقتول السم
و در حسین ع انه مقتول السیف که این اخبار از مغیبات است همه‌اش واقع شد و تصدیق
نمی‌کنند اخبار نبوی را که در امر قائم ع وارد شده از طول عمر و غیبت با اسم و رسم و لقب و کنیه
بلی رسول خدا ع چون راستگو است در جمیع اقوالش و مصیب است در جمیع افعال و احوالش
و صحیح نیست ایمان بنده مگر اینکه تسلیم شود پیغمبر را در جمیع اخبار و اوامرش تسلیمی که شک نکند اگر چه هم باشد

و دین اسلام است دین اسلام استسلام و انقیاد است و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه
و هو فی الآخرة من الخاسرین از این آیه شریفه فهمیده می‌شود که اسلام عبارت از زبانی است نیز قلبی
و اعتقادی فایده اسلام زبانی در دنیا است مادام که زنده است و در آخرت با زبان کار محذور است
و از عجب عجایب آنست که کلینی روایت می‌کنند که عیسی بن مریم علیه السلام گذرش
بزمین کربلا افتاد و چند رأس آهو مجتمعه در آنجا دید آنها رو بحضرت عیسی آوردند
و گریه می‌کردند و عیسی و حواریین نشستند حضرت عیسی گریه کرد و حواریون هم گریه
کردند و آنها نمی‌دانستند چرا حضرت عیسی نشست و گریه می‌کند پس گفتند یا روح الله و کلمته
موجب گریه است چیست فرمود آیا میدانید اینجا کدام زمین است گفتند نه فرمود اینجا
زمینی است که در اینجا فرخ و جوجه پیغمبر سبط رسول الله احمد کشته می‌شود و فرخ حره طاهره بتول
که شبیه مادر من است و قبرش در این خاک خواهد شد که طیب‌تر از مشک است
زیرا که اینجا گل طینت فرخ مستشهد است و همین طور است خاک قبر انبیاء علیهم السلام
پس این آهوها با من حرف میزنند و می‌گویند اینها در این زمین می‌چرند برای آن شوقی که به
فرخ مستشهد دارند و گمانشان آنست که اینها در این زمین ایمن هستند بعد زد
دست خود را به پشکل آن آهو پس بویید پس گفت خدایا اینرا ابدا باقی بدار تا ببوید

پدرش

پدرش تا برایش عزاء و تسلیه باشد و آن پشکلها ماند تا زمان امیر المؤمنین علیه السلام تا اینکه
حضرت امیر المؤمنین وارد زمین کربلا شد آنها را بویید و گریه کرد و از قصه حضرت عیسی خبر داد
و مخالفین ما تصدیق می‌کنند که آن جماد که پشکل باشد قریب ششصد سال باقی ماند که حوادثات
زمان آنها را تغییر نداد با این بادها و بارانها و شبانه‌روز و در کلا اما تصدیق ندارند که قائم آل محمد
که باقی می‌ماند تا دشمنهای خدا را از روی زمین بردارد و دین خدا را اظهار بدارد و نیست
این انکار مگر عناد و جحود حق نمودن بالله من الخذلان و نسئله ان یجعلنا من الاستقامة علی الاعتقاد و
علی التصدیق الولی صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه آمین یا رب العالمین
بدانکه مدرکات انسان دو قسم است معقول و منقول معقول آن است که اگر می‌گویند که عقل آن را
آنها را می‌فهمد بدون اینکه از کسی شنیده باشد مثل حسن احسان و قبح دروغ که همه بشر این
نوع ادراک را دارند و معقول دو قسم است یکی را استقلالیات عقلیه می‌گویند که عقل بالاستقلال
و بدون واسطه آنها را می‌فهمد مثل اینکه تصور می‌کند که من خود بخود موجود نشده‌ام زیرا که اگر من خود بودم
بعد لباس هستی پوشیده‌ام و هم چنین آسمان و زمین خود بخود درست نشده پس باید یک
کسی دیگر باشد که آنها را ایجاد کرده و آن شخص باید غیر از ماها باشد چرا که ماها و موجودات
همه حادث هستیم و عاجز پس باید آن شخص قدیم باشد و قادر مطلق که بتواند این همه کارها بکند

وان خالقست و هم چنین عقل مستقلا ادراک میکند چون آن خالق مرا ایجاد کرده از نیستی بهستی
آورده و این نعمت عظیم است و در مقابل این نعمت باید شکر نعمت او را بکنم زیرا چنان نموده
تفضلا مرا نعمت داده پس شکر منعم واجب و لازم است بوجوب عقلی و قسم دیگر از معقولات را
غیر مستقل مینامند زیرا عقل نمیتواند بتنهائی حسن و قبح آن شئ را بفهمد و هم چنین کم و کیف
او را معرفت برساند و در این قسم غیر مستقل محتاج است به شنیدن از دیگری و بواسطه خبر
مثل اینکه بعد از معرفت بوجود خالق و حکم عقلش بشکر منعم نمیداند که صفات آن خالق
چیست و بچه نوع باید شکر منعم نماید و عبادتش را بجا آرد مگر با جمال و از این جهت سماع
محتاج است که دیگری که از جانب خدا آمده از او صفات خالق و شکر کردن و
کم و کیف عبادات و ثواب و کیفر بندگی و مخالفت را بفهمد و بقدری هم عقلش ادراک
میکند که آن واسطه باید مثل این نباشد بلکه اعلم باشد چه اگر مثل این باشد آن هم
محتاج است بواسطه غیر آن واسطه و جنبه داشته باشد که بواسطه صفات حسنه و خلق و خوب
نفس بالمقدار یکه قابلیت امتیاز داشته هم باشد که از خدا بواسطه وحی و الهام احکام و شرعیه
و مطالبی را که نفع و ضرر دنیوی و اخروی شامل است اخذ کنند و بواسطه جنبه بشریت که با سایر
مردم عالم متساوی است به بشر برسانند و آن واسطه را انبیاء و حکما و مطالبش را شرع الهی و احکام الهی میخوانند

بس این

بس این نوع کلام را خبر مشتق عقلی نامند و اما منقولات آنست که چیزی از مدرکات جزئیه است
باید بواسطه قوه سامعه شخص از دیگری بشنود و آنهم دو قسمت او که دو قسم است یا متواتر است
و یا اخبار آحاد و متواتر بکلام را میگویند که جماعتی از مطلبی خبر بدهند که عقل ممتنع میشمارد
اتفاق کردن آنها را بران خبر مگر اینکه صحیح و درست باشد مثل اینکه جماعتی خبر بدهند که در
حجاز شهری است بمعنی مکه و بیت الله در آنجا است و این نوع خبر افاده قطع میکند بر سامع
زیرا که عقل محال میداند که این جماعت مخبرین اتفاق کرده باشند بر جعل و دروغ بی جهت
و بی غرض و قسم دیگرش اخبار آحاد است که راوی آن یکنفر باشد و این قسم افاده ظن
میکند نه قطع و این قسم هم بحسب حال رواة از حیث عدالت و وثاقت و امامی بودن و غیر امامی
بودن اقسام مختلفه و اسامی متعدده دارد که در علم درایت و روایت مضبوط و معین است و اگر
این اخبار آحاد محفوف بقرائن صدق باشد افاده ظن متاخم بعلم میکند کما هو محقق است
و اما اخبار متواتره نیز دو قسم است یکقسم از آن را متواتر لفظی میگویند که جماعت مخبرین همه آنها
بالفاظ معینه و مخصوصه خبر بدهند مثل قول رسول الله در خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی که خاصه و عامه همه باین لفظ خبر بدهند و قسم دیگر متواتر
معنویست که الفاظش بعبارات مختلفه وارد شده لیکن در کشف از یک مطلب اتفاق دارند

مثل شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام که هر کدام از راویها که در هر جنگی بوده اند کشتن امیرالمؤمنین
ابطال عرب و پهلوانها را مثل کلبی را دیده اند نقل نموده اند که مفردات آن بالفاظ مختلفه نقل شده
لیکن اتفاق در این دارند که آنحضرت شجاع بوده و کشف از شجاعتش میکنند و اخباری که در
خصوص امر حضرت قائم علیه السلام وارد شده از پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام از قبیل تواتر
معنویست که افاده قطع و یقین میکنند و کسی نمیتواند منکر شود مگر از روی عناد و عصبیت
زیرا که مخالفین و عامه علاوه از اخبار نبوی ائمه علیهم السلام را اجله علمای شان امام
و متقی و عادل و عالم و صادق القول میدانند و راویهای شیعه را هم معتبر در ثقه گویی میدانند
از این جهت نمیتوانند انکار کنند مگر بعضی از متعصبان و عنود که خذلهم الله عز و جل
از این جهت است بعضی هاشان قائلند که متولد شده و در صغر سن وفات یافته و بعضیها
میگویند متولد شده تا حال هم هست مثل اعتقاد شیعه چنانکه ذکر کلمات آنها در آید انشاء الله تعالی
و بعضیها هنوز قائلند باینمعنی که میگویند از ذریه پیغمبر و صدیقه طاهره باید باشد اما هنوز
متولد نشده و در آخر الزمان متولد میشود و غیر از این علامات میکنند مشعر اکثر صوفیه و ابن خلدون
که با بعضیها ایران هم این اعتقاد را دارند که مهدی موعود را با بابی میدانند که بعد از هزار و دویست سال

متولد شد

متولد شد و ادعاء بابیت هم نمود در حکم حاجی میرزا آقاسی وزیر محمد شاه قاجار در تبریز کشته و بعد از او میرزا حسینعلی
اول ادعاء نیابت نمود بعد ادعاء استقلال کرد و طایفه بهائیه باو و باولادش قائلند و محمد بن عبدالله
حضرمی را بمهدویت شناختند و هم چنین خلفاء فاطمیه مصریه که ادعاء مهدویت و حجیة الله نمودند و طایفه
اسمعیلیه که پسر حضرت صادق علیه السلام اسمعیل را حجة الله قائم و غائب میدانند و خودشان را نائب
او و حال اینکه اسمعیل در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات نمود و الآن نوه آقاخان محلاتی
کرمانی که دامادی فتحعلی شاه بوده رئیست هند و ملتان الی مهانز ایشان خرها و عوام کالانعام ادعاء
خلافت و نیابت نمود و الآن نوه آقاخان فسق و فجور که مشهور است جانشین اوست و تابع
دولت انگلیس و حال آنکه یکی از موجبات غیبت حضرت قائم علیه السلام علماء اثنی عشری میدانند
نبوده اش امام عصر را امید بهند که بیعت ظالمی بیعت کرده باشد از آنجهت غائب شد
و در صحاح سته عامه که همه عامه قبول دارند قریب بصد حدیث نبوی در خصوص حضرت
قائم نقل میکنند چون آنها اهل انصاف بوده اند و هم چنین سبط ابن جوزی در کتاب خواص الائمه
فی معرفة الائمه که همه مطالب کتابش در حوادث ائمه اثنی عشر است و محمد بن طلحه شافعی
در کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول که تمامه در ذکر حوادث عترت رسول و ائمه اثنی عشر است

و محرر این اوراق الفقیر الی الله الغنی المعروف بالفاضل المحلاتی ترجمه و شرح کتابت او را می کنم چون کتابش بلفظ
عربی است تا برای عموم برادران دینی سهل باشد فهمیدن مطالبش و مرا ببینند که اکثر علماء عامه قائلند
بوجود و غیبت و ظهور حضرت حجة الله القائم منتهی شیعه که مرتب خاص عنود و جحود که یقیناً حرام زاده اند
که منکر می شوند کما قال الله عز و جل که خطابش با ابلیس است و شارکهم فی الاموال و الاولاد (ح)
و ملا محسن فیض کاشانی مرحوم بعضی یابد مجوطهارة مولود دشمنان علی ع که جمله ها در بیع قوم
از جهر امادیث است که بیرد کرا ابلیس کرده است و خول مصرع چهارم در جای تحریر در ذا هم نماده بود
و محمد بن طلحه شافعی می گوید الباب الثانی عشر فی ابی القاسم محمد بن الحسن الخالص علی بن
المتوکل بن محمد القانع علی بن الرضی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر
بن علی زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیر المؤمنین ابن ابی طالب
المهدی الحجة الخلف الصالح المنتظر علیهم السلام و رحمة الله و برکاته سپس خود محمد بن
طلحه انشاء کرده است در مدح حضرت قائم علیه السلام فهذا الخلف الحجة قد ایده الله
این خلف حجت است خدا او را تأیید کرده
هدانا منهج الحق و آتاه سجایاه و امد فی ذری العلیا بالتأیید مرقاه و بلند کرده در بلندی های
و اتباعش را راه حق و باو داده فضائل ...
علیا را بتأیید خود و با آن سرفرازش که غیر او ندارد این مرتبه علیا را از سایر مردم
و آتاه حلی فضل عظیم فتحلاه خدا داده باو زینت فضل بزرگ را پس آراسته شد بآن فضل زینت و آراسته
و قد قال

و قد قال رسول الله قولا قد رویناه و ذو العلم بما قال اذا ادرک معناه تحقیق گفته است رسول الله در خصوص او حدیثی
که ما روایت کرده ایم آن حدیث را و صاحبان علم و فکر که معنی آن حدیث را فهمیده اند آنها هم روایت کرده اند
یری الاخبار فی المهدی جائت بمسماه و قد ابداه بالنسبة و بالوصف و سماه و دیده می شود اخباری
که در امر مهدی آمده با اسم و ظاهر کرده پیغمبر او را به نسب و وصف و اسم او هم معین کرده که محمد است
و یکفی قوله منی لاشراق محیاه و من بضعته الزهراء مرساه و مسراه در شأنش کفایت
می کند که پیغمبر فرموده که از نسل و عترت من است ما رو سفید باشد و از دخترش زهرا است ارسال
و ارجاع او و غیر از صدیقه طاهره است که از نسل امام حسین علیه السلام باشد و لن یبلغ ما اوتیه امثال و اشباه
فمن قالوا هو المهدی ما مانوا بما فاهوا هرگز نرسد بان مرتبه که خدا باو داده امثال و اشباه از مردم
و هر کس از امت که گفته اند او مهدی است دروغ نگفته اند بانچه گفته اند که حقیقة هادی و مهدی است
و بعد از تعریف زیاد بعبارات فصیحه و کلام بلیغ موزون و مقفی در نسب و حسب و صفات حضرت
می نویسد که او از اولاد طاهره بتول بضعه رسول الله است که رسالت جد او است و اشرف اصول عناصر است
و اما مولدش در سر من رای در سنه دویست و پنجاه و هشت است و اما شیعه ادعا دارد دویست و پنجاه
و پنج و پنجاهش می نویسند که ماده تاریخش لفظ نور است زیرا که نور الله است که دویست و پنجاه و پنجش باشد

و اما کنیتش از طرف پدر همان است که در اول باب چهارم نوشته شد و اما از طرف مادرش
ام ولد است مسمی بصقیل و نرجس و حکیمه و غیر اینها هم گفته اند و در زمان قیصر بوده دختر پادشاه روم که حضرت
عیسی و حضرت خاتم الانبیاء علیهما السلام او را برای امام حسن عسکری تزویج نموده اند چنانکه خود نرجس
نقل میکند و تفصیلش در کتب شیعه مسطور است و اما اسمش محمد و کنیه اش ابو القاسم و لقبش
حجت و خلف صالح و منتظر و اما اخباری که از نبی وارد شده در امر مهدی از احادیث صحیحه منها
خبری است که امامان ابو داود و ترمذی رضی الله عنهما نقل کرده اند بسندشان در صحیح خودشان تا میرسانند
بابی سعید خدری می گوید شنیدم از رسول الله فرمود مهدی که از نسل من است گشاده جبین و بلند بینی است
که زمین را پر از عدل و قسط می کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد و هفت سال مالک روی زمین
می شود و منها خبری است که ابو داود نقل می کند بسندش در صحیح اش که میرساند بعلی بن ابیطالب ع که گفت رسول الله
فرمود اگر باقی نماند از دهر مگر روزی البته مبعوث می کند خدا مردی از اهل بیت من که پر میکند زمین را از عدل
بعد از آنکه پر از جور شده باشد و منها نیز ابو داود در صحیحش نقل نمود که بسندش تا ام سلمه زن پیغمبر میرساند
که رسول الله فرمود مهدی از عترت من و از ولد فاطمه است و منها خبری است که قاضی ابو محمد حسین بن
مسعود بغوی در کتاب شرح السنه نقل می کند و این روایت را امامان بخاری و مسلم در صحیح خودشان
بسندشان نقل میکنند از ابو هریره که گفت رسول الله فرمود ~~چه حال~~ [illegible] شما وقتی که پسر مریم نازل می شود
میان شما

میان شما و امام شما از خودتان است و منها حدیثی است که امامان ابو داود و ترمذی در صحیح خودشان بسندشان
از عبد الله بن مسعود روایت می کنند که گفت رسول الله فرمود اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز البته خدا
آن یک روز را طولانی می کند تا آنکه مبعوث می شود مردی از من یا از اهل بیت من که اسمش
مطابق اسم من و اسم پدرش اسم پدر من است زمین را پر از عدالت می کند چنانکه پر از ظلم و جور شده است
و در روایت دیگر هست که دنیا منقضی نمیشود تا آنکه مالک عرب میشود مردی از اهل بیت من که اسمش با اسم من
موافق است شاید مغرب زمین را از مرده [illegible] بجهت اینکه آنها نصرانی و یهود هستند لکن مشرق زمین اکثرش مسلمان است
و در روایت دیگر هست که نبی فرمود مردی می آید از اهل بیت من که اسمش مطابق اسم من است این روایات
از ابو داود و ترمذی است و منها خبری است که نقل کرده امام ابو اسحق بن محمد ثعلبی در تفسیر خودش که اسنادش را
بانس بن مالک میرساند که گفت رسول الله فرمود ما اولاد عبد المطلب سادات بهشت هستیم من
و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و مهدی پس اگر معترضی بگوید این احادیث کثیره [illegible] جملها
و یا هر یکی یکی که اتفاق دارند بصحت آنها و سنادش و اجماع دارند بر نقلش از رسول الله که وارد شده است
و این اخبار صحیحه تصریح می کنند در اثبات مهدی از ولد فاطمه و از عترت رسول الله که او از اهل بیت نبوت است
و اسمش مطابق اسم نبی و او زمین را پر از عدل می کند و او از اولاد عبد المطلب است و او از سادات جنت است
در اینها کسی نزاع ندارد و لکن اینها دلالت ندارد که مهدی موصوف باین صفات که ذکر شد و علاماتی که ذکر شد

او عبارتست از ابو القاسم محمد بن الحسن حجة خلف صالح زیرا که او از اولاد فاطمه علیها السلام زاید بر هزار سال متولد شود
از ذریه او تا روز قیامت برانها صدق میکند که او از اولاد فاطمه است و او از عترت طاهره است
و او از اهلبیت است پس مردم محتاجند باین احادیث مذکوره بزیادتی دلیل که مراد از اهل بیت حجت است
که ذکر شد تا مراد و مقصود شما تمام بشود پس در جواب این اعتراض میگوئیم که رسول الله صلی الله علیه و آله
زمانیکه وصف کرد مهدی را بصفات متعدده از ذکر اسم و نسب و مرجحش بفاطمه و بعبد المطلب که او کشاده جبین
و اقنی الانف یعنی بینی باریک بلند که در وسطش قدری بلندی دارد که علامت حسن صورتست در میانه عرب
و اوصاف کثیره شمرده است در احادیث مذکوره و انها را علامات و دلالات قرار داد بر اینکه شخصی
که اسمش محمد است و احکام مسطوره برای او ثابت شد و صدق نمود و او آن شخصیست که تمام این صفات
در او جمع است بعد ما پیدا کردیم که همه صفات مجتمعه ظاهر شده است در ابو القاسم محمد بن الحسن خلف
الصالح نه در دیگری در این هنگام لازم است که قائل شویم بثبوت این احکام برای او و بگوئیم که او صاحب
این صفاتست و الا اگر جایز باشد وجود چیزهائی که علامت است و مدلولش ثابت نباشد
الی الآن هیچ علامتی هرگز علامت نمیتواند باشد و دلالت کننده باشد بر رسول الله و قدح بر او
الوقت قدح میرساند انها که علامات مذکوره باشد و قائم الحجت
جایز نیست پس هر کسی که همه صفات در او موجود شد و مصداق پیدا نمود او یقینا قائم آل محمد
است چنانکه در خصوص پیغمبر در توریة و انجیل علامات بود بعضی که آن علامات در وجود نبی ثابت شد و حق الله شد و احتمال کسی دیگر از علمای
گروهی پیدا بود چنانکه کفار میگفتند بعد از تصدیق آن علامات

واگر معترضی بگوید که تمام نمیشود عمل کردن باین علامات و دلالات مگر بعد از علم رسانیدن باختصاص کسی که این
علامات در او موجود است نه در دیگری غیر از او و معلوم نشود بعلت اینکه صاحب این علامات او است بخصوص
و اما اگر معلوم نشود تخصیص آن شخص و انفرادش باین اوصاف و علامات پس حکم نتوان کرد برای او
باین علامات و ما قبول داریم از زمان رسول الله تا وقت ولادت الخلف الصالح الحجة محمد بن الحسن علیهما السلام
پیدا نشده است از اولاد فاطمه شخصی که جمیع این صفات در او موجود باشد غیر از حجة الله لیکن وقت بعثت
حضرت و ظهور و دولتش در اواخر اوقات دنیاست که دجال خارج شود و عیسی بن مریم نازل گردد از آسمان
و این بعد از مدت مدیده بر میآید و از حالا تا آن وقت متراخی ممتد از منه متجدده است و در میانه عترت طاهره
از سلاله فاطمه اشخاص کثیره که متعاقب یکدیگر آیند و متولد میشوند تا آن زمان پس جایز و محتملست که متولد
شود از سلاله طاهره و عترت نبویه کسی که جامع همه صفات و علامات باشد پس او مهدی بشارت داده در احادیث باشد
و با این احتمال و امکان چطور تمام میشود و باقی میماند دلیل شما که این حجت محمد بن الحسن مذکور است نه دیگری
و جایز نیست وقتی که شما خلقید تا وقت ولادت خلف صالح بلکه تا وقت یا پیدا شده است کسی که جمیع این
صفات و علامات در او جمع باشد غیر از او و همین کفایت میکند در ثبوت این احکام برای شخص ایشان
بجهت عمل کردن بدلالات موجوده در حق ایشان و آنچه ذکر گردید از احتمالات که شاید در آینده متجدد شود
از عترت طاهره قدح نمیرساند در عمل کردن ما باین علامات و دلالات و مانع هم نمیشود از ترتب حکم و دلالات بر ایشان

زیرا که دلالت دلیل راجح است برای ظهورش و احتمال تجدد چیزی که معارض او باشد مرجوح است و جایز نیست
ترک راجح بجهت احتمال مرجوح و عقل هم قبیح میشمارد و نیز اگر این را جایز بدانیم البته ممتنع است عمل کردن باکثر
ادله که مثبت احکام شرعیه است چه هیچ دلیلی نیست مگر اینکه احتمال تجدد معارض در او میرود و این احتمال
مانع از عمل کردن بآن دلیل مثبت نیست باتفاق جمیع اهل علم و چیزی که واضح میکند این مطلب را و مؤکد است
که رسول الله در صحیح مسلم است فرمود بعمر بن خطاب میآید در زمان تو با امداد اهل یمن اویس بن عامر
که از قبیله مراد است و از عشیره قرن که برص داشته خوب شده مگر بقدر جای یکدرهم که مادر هم دارد
آن اویس بر نیکوکار است و اگر قسم بخورد بخدا خدا قبولش میکند اگر توانستی که او برای تو استغفار
کند از او طلب زیرا که او اهلست برای استغفار و این منزلت عظیمه و مقامی بزرگست عند الله تعالی
پس بنی اسم و نسب و صفت او را بیان کرد و او را علامات قرار داد که مسمی این صفات لایق باین مقام است
و هیچ چیز عمر بن خطاب بعد از وفات پیغمبر و وفات ابو بکر سؤال میکرد از اهالی یمن که شخص موصوف باین صفات
کیست تا اینکه یکدسته از یمن آمدند از آنها سؤال نمود آنها خبر دادند بآمدن شخص باین صفات مذکوره
و عمر هیچ توقف نکرد در عمل کردن باین خبر رسول الله که علامات و دلالات را ذکر کرده بود بلکه مبادرت
در عمل کرد تا باو رسید و از او طلب استغفار نمود و یقین کرد که او بشارت داده است در حدیث نبوی
زیرا که دید که این صفات در او جمع است با اینکه احتمال میرفت شاید در آینده دیگری بیاید از یمن که این

صفات

صفات در او متجدد باشد زیرا قبیله مراد که بزرگ است و توالد و تناسل شان زیاد است و علی این احتمال که تمام
ذکر گردید در اینجا موجود بوده و عمر اعتنا نکرد بجهت اینکه عمل بظهور راجح مقدم است بر احتمال مرجوح
و هم چنین است قضیه خوارج وقتیکه رسول الله خبر داد بصفات آنها و ترتیب حکم معلق نمود و بعد از آن
علی بن ابیطالب که دید آن صفات در خوارج موجود است در وقعه حروراء و نهروان جزم و قطع کرد
که آنها مراد است در حدیث نبوی و با آنها جنگ کرد و آنها را کشت پس علی علیه السلام عمل بدلالت کرد وقتی که این
علامات را در آنها دید و حال اینکه احتمال میرفت که مراد پیغمبر شاید دیگران باشند نه اینها که
موجود بودند و امثال اینها و علی آنها عمل باین کثیر است و دلالت دلیل در هر مدلول که پیدا شد عمل بآن
متعین است پس معلوم شد که دلالت راجحه را نباید ترک نمود برای احتمال مرجوح
و برای اثبات این مطلب بیان و توضیح زیادی کنیم و میگوئیم ثبوت حکم در وقت وجود دلالت
و علامت برای کسی که علامات را دید و شناخت امریست قطعی که باید عمل کنند پس هر کس که او را
ترک کند و بگوید شاید صاحب این صفات که مراد اثبات حکم برای اوست شاید دیگری باشد نه این شخص
موجود پس آن قائل از طریق مستقیم و نهج قویم بیرون رفته و خود را مورد ملامت عقلاء قرار داده
و بر این دلیل دلالت دارد که خدای عز و جل زمانیکه نازل کرد در توریة و انجیل بر موسی و عیسی که خدا مبعوث میکند
پیغمبر عربی در آخر الزمان که خاتم الانبیاء است و نعت و اوصاف او را بیان نمود تمام جهات و صفاتش را

علامات و دلالت قرار داد برای اثبات حکم نبوت برای خاتم الانبیاء علیه السلام و بعد از آن قوم موسی علیه السلام
پیغمبر را با صفاتش و میدانستند که مبعوث خواهد شد پس زمانی که نزدیک شد وقت ظهورش
و مبعوث شدنش یهودیها مشرکین را از ظهور پیغمبر میترسانیدند و میگفتند زود است ظاهر میشود
پیغمبری که صفاتش چنین و نعتش چنان و ماها بوجود مبارک او با شما جنگ میکنیم و وقتی که مبعوث شد
و دیدند صفات و علامات را تماما در او و آنها را خودشان علامت نبوتش میدانستند
منکر گشتند و گفتند این آن نیست بلکه شخص غیر از این است بعدها خواهد آمد پس زمانی
که همین باحتمال کردند و اعراض نمودند از عمل کردن بآن علامات که دلالت داشت که آن
پیغمبر آمدن موجود است خداوند عالم آن یهودیها را مذمت و ملامت نمود و انکار قول آنها کرد
برای اینکه آنها ترک عمل کردند بآن علاماتی که در توریة ذکر کرده است و همین باحتمال نموده اند
و منقصه از بزرگترین ادله و اقوی حجج است برای اینکه لازم است عمل کردن بدلالة وقتی که موجود شد
در اثبات حکم نمود برای شخصی که این دلالات در او موجود است و نباید منتظر شد پس زمانیکه
که این صفات که علامت و دال هستند برای ثبوت احکام مذکوره موجوده در وجود الحجة الخلف
الصالح محمد بن الحسن علیهما السلام معین میشود اثبات مهدی بودنش که مثل آنهم ظاهر است
بردن اینکه شخص مهدی نشود باحتمال که شاید متعدد شود در زمان آینده و کسی دیگر باشد
بلی اگر بگوید

پس اگر معترضی بگوید ما قبول میکنیم که این صفات مذکوره علامت و دلالت هستند وقتی که موجود شد واجب است
عمل کردن بآن علامات و لازم است اثبات مدلولش برای کسی که این صفات را دارا است لکن منع میکنیم این علامات
و دلالات را در خلف صالح محمد بن الحسن ع زیرا از جمله صفات مجعوله علامت و دلالت است که باید اسم پدرش
موافق اسم پدر رسول الله باشد همینطور تصریح شده در حدیث نبوی که ایراد کرده اید و این صفت در او موجود
نیست زیرا که اسم پدرش حسن است و اسم پدر پیغمبر عبدالله است و اسم حسن مغایر است با اسم عبدالله
پس این صفت پیدا نشد که جزء علامتها است پس وقتی که جزء علت پیدا نشد حکمش هم ثابت نمیشود
زیرا که باقی صفات کفایت نمیکند در اثبات این احکام پس نبی این احکام را قرار نداده مگر برای کسی
که کلیه این صفات در او محقق باشد که جزء آنها مطابقت اسم پدرش با اسم پدر نبی بوده است چون این صفت
در حجة خلف صالح نیست پس احکام در حضرتش ثابت نمیشود و این اشکال قوی است و جواب آنست
که مهدی است بعد از شروع بیان از بیان مقدماتی که غرض ما تنبیه بآن است آن [illegible] در زبان عرب شایع است
اطلاق لفظ اب بر جد اعلی بتصدیق قرآن کریم بر این ناطق است فقال تعالی [illegible] نبی
ملة ابیکم ابراهیم و حال آنکه حضرت جد اعلای قریش بود و لفظ اب براو اطلاق شده و قال تعالی حکایة
حضرت یوسف و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و حال آنکه اسم یعقوب ع بوده

و باین نطق کرده است پیغمبر در شب معراج وقتیکه حضرت ابراهیم را دید در آسمان که گفت گفتم من کیست
قال ابوک ابراهیم پس معلوم شد که لفظ اب بر جد اطلاق میشود هر چند اعلی باشد این یکی از آن
دو امر است و امر دوم آنست که لفظ اسم اطلاق میشود بر کنیه و صفت که فصحا استعمال نموده اند
در زبان عرب شایع است و در اخبار وارد شده است چنانکه امامان مسلم و بخاری ذکر نموده اند
که هر یکی سند خبرشان را به سهل بن سعد ساعدی میرسانند که او نقل از علی بن ابی طالب میکند
که رسول الله ص او را بابی تراب مسمی کرد و نزد پیغمبر اسمی محبوبتر از لفظ ابوتراب نبوده
پس اطلاق کرده اسم را بر کنیه و مثل این اشعار عرب که میگوید اجل قدرک ان تسمی مؤنته
و من کناک فقد سماک للعرب و من یصفک [illegible] در این شعر روایت کرده اند
پس اطلاق شد تسمیه بر کنیه و بر صفات و این شایع و ذایع است در لسان عرب
محرر این اوراق میگوید تمام صفات الله را اسماء حسنی میگویند مثل الرحمن و الرحیم السمیع و العلیم و غیر از آنها
پس محقق شد اطلاق اسم بر صفات و کنیه و این هر دو ثابت است پس زمانیکه واضح شد این دو امر
بدان ایدک الله بتوفیقه که پیغمبر خاتم دو سبط داشت ابو محمد حسن و ابو عبدالله الحسین علیهما السلام
و زمانیکه حجة الله خلف صالح محمد بن الحسن از ولد ابی عبدالله الحسین علیه السلام از ولد ابو محمد الحسن نبوده
و کنیه صالح

و کنیه جدش ع ابو عبدالله بوده پس اطلاق کرده پیغمبر بر کنیه لفظ اسم را برای مقابل شدن
با اسم پدرش و اطلاق شده بر جد حجة الله پس گویا نبی فرموده مطابق میشود اسم خلف صالح که محمد است
با اسم من که محمدم و کنیه جدش با اسم پدر من که عبدالله است زیرا او ابو عبدالله است و پدر من عبدالله است
تا این الفاظ مختصره جامعه این صفات باشد و اعلام کند که حجة الله از ولد ابی عبدالله حسین است
بطریق جامع موجز پس این صورت صفات منتظم میشود و تماما موجود و مجتمع میگردد در وجود
حجة الله الخلف الصالح محمد ع و این بیان شافی و کافی است در ازاله این اشکال اعتراض فافهم
و اما اولاد حجة الله و ولد نداشت خواه پسر خواه زن تا ذکر شود و اما عمرش پس آن حجت خلف صالح
متولد شد در ایام خلافت المعتمد علی الله از دشمن ترسید مخفی گشت و ممکن نیست ذکر عمرش
زیرا هر که غایب شد و خبرش منقطع شد غیبت و انقطاع خبرش موجب این میشود که حکم بمقدار عمرش نشود
و یا بگویند پیر است و حال آنکه قدرت الله وسیع است و حکم و الطافش بی‌بند کالش عظیم است
و بر علما و عظام است که حقایق مقدورات خدا را درک کنند و بگفته قدرت الله راه فهم نیست
وسیع و دست هر که بخواهد حکمت قدرت الله را اظهار عاجز از ادراک اوست و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا
و بعید نیست و غریب نیست بنظر نیاید که عمر بعض عباد الله المخلصین تا وقتی که خدا میخواهد ممتد
پیدا کند پس تحقیق خدا امتداد داده عمرهای جمع کثیری را از خلقش از اصفیاء الله و اولیائش

و از ملحودین و اعداء مثل پس از اصفیاء است عیسی و خضر و الیاس و نوح و کثیر از انبیاء عظام
که عمرشان زیاد بوده حتی بیکی از هزار سال گذشتند و اما از مردودین و دشمنانش مثل ابلیس
و دجال و غیر از اینها مثل عاد اولی که آخر عمر ایشان نزدیک بهزار سال بوده و هم چنین لقمان بن عاد
و تمام اینها برای بیان وسعت قدرة الله است که عام است در درازی عمرهای بعض خلقش پس
چه مانعی دارد که منع کند از امتداد عمر الحجة الخلف الصالح ابن الصالح تا زمانی که ظاهر شود تا عمل کند
باحکامی که خداوند منان قادر برای او معین کرده فیملاء الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت جوراً و ظلما
و تمام شد ترجمه کلمات محمد بن طلحه شافعی که بانصاف سخنی برائی کرده و بطلب حق راه رفته
و واضح نموده و منکرین غیر از استبعاد در امتداد عمر حضرت حجة الله هیچ دلیلی ندارند و استبعاد در مقابل برهان
و دلیلی که دال بر تولد و وجود و غیبت و امتداد عمر شریف است باقی که خدا اظهار کند هیچ معارضه نمی تواند کند
و هر که بخواهد که امتداد عمر انبیاء و اولیاء و یا دشمنان خدا و یا غیر اینها را بداند بکتاب مجلسی رحمه الله
که در غیبت است و کتاب اکمال الدین صدوق رحمه الله را مطالعه کند که در این باب نوشته شده است
مطالعه کند تا رفع استبعادش بشود و ما در این کتاب از علماء عامه می نویسیم تا تمام حجت بر سایر
علماء ایشان بشود که بعضی منکر و بعضی بنوعیت صاحب العصر و بعضی محض استبعاد عجیب و غریب شمرده اند
از جمله معترفین و متصفین سبط ابن جوزی است که در کتاب خواص الائمه فی معرفة الائمه علیهم السلام
تالیف کرده اینطور می نویسد در تولد و غیبت و امتداد عمر و طولانی تر عمر بعض از خلق خدا
اذیه

فرزند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
علی بن ابیطالب علیهم السلام و کنیه اش ابو عبدالله و ابو القاسم و اوست الخلف الحجة صاحب الزمان
القائم المنتظر و التالی و هیچ بعد از سایر ائمه و ابن عمر می گوید رسول الله فرمود خارج می شود در آخر الزمان
مردی از ولد من که اسمش مثل اسم من و کنیه اش مثل کنیه من زمین را پر از عدل می کند چنانکه پر از جور
شده باشد و اینست مرد مهدی و این حدیث مشهور است که ابو داود و زهری از علماء بعض کرده اند
و بهمین معنی و در آن خبر است اگر باقی نماند از دهر مگر یک روز البته مبعوث می کند خدا از اهل بیتم
کسی را که زمین را پر از عدل می کند و ذکر مهدی در روایت کثیره است و صاحب الاسم می گویند محمد
و ابو القاسم و مادرش ام ولد است که صیقل نام دارد و سدی گفته است جمع می شود مهدی و عیسی بن مریم
پس چون وقت نماز می رسد مهدی بعیسی می گوید پیشنمازی کن و عیسی می گوید تو اولی هستی بپیشنمازی از من
پس عیسی در پشت سر او اقتداء کرده نماز می خواند من می گویم پس اگر مهدی نماز بخواند در پشت سر عیسی جایز
نیست بدو وجه یکی اینست الوقت بحکمت اقتداء کردن از امامت خارج می گشت و تابع می شد
و وجه دوم اینست که خاتم الانبیاء فرموده بعد از من پیغمبر نیست که پیغمبر جمیع شرایع را نسخ کرده است
و اگر مهدی پشت سر عیسی نماز می خواند این حدیث دروغ می شد زیرا الوقت عیسی می گفت که امامت کرد
و حال آنکه حدیث صحیح و مشهور است و خلف صالح اشرف از عیسی است از اهل بیت امام او شد

و اما مدت عمرش معلوم نیست و در توریة نوشته که ذو القرنین سه هزار سال عمر کرد و مسلمانان می گویند
هزار و پانصد سال و محمد بن اسحق می گوید که عوج بن عناق سه هزار سال عمر داشت متولد شد
در عهد حضرت آدم و عناق مادر اوست و موسی بن عمران او را کشت و پدرش سیحان است
و ضحاک که بیوراسب باشد هزار سال عمر کرد و بیوراسب معنی هزار اسب است که صاحب هزار اسب عربی بوده
و هم چنین طهمورث و اما از انبیاء خلق کثیر هزار سال و زیاده از آن عمر داشتند مثل آدم
و نوح و شیث و مثل اینها و قینان نهصد سال عمر کرد و مهلائیل هشتصد سال و نفیل بن عبدالله
هفتصد سال و سطیح کاهن که اسم او ربیعة بن عمرو بوده هشتصد سال عمر کرد و عامر بن الظرب
پانصد سال و حاکم عرب بعصر و هم چنین تیم الله بن ثعلبه بن ... پانصد سال و سام بن نوح پانصد سال
و حارث بن مضاض جرهمی چهارصد سال و هم چنین ارفخشد و قس بن ساعده
سیصد و هشتاد سال و کعب بن حممه دوسی سیصد و نود سال و سلمان فارسی روایت
و پنجاه سال و بیک قول دیگر سیصد سال عمر کرد و کسی دیگر که ذکر اینها طول می انجامد
تحقیق مقال بدانکه علماء عامه دو قسم اند یک طبقه علماء ظاهری هستند که عمل باحکام
فقهیه می کنند و اخبار نبوی و یا قول صحابی را در فتاوی خودشان دلیل می دانند و یا تابعی را که این
فقهاء می گویند و از این طایفه بعضی منکر وجود حضرت حجة الله و یا غیبت آن بزرگوار و ظهور او را
هستند و بعضی نوعی می دانند شخصی و می گویند در آخر الزمان مهدی نام از ذریه رسول الله ظهور خواهد کرد
و بعضها

و بعضها اقرار بوجود صاحب العصر و تولدش و غیبت و ظهورش دارند مثل شیعه اثنی عشریه چنانکه مسطور گردید نص در کلمات آنها شد
و طبقه دیگر که اهل باطن هستند و اینها را صوفی و عارف می نامند بزرگان اینها و تمام طایفشان کلیة فرقی نگذارند
میان خلافت و وصایت و امامت مثل شیخ فرید الدین عطار و علاء الدوله سمنانی و محیی الدین عربی و اینها
که می گویند خلافت بعد از پیغمبر همانست که خلفاء اربعه کردند و بعد از آن خلفاء بنی امیه و بنی عباس را سلاطین
می دانند حتی حجة الاسلام احمد غزالی در کتاب تسلطانی در باب خلافت می نویسد که دفع این طایفه ظلم
و سلطانی لازم است که خودشان را اولوالامر می دانند اما چون در دفع و قمع اینها فساد لازم می آید و خون
ریخته می شود زیرا اسلطانی باید با عانت شخص دیگر که رئیس اینها بود جماع بعضه اینها را قلع و قمع نماید
و آن رئیس هم مثل اینها ظالم و جابر خواهد شد دیدیم جنگ میانه دو سلطان واقع می شود و از طرفین خون
مسلمان ریخته می شود چه الملک عقیم یا بن آدم سباقی بر داشته نمی شوند و این فتنه عظیم است که در شریعت جایز نیست
پس باید سکوت نمود و اینها را اولوالامر دانست مثل سایر سلاطین و اما وصایت و امامت را
سبب اخبار نبوی و نص خاتم الانبیاء مخصوص بدوازده امام می دانند باسم و رسم مثل شیعه چه طریقت اینها
توسط حسن بصری و یا کمیل بن زیاد نخعی بامیر المومنین علیه السلام می رسد و او را دارای مطلق می دانند
نه خلفاء ثلثه را و استفاضه فیض و تخلق باخلاق الله شدن را بجهة وجود مبارک امیر المومنین
می دانند و معرفة الله و طریقت و حقیقت را بعد از آنحضرت سلسله خودشان باید وصل شوند

حتی اینکه عارف معتقد کامل محیی الدین بن عربی که خودش قطب سنیها بوده دیگر معصومین امام اورا تصدیق قبول دارند
در فتوحات مکیه می نویسد حضرت صاحب العصر را اول دفعه که دیدم در ولایت اندلس بود و بعد از آن
چند دفعه بخدمتش رسیده ام و حال هر وقت بخواهم شرفیاب میشوم برای من میسر است و میدانم کی است
لکن باذن نیستم که بگویم و خودش را خاتم اولیاء علوی میداند و امیر المؤمنین را اول اوصیاء محمدی
و حضرت حجة الله را خاتم اوصیاء میداند و افضل و اعلم و اشرف از تمام موجودات عالم علوی و سفلی میگوید
و صریح می نویسد همانا حجت بن حسن العسکری است که غائب است بعد ظهور میکند عالم را پر از قسط و عدل
مینماید و در خصوص علماء ظاهر شیعی می نویسد لولا السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله یعنی اگر شمشیر
ذوالفقار در دست مبارکش نباشد فقهاء عامه از روی حسد فتوی به کشتن خویش میدهند
زیرا که می بینند که با وجود حجة الله القائم بالسیف کسی دمار از ایشان شده دیگر مردم انکار الحجر
نمیخرند و عقلاء لشئونات الله انکار میکنند ولی از شمشیرش میترسند جز قتل نمیتوانند چند انها
آنها الحمدلله حضرت حجة الله هم انها را ابتلاء بعزای خودشان و صنمی قریش بعد از سوزاندن الحسنی را
مرکز و صاحب سکینه با جمله این عرفاء قائل هستند بارباب انواع باین معنی که هر اسمی و صفتی از اسماء الله
هر یک نوعی از انواع مخلوقات میدانند و این اسم را رب النوع مینامند خصائص ها نها دارد این عقیده
و از حکماء یونان اشراقیین و از حکماء ایران قدیم قبل از بعثت پیغمبر خاتم علیه الصلوة و السلام حکماء پهلوی
هم قائل

قائل برب النوع بوده اند و از حکماء اسلام شیخ شهاب الدین سهروردی مجدد رسوم اشراقیین است و ملاصدرا شیرازی
در اسفار اربعه و سایر کتبش این مطلب را به برهان وافی شافی بیان میکند و پیغمبر و ائمه هدی علیهم صلوات الله
از ادعیه و در قضاء حاجات مومنین که متوسل بانها میشوند قضاء هر حاجتی را و دفع هر بلائی و رفع
هر دردی را باسم خاصی و صفت معلومی از اسماء الله الحسنی تعلیم میدادند نه هر اسم و صفتی اگرچه مرجع تمام این
اسماء بذات مقدس الله تعالی است لکن باید در هر دعائی بالخصوص بتوسط اسم خاصی از اسماء الله عزوجل
باید از خداوند متعال قضاء ان حاجت را خواست و دفع و رفع ان بلیه را نمود و مظهر تام جمیع اسماء
حسنی خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام هستند از این جهت میفرمودند نحن الاسماء الحسنی و
کلمات الله العلیاء چه در اصطلاح این طائفه مثلا لفظ هادی اسم است لفظا و مظهر او که وجود شریف است
حقیقة اسم است و لفظ هادی اسم الاسم است زیرا که اسم آنست که خبر از مسمی بدهد و آنچه خبر از مسمی
بدهد وجود مبارک انبیاء و ائمه است که دلالت میکنند مردم را براه هدایت و استقامت قال الله تعالی
و علم آدم الاسماء کلها یعنی حضرت آدم را مظهر اسماء حسنی قرار داد زیرا باید خلیفه مثل مستخلف عنه باشد
در اوصاف چون خدا صاحب اسماء و صفات است باید خلیفه اش که جانشین اوست در زمان خود باید صاحب
ان صفات باشد و چون خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله افضل و اشرف از تمام انبیاء است قطعا از همه
باید جامع تمام صفات الله و کلمات الله باشد و هم چنین ائمه اثنی عشر علیهم السلام که اوصیاء خاتم هستند
لیکن برای مصلحتی و ماموریتی که از جانب خدا اسعاد دارند در اظهار بعضی از اسماء و صفات بیشتر سعی دارند

و معلوم است بنص آیه شریفه که خدای عزوجل میفرماید ما آسمان و زمین و ما بینهما عبث و لغو خلق نکرده ایم
بلکه بحق خلق کرده ایم و عقل حکم میکند که ایجاد موجودات بدون مصلحت لغو است و از حکیم تعالی لغو صادر نمیشود
و اینکه بحق خلق شده اند باید شخصی باشد که انها را هدایت براه حق نماید و ان پیغمبران هست و آخر انها
محمد بن عبدالله است و بحکم اینکه بعد از او هم ملتوی و بحکم عقل کارش فاسد بدون شبان میشود و باید هادی باشد
مگر وصی الله بعد از پیغمبر باید شخص هادی باشد مادام که موجودات هستند و اگر نباشد مخلوق
سرگردان و ضلالت میافتند با طریق حق غالب آید و ان هادی بعد از خاتم وجود مبارک علی بن ابیطالب
امیرالمومنین است بر نص خدا و رسول الله و وصیش است بنص تا بوجود حضرت حجة الله صاحب العصر
میرسد و اگر نباشد لازم میاید که تکلیف العیاذ بالله از خلق برداشته و چون تکلیف هست پس وجود هادی
و حجت تا مردم را معرفة الله بیاموزد و احکام شرعیه را حافظ گردد نگذارد که زیاد و کم نمایند و بدعتی کم و زیاد
کنند و منبع هدایت جمیع اسباب توفیق است اول سبب توفیق وجود امام هادی است تا هدایت بشان
سایر اسباب توفیق جمع گردد و این هادی تا هادی نباشد نمیتواند هدایت کند خفته را خفته کی بیدار
کند بیدار پس معلوم و محقق گشت باین بیان و دلیل و برهان مادامیکه موجودات هستند حجت
از ما لطف واجب و بر مردم است لا محاله مانند مخلوق هادی داشته باشد داور احفظ کند و اگر دشمن داشته
داشته باشد مصلحتی از نظر انها غائب گردد تا وقتیکه میداند ظهورش می کند و منتشر اشاعه و استقیم نماید
شاه نعمت الله ولی میگوید اهل عارفان بشارت که نماند این جدائی برسد زمان وصلت که کنند خدائی
رهین

در زمان ظهور ولی الله المطلق برسد و بعد از ان بواسطه قائمه شمشیر ذوالفقار گرفته بناتمامات کشف و بشار خلیقه حلقت
فوق الارض است ریشه شان در آورده کند و عالم را پر از عدل و داد و ... معطر ساخته و دین اسلام
حکم مطهر و علی الدین کله تمام ادیان غالب گشته و مومنین بدون خوف و تقیه مشغول عبادة الله
گردند چنانکه اخبار در غیاب خیلی وارد شده پس باین دلیل ثابت شد وجود صاحب العصر حجة الله علیه السلام
و چون خداوند عالم علی کل شیء قدیر است میتواند شخصی را در آفاق در تمام نگاه دارد تا مادامیکه بخواهد
بعد اظهار بدارد و کسی که مصلحت و حکمت افعال الله را نمیداند که بچه وجه و بچه وقت است و چه زمان است
مگر بعد از تمام مصلحت ظهور است که بعد از این نقلات مطوری گردد زیرا که عقل راه با دراک جزئیات ندارد
مگر از نبی و از امام معصوم عالم ما کان و ما یکون و ما هو کائن سماعا و روایتا شنود و بداند
و شیخ صدوق رحمة الله علیه در کتاب اکمال الدین بابی عنوان کرده در علامات و آیات حضرت حجة الله علیه السلام
متصله سند انها به رسول الله و ائمه هدی علیهم السلام و ما برای اختصار اکتفا بچند اخبار نمودیم
حضرت صادق علیه السلام میفرماید پنج خبر قبل از قیام واقع خواهد شد خروج یمانی و سفیانی و ندای منادی
از آسمان و خسف در بیداء فرو رفتن زمین در صحرائی که اسمش بیداء است که تمام سفیانیها آنجا
هلاک خواهند شد و قتل نفس زکیه که اینها از علائم متصله است بظهور حجة الله العصر
و حضرت صادق علیه السلام فرماید میانه مسلمه قتل نفس زکیه و قائم آل محمد نیست مگر پانزده شبانه و روز

و محمد بن مسلم میگوید شنیدم از حضرت صادق ع می فرمود در پیش روی قائم آل محمد علاماتی است
از جانب خدای عز و جل برای مؤمنین گفتم آنها کدام است فدا کند خدا مرا برای تو فرمود اینست
قول الله عز و جل ولنبلونکم یعنی المؤمنین قبل از خروج قائم ع بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات وبشر الصابرین قال الله ولنبلونکم بشیء یعنی من الخوف از ملوک بنی فلان در آخر سلطنت آنها
یعنی بنی عباسی که بعد از قتل مستعصم در دست هلاکوخان مغول برای مسلمانان خوف بی اندازه بود چه
سه روز تمام بغداد را غارت نمودند اگر وجود خواجه نصیر الدین مرحوم نمی شد بر شیعها خیلی سخت میگذشت
والجوع برای گرانی نرخهای متاع لازمه معیشت ونقص من الاموال فرمود فساد تجارات کسبها
وکمی فضل ونقص من الانفس فرمود مرگ فاش و شایع ونقص من الثمرات کمی منافع زراعتها
وبشر الصابرین در این وقت بتعجیل خروج القائم علیه السلام بعد بمن فرمود یا محمد این تاویل این
آیه است زیرا که خداوند تعالی فرماید وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم چون ائمه ع
راسخ در علم الله هستند از این جهت تاویلشان قطعی است و تاویل دیگران غیر مقطوع و مظنون است
و حضرت ابو عبد الله ع فرمودند صیحه آسمانی که در شهر رمضان است شب جمعه است که بیست و سه روز
از ماه رمضان گذشته باشد و زراره از ابو عبد الله ع روایت میکند که فرمود منادی ندا میکند باسم قائم ع
گفتم خواص میشنوند یا عموم مردم فرمود عام است که هر قوم بزبان و لغت خودشان ندا را میشنوند
گفتم

گفتم پس کی میتواند مخالفت کند در صورتیکه باسم ندا شده است فرمود ابلیس نمی گذارد و مردم را ترک نمیکند
تا آخر شب ندا میکند و مردم را بشک میاندازد حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند ابن آکلة الاکباد یعنی
پسر هند جگرخوار مادر معاویه خارج میشود از وادی خشک و آن مرد ربعه است ربعه یعنی نه کوتاه است و نه بلند
رویش شبیه روی حیوانات وحشی است و از ازل ناس است سرش بزرگ ضخیم و در رویش اثر آبله است
هرکه او را ببیند گمان میکند اعور کج چشم است اسمش عثمان و پدرش عنبسه است و او از اولاد
ابی سفیان است تا اینکه می آید بزمین ذات قرار و معین و بالای منبر آنجا میرود و محمد بن زید
میگوید حضرت صادق ع فرمود اگر سفیانی را دیدی البته میبینی خبیث ترین مردم را سرخ و سفید است
ازرق چشم میگوید یا رب یا رب یا رب ثم النار ثم النار و از خباثت بمرتبه رسیده که ام ولد خود را
زنده دفن میکند از ترس اینکه مبادا خبر او را بمردم بگوید و عبد الله بن ابی منصور بجلی
میگوید از حضرت ابو عبد الله ع از اسم سفیانی پرسیدم فرمود اسمش را میخواهی چکنی وقتی
که سلطان پنج کوره شام شد که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین است
در آن هنگام منتظر فرج باشید گفتم نه ماه ملک میشود فرمود نه بلکه هشت ماه مالک میشود
نه زیاده حتی یکروز و ابو الصلت هروی میگوید گفتم بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم
علامات قائم ع از شما چیست وقتی که ظهور میکند فرمود علامتش اینست که شیخ السن

و شاب المنظر است یعنی در سن پیری و منظر جوانی حتی اینکه هر کس باو نگاه کند گمان میکند که
چهل ساله و یا کمتر است و دیگر از علامت اوست که پیر نمیشود بمرور شبانه روز تا اجلش برسد
و معلی بن خنیس از ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند که گفت صوت جبرئیل از آسمان
و صوت ابلیس از زمین است پس تابع شوید صوت اول را و در حذر باشید از صوت
اخیر که بفتنه نیفتید و ابو حمزه ثمالی میگوید بابی عبد الله ع گفتم پدرت که ابا جعفر علیه السلام
میگفت که خروج سفیانی امر محتوم است فرمود بلی گفتم از محتومات است گفت نعم
و خلاف بنی عباس هم از محتومات است و خروج قائم هم محتوم است عرض کردم چگونه میشود
این نداء فرمود نداء میکند منادی از آسمان اول روز خبردار باشید که حق در علی ع
و در شیعه اوست بعد از آن ابلیس نداء میکند در آخر روز خبردار باشید حق در جانب
سفیانی و شیعه اوست پس در این هنگام اشخاصی که بر باطلند بشک و ریب می افتند
و حضرت صادق ع فرمودند خروج سفیانی امر محتوم است و خروجش در ماه رجب خواهد شد
و امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید در بالای منبر که خارج میشود شخصی از اولاد من در آخر الزمان
که رنگش سفید مایل بحمره است و وسیع البطن کنایه از کثرت علم آن حضرت است چنانکه در امیر المؤمنین ع
بطین میگفتند و دو رانش پهناور است و بزرگ و دو منکبش استخوانهایش بزرگ و درشت است
المتن

پشتش دو تا خال است که برنگ پوست بدنش است و شامه و خال دیگری هست که شبیه بشامه پیغمبر است
و دو تا اسم دارد یکی پنهان و آن دیگری آشکار اما که مخفی است احمد است و آنکه علنی است محمد است وقتی که
پرچمش را حرکت دهد با منظر و الطرف میانه مشرق و مغرب را روشن میکند و دستش را میگذارد بسر
بندگان پس باقی نمی ماند مؤمنی مگر اینکه دلش سخت تر از زبر آهن میشود و خداوند تعالی باو
قوت چهل مرد را داده و باقی نمیماند مرده از مؤمنین در قبرش مگر اینکه از ظهورش در قلب آن مرده
فرحی و شادی حاصل میگردد و آنها همدیگر را در قبورشان زیارت میکنند و مژده میدهند
بهم بقیام قائم علیه السلام از حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند علم کتاب الله
عز و جل و سنت پیغمبر ص میروید در قلب مهدی ما مثل زراعتی که بهترین رویش نباتش هر کس از شما باقی بماند
تا او را ببیند در وقت دیدن بگوید السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة والنبوة ومعدن العلم
و موضع الرسالة و روایت شده که در تسلیم بر قائم ع بگوید السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه
و حضرت صادق ع فرمودند قائم ع خارج میشود در روز شنبه روز عاشوری و در آن روزی که حضرت
حسین ع شهید شد و ابی بصیر میگوید مردی از اهل کوفه سؤال کرد از ابو عبد الله ع چند نفر
با قائم ع خروج میکنند که مردم میگویند خارج میشود با قائم ع مثل عدد اهل بدر که سیصد و سیزده نفر بودند
فرمود خارج نمیشود مگر با عده که صاحب قوه اند و صاحبان قوه نمیشوند مگر ده هزار نفر یعنی اول ظهور
بشمار اصحاب بدر است لیکن خروج و قتالش با ده هزار است

واز سید سجاد علیه السلام منقول است انما سکنه شب در رخت خواب خود مفقود میشوند بعده اهل بدر است که سیصد و سیزده نفرند پس صبح در مکه حاضر میشوند و این قول خدای عز وجل است اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا و انها اصحاب قائم علیه السلام هستند و عبد الله بن عجلان میگوید ما خروج قائم ع را ذکر میکردیم در حضور حضرت ابی عبد الله ع پس من گفتم بر آن حضرت صادق ع ما چه طور میدانیم که قائم خروج کرده است پس فرمود هر یک از شما صبح میکند و در زیر سرش صحیفه میبیند که بر او نوشته شده است طاعة معروفة در روایت شده که در علم جهدی ع نوشته شده است الرفعة لله عز وجل و عثمان بن کرب میگوید از امیر المؤمنین ع شنیدم که میفرمود ما اهل البیت بیرقی داریم که هر کس با او تقدم کند دزد است یعنی مثل خلفاء بنی امیه و بنی عباس که بدزدی و دروغ بستمشان را خلیفه الرسول نامیدند و هر کس از آن بیرق تأخر بجوید در باطل است و هر کس در زیر آن بیرق جمع شود البته بحق است از حضرت ابی جعفر ع منقول است تا اشاره است پیش از خروج قائم علیه السلام یکی خسوف ماه است در پنجم ماه و دیگری کسوف خورشید است در پانزدهم ماه و این واقع نشده است از زمان هبوط آدم ع بزمین و در این هنگام حساب منجمان ساقط میشود یعنی چون خسوف ماه در پانزدهم و یا چهاردهم ماه واقع میشود و در آن وقت سایه زمین میانه ماه و خورشید حاصل میگردد و آن سایه باندازه تقابلشان ابدا از زیر او دور نمیشود و چون حرکت ماه از زمین دور گردد و یا پاره با ماه نمیگذارد که ماه از خورشید کسب نور کند تا روشنائی دهد تا حرکت ماه از زمین دور گردد و باره ازخورشید کسب نوری کند و این هم نمیشود مگر اینکه ماه در عقده ذنب و یا راس صورة تنین باشد

دام ظله العالی

جهای کسوف خورشید چون فلک عطارد و فلک زهره در آسمان دوم و سوم است در تحت فلک آفتابند در آسمان چهارم است که هر یکی از آنها در وقت تقابلشان با خورشید مانع میشوند از تابش نور چنانچه خورشید بر زمین در آن هنگام باندازه جرم آنها اگر کوچکتر از آفتابند در آفتاب رنگ حمرة یا سودی بنظر دیده میشود و خورشید منکسف میگردد و این هم در بیست و هشتم و یا نهم ماه واقع میشود از زمان هبوط خروج قائم علیه السلام چنانکه در علم نجوم مبرهن است این بنا بر عقیده حکماء قدیم است که هفت آسمان را عرش و کرسی که نه فلک میگفتند حاوی و محوی هستند که هر یک از بالای محیط بر آسمان زیرین است چنانکه خدای عز وجل میفرماید وجعلنا سبع طباقا که مثل طبق بزرگ که بر کوچک که در توی اوست محیط است بخلاف مذهب حالیه فرنگستان که برای هر ستاره فلکی مستقل علی حدة قائلند که در جو غیر متناهی متحرک کند که عدد افلاک باندازه عدد ستارهها است و این قول بخلاف قول کلیه است که سبع سموات میفرماید و بعلاوه در میانه آنها چنین گروهی هستند بعد بکری میجنبند خلاء لازم میآید و آن محال و ممتنع است و بدالائی دیگر که در علم هیئت و حکمت مبرهن است و ستاد ازش بالاتر است مگر با حال که گفتم که اکثر بطلان آنها باطل و تخیلی است و از دلیل و برهان آنها اگر تا مطالعه نمائید چه للاطلاعات میبایند وسلیمان بن خالد میگوید شنیدم از ابو عبد الله ع که میگفت قبل از خروج قائم ع دو موت است موت احمر و موت ابیض حتی اینکه از هر هفت نفر پنج نفر میمیرند پس مرگ سرخ شمشیر است و مرگ سفید طاعون است ابو بصیر از ابی عبد الله ع نقل میکند کسوف آفتاب پنج روز گذشته از ماه رمضان است قبل از قائم علیه السلام و در جمع میانه اینها و روایت آنست که این کسوف غیر از آن کسوف است

وابو بصیر و محمد بن مسلم روایت میکنند که حضرت صادق ع فرمودند این امر تحقق پیدا نمیکند تا اینکه دو ثلث مردم از میانه بروند پس من گفتم وقتی که دو ثلث مردم تلف شدند چه باقی میماند فرمود آیا راضی نیستید که یک ثلث باقی میماند یعنی مؤمنهای شاید کمتر از یک ثلث اهل روی زمین باشند که کافر و مشرک و منافق باید از آنها شوند لیمیز الله الخبیث من الطیب و مفضل بن عمر که از اصحاب خاص است میگوید سؤال کردم از حضرت صادق ع از قول الله عز وجل فرمود والعصر عصر خروج قائم ع است ان الانسان لفی خسر یعنی اعداء و دشمنان ما الا الذین آمنوا یعنی با آیات ما و عملوا الصالحات یعنی بمواساة برادران دینی که مؤمنان باشند و تواصوا بالحق یعنی بامامت ما و تواصوا بالصبر یعنی بعترت که فترة یعنی ضعف و سستی که مسلمانی در زمان ظهور ائمه اثنی عشر علیهم السلام که حاضر بودند و در مسند امامت و ولایت جلوس داشتند برای حب دنیا و بدست آوردن اموال و امتعه دنیوی عقب یکنفر جهد خودشان حب ریاست داشته میافتادند هو هو کنان مال مردم را غارت میکردند و ائمه را خانه نشین مینمودند و در زمان غیبت صاحب العصر که حالا است بیرق معتقد عالی سر بلند کرده یکی بابیت و دیگری کهانت و ستم و هابیت و سایر مخترعات و معتقدعات مینمایند برای چند روزه حیات دنیوی که شکم از آن سیر کنند این شکم بی اهمیت هیچ راضی و قانع نمیشود بهیچ از این جهت بزرگ و کوچکها شروع نموده اند و شریعت سید الانبیاء فترة حاصل نموده یعنی سلیمی سست شده نه دین اسلام ان الدین عند الله الاسلام بعظم ومعاندین تکلمه انشاء الله تعالی در ظهور حجة الله صاحب العصر

بابو

بصیر از حضرت ابو عبد الله ع روایت میکند در قول الله عز وجل هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون فرمود والله هنوز تاویلش نازل نشده است و تاویلش نازل نمیشود تا اینکه قائم علیه السلام خارج شود پس وقتی که قائم خارج شد باقی نمیماند کافر بالله و یا مشرکی در زیر هیچ سنگی مگر آن سنگ میگوید ای مؤمن کافر در شکم من است مرا بشکن او را در آر بکش و حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود وقتی که قائم ع خارج میشود از مکه منادیش ندا میکند خبردار باشید هیچ کس با خودش طعام و آبی بر ندارد قائم با خودش حمل میکند حجر موسی بن عمران را و او بار یک نفر شتر است و هیچ منزلی نازل نمیشود مگر اینکه از آن چشمههای جاری میشود که هر کس گرسنه است میخورد و سیر میگردد و هر کس تشنه است سیراب میشود خودش و حیوانات در کجا نازل میشوند به نجف در بطن کوفه و ابو عبد الله ع فرمودند اول شخصی که با قائم بیعت میکند حضرت جبرئیل است بصورت مرغ سفید نازل میشود پس بیعت میکند بعد یک پایش را به بیت الله الحرام و پای دیگرش به بیت المقدس میگذارد صوت بلند خوشی آواز میکند که تمام خلایق میشنوند اتی امر الله فلا تستعجلوه و حضرت صادق ع فرمودند با صاحب البته میآید مسجد شما یعنی مسجد مکه سیصد و سیزده مرد که اهل مکه میدانند که اینها را آباء و اجداد اینها متولد نکرده اند یعنی غیر از اهل مکه اند در حالتی که شمشیر دارند و بهر شمشیر کلمه نوشته شده که از آن کلمه هزار کلمه مفتوح میگردد پس خدای تبارک و تعالی بادی میفرستد که آن باد در هر صحراء ندا میکند که این مهدی است که حکم میکند مثل حکم داود و سلیمان علیهما السلام که بینه بر او وارد نمیشود یعنی بینه را از اثبات دعوت حضرت قائم ع نمیخواهد مگر بعلم خود عمل میکند که کاشف از واقع است و حضرت ابو عبد الله ع فرمودند در جلو روی قائم از خلق رحم نمیخواستند مگر

اینکه می‌شناسد او صالح است و یا طالح و با او آشنا نیست از منتوسمان یعنی در ثبت یا هر که نوشته شده است
این کافر است و با مومن خواهد و در راه راست مستقیم است و حضرت صادق هم فرمودند تعلیم الله حکم می‌کند دانی
محصن را رجم می‌کند و کردن مانع از زکوة را می‌زنند و آبان بن تغلب از ابو عبدالله حدیث می‌کند
که فرمود گویا نظر می‌کنم بقائم علیه السلام در پشت نجف وقتی که رسید بظهر نجف سوار اسب ادهم ابلق است
که مابین آن چشمهای اسب شمراخ است یعنی سفیدی باریک در پیشانی دارد و بعد اسب از جا حرکت میدهد
پس باقی نمی‌ماند از اهل بلاد مگر اینکه گمان می‌کند که آنحضرت با ایشان است در بلاد ایشان وقتی که رایت
و بیرق رسول الله صلی الله علیه و آله را باز می‌کند نازل می‌شود با او سیزده هزار و سیزده نفر ملک که نظر بقائم
می‌کنند و ایشان آن ملائکه‌ای هستند که با حضرت نوح در کشتی بودند و ایشان هستند که با حضرت
ابراهیم بودند وقتی که او را با آتش می‌انداختند و با حضرت عیسی بودند وقتی که رفعه الله و چهار هزار
ملائکه مسومین و مردفین و سیصد و سیزده ملک اهل بدر و چهار هزار ملک که نازل شدند یاری
کنند در جنگ با سید الشهداء حسین بن علی که با ایشان اذن جنگ نداد بلند شدند باسمان
و بعد نازل شدند که حسین بن علی کشته شده بود و ایشان گردآلود گریه می‌کنند در نزد قبر حسین
تا روز قیامت و مابین قبر حسین تا آسمان مختلف ملائکه است یعنی مقصدی بزیارت می‌آیند و می‌روند
و ابو حمزه ثمالی می‌گوید حضرت ابو جعفر فرمودند گویا نظر می‌کنم بر قائم در ظهر نجف وقتی که ظاهر شود
در ظهر نجف رایت رسول الله را بلند می‌کند که عمودش از عمود عرش الهی است و سایرش از نصر خداست و میل می‌کند
با این بیرق بکسی مگر اینکه خدا او را هلاک می‌کند گفتم آن بیرق با قائم هست یا از برایش می‌آورند

فرمود

بود جبرئیل بیاورد و حضرت ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمایند گویا بر علم اصحاب قائم احاطه کرده اند ما بین خافقین را
هیچ چیز نیست مگر اینکه طاعت ایشان را می‌کند حتی درنده‌های صحرائی و درنده‌های مرغها و خوشنودی ایشان را طلبند
و هر چیز حتی زمین بر زمین دیگر فخر میکند که یکنفر از اصحاب قائم امروز گذشت و مفضل بن عمر روایت میکند
از حضرت ابو عبدالله که فرمود این آیه نازل شد اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا در خصوص مفتقدین
اصحاب قائم که شب مفقود می‌شوند که در فراش خود بودند پس صبح را در مکه می‌باشند و بعضی از ایشان با ابر
سوار شده بمکه می‌آیند که اسم خودش و پدرش و حلیه و نسبش شناخته می‌شود مفضل گفت فدایت شوم
کدام یکی از ایشان ایمانش اعظم است فرمود آن کسی که روز با ابر سوار شده می‌آید و حضرت ابو عبدالله علیه السلام
فرمود بود قول لوط اگر لقومش گفت لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید مگر اینکه تمنی میکرد قوة قائم را
و رکن نبود مگر شدة اصحاب قائم و بدرستی که هر مردی از ایشان خدا عطا می‌کند قوة چهل مرد را و قلب هر کدام
البته سخت‌تر است از زبر آهن و اگر ایشان بگذرند بکوههای آهن البته آن کوهها را قطعه قطعه می‌کنند
و شمشیرهایشان از دستشان نیفتد نمی‌گذارند تا خدای عزوجل از ایشان راضی شود و حضرت باقر هم
فرمودند عصای موسی مال آدم بود پس رسید بشعیب بعد رسید بموسی بن عمران و آن عصا پیش ما است
و ... الان که سبز است بآن هیئتی که از درختش بریده بود و آن عصا حرف میزند اگر استنطاق
کنند و آن پیش قائم ما خواهد شد و با او آن کارها را می‌کند که حضرت موسی میکرد و آن بجا
می‌آورد هر چیز را که با او امر نمایند می‌بلعد هر چه دروغ و باطل است با دندانهای خودش و مفضل بن عمر

می‌گوید از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود آیا میدانی که پیراهن یوسف ع چه بود گفتم نه فرمود برایش
که ابراهیم ع وقتی که آتش برافروختند که او را با آتش اندازند جبرئیل ع آن پیراهن را آورد و باو
پوشانید با وجود آن پیراهن با او سرما و گرما ضرر نرساند پس چون وفاتش رسید او را بیک
گردن بندی بسته بگردن اسحق آویخت و اسحق هم به یعقوب داد پس چون یوسف ع متولد شد
بگردن او آویزان کرد و در بازوی یوسف ع بود تا انواع اتفاقات برایش رو داد و چون یوسف
او را از مصر فرستاد حضرت یعقوب ع در کنعان بوی آن را استشمام نمود و این است قول الله تعالی که از زبان
می‌کند انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون و این است آن پیراهن که از بهشت آمده است
گفتم فدایت شوم بکی رسید آن پیراهن گفت باهلش و آن پیراهن باقی است تا ظاهر است وقتی که
خارج میشود بعد فرمود هر نبی که وارث علم شد یا غیر او پس بتحقیق آن علوم رسید بمحمد صلی الله علیه و آله
و معلوم که از خاتم الانبیاء باوصیائش رسید العلوم تا آخر بقائم علیهم السلام و حضرت ابو عبدالله
فرمود وقتی که امور بصاحب این امر برسد خداوند تبارک و تعالی هر زمین پستی و گود را برای او
بلند می‌کند و هر بلندی را گود می‌کند تا تمام دنیا در نزد او مثل کف دستش هموار میکرد پس کدام
یکی از شماها اگر در کف دستش بموئی باشد آن را نمی‌بیند یعنی تمام دنیا و مافیها را الخ
و امام محمد باقر فرمودند وقتی که قائم ما قیام نمود دستش را میگذارد بالای سر بندگان خدا عقولشان
جمع شده و بکمال عقل میرسند و از ابو عبدالله منقول است که نازل شد این آیه در خصوص قائم علیه السلام
ولا تکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون

رحمه

باب الحجة و صفات الائمة و خواصهم علیهم السلام چون سخن در بیان حضرت حجة الله
صاحب العصر محمد بن الحسن سلام الله علیهما بود لازم آمد که شطری از اوصاف و خواص حجج الله
نوشته شود تا ساده لوحان شیعه اثنی عشری حجة الله و ائمه را بشناسند و تابع هر مدعی
باطل و کاذب نشوند زیرا بر هر متقی معلوم است که عوام بسکه احکام الله را نشنیده‌اند و عقولشان
هم ناقص است و بی معرفت الله و ملائکه و کتب آسمانی و رسولان و روز قیامت و حج
اعمال نبرده‌اند و هر کس که مدعی باب الله گشته از جهال و نادانی عقب او افتاده قلاده اطاعت را
بگردنشان آویزان می‌کنند مثلا می‌دانند در خصوص حجة الله صاحب العصر جماعت شیعه اثنی
عشری شخصیت صاحب العصر قائلند که حضرت محمد بن الحسن تا امیرالمومنین علیهم السلام امام
موجود غائب است و قائلند مثلث الله علامه بیکمرد ظاهر گشته عالم را پر از عدل و داد می‌کند و بنشش
بعد از اینکه پر از ظلم و جور شده باشد و در دولت و سنه دویست و پنجاه و پنج متولد گشته در سر من رای که لفظ
نور تاریخ تولد آنحضرت است نه حجة الله نوعی قائلند که بعد از هزار دولت مثلا میرزا
علی محمد شیرازی پسر سید رضا بزاز در شیراز متولد گشته در سنه هزار و دویست و شصت و یک ادعا بابیت
نمود مردم عوام اهو هو کنان تابع شدند و بعد از آن میرزا حسینعلی نوری و مازندرانی ادعا نمود
تابعین او را بهائی گفتند دین نیست مگر از عادات جهال و نادانی بمعارف الهیه و کتاب حجة الله

چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید مردم یا عالمند یا متعلم و مابقی همج رعاع و تابع هر ناعق‌اند
و عالم ما هستیم که حجت الله‌ایم و متعلم شیعیان ما که از ما اهل بیت معرفة الله و احکام شریعت نبوی را
یاد می گیرند و مابقی مردم همه مگس هستند یعنی وزوز می کنند و لغو می گویند مثل خرمگس
و تابع می شوند هر صدا کننده و غرغر کننده را مثل خر پس لابد است مردم باید احکام الهیه را از
بگیرند تا حق را از باطل و عالم را از جاهل بشناسند و الا تابع هوای نفس اماره اند و بر خود
در رحمت ... و بهایم از آنها محفوظ‌ترند پس باید آدم شد با معرفت نه حیوان
نادان و صفات و خواص ائمه هدی و اخلاق حسنه و صفات ذمیمه که بیان فرموده اند
در این کتاب نوشتیم و در آخر این کتاب از باب تأکید و زیادتی معرفت شیعیان اثنی عشری
از اصول کافی کلینی مرحوم احادیث و اخباری می نویسیم لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل
و ما علی الرسول الا البلاغ فرموده اند روات حفظ کردند و علماء رضوان الله علیهم نوشتند و در معرض گذاشتند
بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله والصلوة علی رسول الله و السلام علی حجج الله علی الناس اجمعین
هشام بن حکم از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت می کند که آن حضرت به زندیقی
فرموده اند

فرموده اند وقتی که سؤال کرد از کجا ثابت می کنی انبیاء و رسل را حضرت صادق علیه السلام فرمودند
بدرستیکه وقتی که ما ثابت کردیم که ما را خالق و صانعی هست که قدرتش بلند تر است از ما و از تمام
مخلوقاتش و این صانع حکیم و متعالیست از صفات ممکنات و جایز نیست که مخلوقش
او را بچشم مشاهده نمایند و یا او را ملامسه کنند و او مردم را مباشرت نماید و یا مردم او را
مباشرت کنند و یا خالق با مردم محاجه کند و یا مردم با او محاجه کنند زیرا خالق مجرد و منزه است
از جسم و قوای آن چه نسبت خاک را با عالم پاک و صنعش حکیم است که هر چیز را بجای خود گذارد و هر
مخلوقی را باندازه فطرت استعدادش عطا کند همان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هر چیزی بجای خویش نیکو است و عالم را عبث خلق نکرده بلکه بحق ایجاد نموده پس
حضرت فرمود بعد از ثبوت چنین صانع و خالق ثابت می شود که برای آن صانع سفراء
است میان مخلوقات که از آن احکام الهی می آورند برای خلق و بندگانش و مردم را
دلالت می کنند بر منافع و مصالح آنها و بیان می کنند مطالبی را که بآن بقاء مردم در دنیاست
در ترک آن امور است هلاکت آنها پس ثابت شد که امر کنندگان و نهی نمایندگان هستند

از جانب خدای حکیم و دانا است بر خلقش و آنها معبرند از خدای عز و جل و آنها انبیاء
علیهم السلام هستند که برگزیده شده اند از سایر خلق و آنها حکیمند و مؤدب بحکمت الله و مبعوث
بخلقند که در صفات و اخلاق حسنه با مردم شراکت ندارند بلکه برتر از آنها هستند
با همه این که با مردم شرکت در خلقت و ترکیب بدنی و در سایر شئون و احوال آنها
انبیاء مؤید بحکمت هستند از جانب حکیم علیم پس بعد از این ثابت می شود بودن آنها
در هر دهر و زمان با حکمای که رسل و انبیاء می آورند با ادله و براهین تا آنکه خالی نباشد
زمین خدا از حجت با بیان نبی عالم باشد و با او باشد علامت و معجزه که برائت گوی او
و دلالت کند و شاهد عدالتش باشد و از هیچ خبر محقق گشت که مردم مضطرند که با حجت الله
باشد تا مردم را هدایت نماید بمنافع و مصالح دنیا و آخرت آنها و هیچ وقت زمانی از حجت الله
خالی نیست یا مشهود و یا مستور و در سترش اهم مصلحتی است که غیر از خدای عز و جل کسی نمی داند
و منصور بن حازم می گوید گفتم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام بدرستی که خداوند عز و جل کریم
از آن است که بسبب خلق شناخته شود بلکه خلق شناخته می شوند بوجود مقدس خداوند
فرمود راست گفتی گفتم کسی که بشناسد که برای او رب است پس بتحقیق که سزاوار است که نیز
بداند که آن رب رضا و سخطی دارد و سخط و رضاء او شناخته نمی شود مگر بوحی و یا برسول او
پس کسی

پس کسی که وحی برای او نازل نشد بتحقیق که سزاوار است برای آن شخص که طالب رسل باشد وقتی که آنها را
ملاقات کرد بداند که آنها حجة الله هستند و اطاعت آنها مفروض و واجب است و گفتم به ناس یعنی مردم
می دانید که بدرستی که رسول الله حجت الله بود از خدا بر خلق گفتند بلی گفتم وقتی که رسول الله وفات نمود
حجت الله که بود بر خلق گفتند قرآن پس نظر کردم بقرآن دیدم با آیات قرآن محاجه و مجادله
می کنند مرجئه و قدری و زندیق که ایمان بقرآن نیاورده تا اینکه بخصمش غلبه نماید پس شناختم
که قرآن حجت نمی شود مگر بقیم آن یعنی شخصی که دانا باشد بمعانی قرآن و حافظ احکام آن باشد
پس آن قیم هر چه بگوید از قرآن حق باشد و بمردم گفتم قیم قرآن کیست گفتند
ابن مسعود میدانند و عمر میدانند و حذیفه میدانند گفتم همه قرآن را گفتند نه و ندیدم احدی از مردم
کسی را که بگویند تمام قرآن را میدانند مگر علی صلوات الله علیه و وقتی که چیزی در میان مردم باشد
این می گوید من نمی دانم و آن می گوید من نمیدانم و دیگری می گوید من تمام نمیدانم و آن یکی می گوید من میدانم
پس شهادت میدهم که علی صلوات الله علیه قیم قرآن بوده و مفترض الطاعة و او حجت بوده
بر مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و هر چه در قرآن بگوید آن حق است پس حضرت فرمود خدا ترا رحمت کند

[illegible]

و از اسحق بن عمار از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت می‌کند که گوید از آنحضرت شنیدم می‌فرمود بدرستی
که زمین خالی نمی‌ماند مگر اینکه باید در روی او امامی باشد برای اینکه اگر مؤمنین چیزی در دین خدا زیاد کردند
آنها را رد کند با صلاح دین و اگر کم کردند آنها را تمام کند و نیز حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند
همیشه در روی زمین حجة الله بوده که مردم حلال و حرام را می‌شناسانند و مردم را به سبیل الله دعوت می‌کرد
و ابی حمزه می‌گوید بحضرت ابی عبد الله گفتم زمین بدون امام باقی می‌ماند فرمود اگر زمین بدون امام
باشد البته فرو میرود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند اگر وجود امام از زمین برداشته شود
یکساعت زمین موج میزند باهلش چنانکه دریا موج میزند باهلش یعنی همه مضطرب و متزلزل می‌شوند
و هلاک می‌شوند قال الله تعالی ان زلزلة الساعة شیٔ عظیم که بعد از وجود امام زلزله می‌کند همه هلاک می‌شوند
و بوجوده ثبتت الارض والسماء و حمزة بن طیار می‌گوید شنیدم از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که فرمود
اگر نماند در زمین مگر دو نفر یکی از آنها بر آن دیگری حجة الله خواهد شد و علیها و علی من راشد
از ابو الحسن علیه السلام روایت می‌کند که فرمود زمین از حجة خالی نمی‌ماند و من و الله آن حجت هستم
و حسین بن ابی العلاء می‌گوید بحضرت ابو عبد الله علیه السلام گفتم آیا زمین بدون امام می‌شود فرمودند نه گفتم دو امام
در یکوقت می‌شود فرمودند نه مگر اینکه یکی صامت باشد یعنی سکوت کند چنانکه با وجود امام که پدر است امام بعد
ساکت است و ناطق پدرش بوده
و ابو حمزه

و ابو حمزه می‌گوید حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام بمن فرمود اینست جز این نیست بخدا عبادت می‌کند کسی
که خدا را شناسد اما کسیکه خدا را نشناسد او را بضلالت عبادت می‌کند گفتم فدایت شوم
پس معرفة الله کدام است فرمود تصدیق خدای عز و جل و تصدیق رسولش و موالات علی علیه السلام
و اقتداء نمودن بامامت آنحضرت و ائمه هدی علیهم السلام و برائت جستن از دشمنان آنها
هرگاه خدای عز و جل باینطور خدای عز و جل شناخته می‌شود مخفی نماند اینکه منکر خدا هیچ مخلوقی نیست
و همیشه انکار در مقر بالش بعضی از روی حسد و تکبر که به پیغمبران و با اوصیاء ایشان رهبری شدند
و تصدیق خدا بدون تصدیق حجج الله فایده ندارد از این جهت یا کافر بودند و یا مشرک
آیات هم بر این شاهد است که مشرکین می‌گفتند ما این بتها را عبادت می‌کنیم که ما را نزدیک بخدای کنند
و ما قائلیم که زمین و آسمان را خدا خلق کرده نه دیگری و هم چنین یهود و نصاری جمیع انبیاء تا خاتم الانبیاء
ایمان نیاوردند و تصدیق ننموده هر کافر بودند و هم چنین مسلمین که تصدیق ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
ننموده اند جزو کفار بودند در باطن لکن در ظاهر مسلمند برای نکاح و مواریث نه در چیز دیگر که مقصد باشد
و موجب ثواب اخروی گردد چنانکه در اخبار کثیر و آیات معنوی دارند شاهد هر دو و مصدق است
و زراره می‌گوید بابی جعفر علیه السلام گفتم مرا خبر بده از معرفت امام که از شما باشد واجب بر تمام خلق الله

میشود یا اینکه خدای عز و جل محمد را مبعوث کرد بر تمام خلق که رسول و حجت الله است بر جمیع خلق که
در روی زمین است پس کسی که ایمان آورد بخدا و بمحمد رسول الله و تابع او گشت و تصدیقش نمود در جمیع ما انزل الله
پس بر آنکس معرفت امام که از ما باشد واجب است و کسی که ایمان بخدا و رسولش نیاورد
و تابع نگشت و تصدیق ننمود و حق آنها را نشناخت چه طور واجب میشود بر او معرفت امام
و زراره می‌گوید گفتم چه می‌گوئی در خصوص کسی که ایمان می‌آورد بخدا و رسولش و تصدیق رسول الله
در جمیع ما انزل الله میکند آیا واجب است بر او حق معرفت شما فرمود بلی آیا اینها نمی‌شناسند
فلان و فلان را گفتم بلی می‌شناسند فرمود خیلی می‌بینی که خداوند در قلب اینها انداخته است
معرفت اینها را و بعد بنا انداخته است در قلب اینها معرفت اینها را مگر شیطان و الله الهام نمیکند
مؤمنین را بحق مگر خدای عز و جل و جابر می‌گوید از حضرت ابو جعفر علیه السلام شنیدم می‌فرمود
اینست بجز این نیست که خدای عز و جل را می‌شناسد و عبادتش را می‌کند کسی که خدا را شناسد
و امام را بشناسد از ما اهل البیت و کسی که خدا را نشناسد و معرفت بامامت ما اهل البیت
نداشته باشد و می‌شناسد و عبادت می‌کند بغیر خدا بضلالت و الله اینطور است
و ابن ابی لیلی

و ابن ابی لیلی می‌گوید حضرت صادق علیه السلام فرمود شماها صالح نمی‌شوید تا اینکه معرفت برسانید
و معرفت شما تمام نمی‌شود مگر اینکه تصدیق کنید و تصدیق تان کافی نیست تا اینکه تسلیم نمائید
چهار باب را که اولش صلاح نمی‌شود مگر باخرش و اصحاب ثلثه بضلالت افتادند
و دور بیابانها دور حیرت سرگردانند بدرستی که خداوند تبارک و تعالی قبول نمی‌کند مگر عمل صالح را
و قبول نمی‌کند مگر وفا بشروط و عهود را که کرده است پس کسی که وفا کرد برای خدای عز و جل با شروط
و استعمال کرد اعمال را که خدا در عهد و شرط وصف نموده می‌رسد بثوابی که در نزد خداست و استکمال
کرده است وعده خود را بدرستی که خدای تبارک و تعالی به بندگانش خبر داده راهای هدایت را و ظاهر
ساخته برای آنها منار هدایت را و خبر داده که چه طور باید راه بروند پس فرموده و انی لغفار
لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی و فرموده انما یتقبل الله من المتقین پس کسی که پرهیزکاری
کرد در چیزهائی که خدا امر فرموده ملاقات می‌نماید خدا را که مؤمن است باحکامی که محمد صلی الله علیه و آله
آورده بیهات بیهات فوت گشتند قومی و مردند قبل از اینکه هدایت یابند و چنین گمان
کردند که ایمان آورده‌اند بخدا شریک قرار دادند از جهت ندانستگی بدرستی که هر که بخانه بیاید

از درهای آنها هدایت یافته است و هر که داخل نشود از غیر درش براه هلاکت و ضلالت
رفته است و چسبانده است خدای عزّ و جلّ طاعت ولی امرش را بطاعت رسولش و طاعت
رسولش را بطاعت خودش پس کسی که ترک کند طاعت اولیاء امرش را بخدا اطاعت
نکرده است و برسولش هم اطاعت ننموده است و طاعت رسول الله اقرار کردن است بتمام
کلمات و حکمهایی که از جانب خدای عزّ و جلّ آورده است خدا فرموده فی بیوت اذن الله ان ترفع
در هر عبادتی که باید خاضع باشید زینت آن عبادت را اخذ کنید که اقرار بولایت است
و التماس نمائید و بیابید بیوتی را که خدا اعلام کرده است بلند کردن و رفعت این خانه‌ها را
و درین خانه‌ها ذکر اسم خدا میشود زیرا که خدای عزّ و جلّ شما را خبر داده است که در آن خانه‌ها مردم
مردانی هستند که آنها مشغول نمیکند نه تجارت و نه خرید و فروش از ذکر خدا و نماز
نماز میکنند و زکوة میدهند و میترسند از هول روزی که قلوب و چشمها در آن روز
منقلب میشوند بدرستیکه خدا رسولان را برای امر خودش پسندیده است بعد از آن آنها را
خالص کرده از هر علت و نقصی و تصدیق میکنند خدا را در انذار و ترسانیدن مکلفین را
و فرموده و ان من امة الا خلا فیها نذیر یعنی هیچ طایفه در روی زمین نبوده مگر اینکه رسولی آنها را
از عذاب خدا ترسانده در صورتی که نافرمانی آنها و سرگردان مانده است کسی که آن رسل و پیروی آنها را
نشناخته و هدایت یافته است کسی که صاحب بصیرت شده آنها را معرفت رسانده و تعقل کرده است

که خدا

که خدا میفرماید فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور خدا چشمهای ظاهر اگر کور نمیکند
لیکن چشم بصیرت آنها که در سینه‌های ایشان هست کور میکند که شعور ندارند تا دلایل امر را بشناسند و چه
طور هدایت مییابد کسی که نمی‌بیند و چگونه بصیرت پیدا میکند شخصی که تدبر و تفکر نمیکند بیان حق و دلایل
و تابع باشید رسول الله و اهل بیتش و اقرار نمائید بآنچه از خداوند نازل شده است و بآثار
هدایت تابع شوید زیرا که آنها علامات امانت و تقوی هستند و بدانید اگر مردی عیسی بن مریم را
انکار کند و ما بقی رسل را اقرار نماید ایمان بخدا نیاورده است چون قال الله لا نفرق بین احد
من رسله باید بتمام انبیاء اقرار کرد تا ایمان کامل باشد و راه را پیدا کنید با التماس منار و علامت
راه و از پشت پرده آثار امام را طلب نمائید و جستجو کنید تا امر دین شما کامل گردد
و ایمان بیاورید بخدا که رب شما است و تربیت کننده بندگان است و محمد بن مسلم
میگوید شنیدم حضرت ابو جعفر علیه السلام میفرمود هر کس که میخواهد که نزدیک بخدای عزّ و جلّ
بشود بعبادتی و نفس خودش را در آن عبادت بمشقت بیندازد در صورتی که امام حق نداشته
باشد پس سعیش قبول نیست و او در ضلالت است و متحیر و خدا اعمال او را دشمن دارد
و مثل آن مثل گوسفندی است که از چوپانش گم شده و از گوسفندها جدا گشته و تمام روز را میرود
و میآید و میدود و چون شب میشود چشمش بگله گوسفندی میافتد که با چوبان نامیروند

پس میل میکند بآن دسته گوسفند و گول میخورد و با آنها شب را بروز میآورد در خوابگاه آنها پس زمانی
که چوپان گوسفندهای خود را میبرد این گوسفند گم شده میبیند که این دسته و چوپان غیر از چوپان خودش
هست متحیر مانده و دسته خود و چوپان خودش را طلب میکند این طرف و آن طرف میدود تا گاهان
چشمش بدسته گوسفندی میافتد بطرف آنها میل میکند و چوپان آنها باین گوسفند صیحه میزند که برو بدسته
خود و چوپانت ملحق شو زیرا که تو گم شده و متحیری از دسته و چوپان خودت پس میدود و متحیر ترسان
و گم شده که نه چوپانی دارد که او را بچراگاه برساند و یا بصاحبش رد نماید و در این هنگام
گرگ میرسد میگیرد و میخوردش و هم حیف است والله یا محمد کسی که از این امت صبح کند در حالتی
که او را امامی از جانب خدا نباشد که ظاهر و عادل باشد صباح کرده است در صورتی که ضال
و متحیر و مبهوت است و اگر باین حال بمیرد مرده است مثل میته کفر و نفاق و بدان ای محمد
بدرستیکه ائمه جور و اتباع آنها البته معزول و کناره هستند از دین خدا خودشان در ضلالت هستند
و دیگران را هم بضلالت میافکنند و اعمالی که بجا میآورند مثل خاکستر است که تند باد با دور از
بیاشد که صاحبانش دیگر قدرت بجمع آوری ندارند از این اعمالی که بجا آورده هستند این است آن
ضلالت بعید و مفرزن از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که میگفت ابن کوا خدمت

حضرت امیر المؤمنین ع

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد گفت و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم امیر گفت ما هستند
فرمود ما در اعراف هستیم انصار خودمان را میشناسیم و مائیم آن اعرافی که خدای عزّ و جلّ شناخته
نمیشود مگر از راه معرفت ما و مائیم اعرافی که خدای عزّ و جلّ ما را شناسانده در روز قیامت کنار
صراط هستیم پس به بهشت داخل نمیشود مگر کسی که ما او را بشناسیم و او ما را بشناسد و با آتش
داخل نمیشود مگر کسی که ما را انکار است و ما هم او را نمیشناسیم بدرستیکه خدای تبارک و تعالی اگر میخواست
خودش را به بندگانش میشناساند ولیکن قرار داده ما‌ها را ابواب معرفتش و صراط و سبیل خودش
و وجهی که باو رو کنند پس کسی که تجاوز کند از ولایت ما و یا دیگری را بر ما تفضیل بدهد پس
بدرستیکه آنها از صراط برو چپ میافتند هر دو تفاوت خواه که مردم اعتصام با آنها کرده باشند
و یا آنها را بما ترجیح داده باشند و قتیکه مردم میروند بسوی چشمهای گل آلود بعضها بردی
بعض دیگر میافتند و هر کس که بسوی ما آید آمده است بچشمهای صاف پاکیزه که بامر پروردگاری
جاری شده است که تمام شدنی نیست و منقطع نمیشود و بریده نمیگوید از حضرت ابو جعفر علیه السلام شنیدم
که میگفت فی قول الله تعالی او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس
فرموده است کسی که امام را شناسد و آن نور که مردم بسبب او میان مردم راه میروند امام است

که با و اقتدا می کنند مثل کسی که در ظلمات است و از و خارج نمی شود اکثر است که امام را نمی شناسد
و حضرت صادق علیه السلام فرمودند ما ئیم اشخاصی که خدا اطاعت ما را فرض کرده است بر تمام مردم و خلق علیهم
قرار ندیکر معرفت ما و عذر مردم قبول نمی شود که بگویند ما نشناختیم و هر کس ما را شناخت مؤمن است
و کسی که انکار کرد کافر است و کسی که نشناخت و انکار هم نکرد ضال است تا برگردد بهدایتی که خدا
واجب و فرض کرده است از طاعت ما، اما پس اگر در ضلالت بمیرد خدا با و هر چه اراده کند
حکم را که خواهد مقدم کرده ما شیعیان الائمة هداة فضیل گوید پرسیدم از ابی عبدالله علیه السلام
از قول الله تعالی ولکل قوم هاد فرمود هر امام هادی قرنی است که در آن زمان میان ایشان است
و بُرَید عجلی میگوید از امام ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول الله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد فرمود
رسول الله منذر است و برای هر زمانی از ما هادی است که مردم را هدایت میکند بآنچه که پیغمبر آورده است
بعد هدات بعد از پیغمبر علی است و بعد او اوصیاء او یکی یکی تا آخر و حضرت باقر علیه السلام فرمودند پیغمبر
منذر است و علی هادی است و خبردار باشید که ایشان هدایت کردن از ما جدا نمیشود و همیشه با ما است
تا ساعت قیامت و ائمه خزان علم الله هستند حضرت صادق علیه السلام فرمودند ما ئیم ولاة امر الله و خزنة
علم الله و عیبة وحی الله که در زبان فارسی همه خزینه میگویند یعنی محل ذخیره وحی خدای عز و جل

والوعبدالله

و ابو عبدالله علیه السلام فرمودند بدرستی که خدای عز و جل ما را خلق کرد و نیکو آفرید خلقت ما را و ما را
مصور کرد به نیکوترین صورتی و ما را خزینه دار خود کرد در آسمان و زمین خود و برای ما نطق
کرد درخت یعنی درخت حضرت موسی باشد و یا سایر درختها که در معجزات نبی و ائمه مذکور است
و بواسطه عبادت کردن ما خدای عز و جل را عبادت کردند یعنی طریق عبادت را مخلوق از ما یاد گرفتند
و اگر ما نبودیم کسی بجا اعتبار نمیکرد یعنی علت غائی موجودات هستند اگر ایشان نبودند دیگران را خالق تعالی
خلق نمیکرد لولاک لما خلقت الافلاک مصدق مطلب است و ائمه خلفاء الله هستند حضرت رضا علیه السلام
میفرمایند ائمه خلفاء الله هستند در روی زمین و ابو عبدالله علیه السلام فرمود اوصیاء همان ابواب الله هستند باید از آن
باب وارد شد و اگر ایشان نبودند خدا را کسی نمیشناخت و بوجود ایشان خدای تبارک و تعالی حجت
خود را بمردم تمام کرد و عبدالله بن سنان میگوید از ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم از قول الله جل جلاله که
وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
فرمودند ایشان ائمه هستند و ائمه نور الله عز و جل هستند و ابو خالد کابلی میگوید سئوال کردم از ابی جعفر علیه السلام
از قول الله عز و جل فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا فرمود یا ابا خالد نور والله ائمه هستند از آل محمد صلی الله علیه و آله
تا روز قیامت و ایشان والله نور الله هستند که نازل کرده است بزمین و ایشان نور الله هستند در آسمانها و در زمین والله یا ابا خالد

البته نور امام در دلهای مؤمنین نورانی تر است از خورشید روشن در روز و ایشان والله روشن میکنند
قلوب مؤمنین را و خدا در پرده میکند نور خودشان را از آن اشخاصی که میخواهد پس قلب ایشان تاریک
میگردد والله یا ابا خالد هیچ بنده ما را دوست ندارد و تابع ما نمیشود تا اینکه خدا قلب او را طاهر کند
و خدا طاهر نمیکند قلب بنده را تا اینکه تسلیم ما شود و برای ما سلم محض گردد پس وقتی که سلم ما باشد
خدا او را سالم میدارد از سختی حساب و او را ایمن میکند از فزع و ناله روز قیامت اکبر
و عبدالله بن [illegible] همدانی روایت میکند که حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند در قول الله عز و جل
الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فاطمه علیها السلام فیها مصباح الحسن علیه السلام المصباح
فی زجاجة الحسین علیه السلام الزجاجة کانها کوکب فاطمه کوکب دری درخشنده است میان
زنهای اهل دنیا توقد من شجرة مبارکة ابراهیم علیه السلام زیتونة لا شرقیة ولا غربیة نه یهودیت
و نه نصرانیت یکاد زیتها یضیئ نزدیکست که علم منفجر میشود از آن سرچشمه علوم خداوندی
ولو لم تمسسه نار نور علی نور امام از فاطمه است بعد از امامی یهدی الله لنوره من یشاء که خدا
هدایت میکند برای امامها هر که را میخواهد و یضرب الله الامثال للناس یعنی مردم بدانند که امام نور الله است

کفتم

کفتم او کظلمات فرمود اول و صاحبش یعنی [illegible] موج سیم است من فوقه موج ظلمات دوم است بعضها فوق
بعض معویه لعنه الله و فتنه های بنی امیه است اذا اخرج یده دست مؤمن است وقتی که بخواهد از [illegible]
بیرون آرد در فتنه های بنی امیه لم یکد یریها یعنی نتوانند اظهار حق نماید و سخن از ولایت و امامت بگوید
ومن لم یجعل الله له نورا امامی که از اولاد فاطمه باشد فما له من نور در روز قیامت که ببرد ایشان را راه برود
و فرمود در قوله تعالی یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم ائمه مؤمنین هستند در روز قیامت که در بهشت پیش
مؤمنین و از دست راست ایشان سعی میکنند و راه میروند تا اینکه مؤمنین را نازل کنند به بهشت و محمد بن
فضیل میگوید از حضرت ابو الحسن علیه السلام سئوال کردم از قول الله تبارک و تعالی یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
فرمود اراده کردند نور ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را بدهانشان خاموش کنند یعنی [illegible]
و تکفیر [illegible] خلیفه رسول الله هستیم کفتم قوله تعالی والله متم نوره فرمود خدا امامت را تمام رساند و امامت
همان نور الله است و اینست قول الله عز و جل آمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا فرمود نور همان امام است
و ائمه علیهم السلام ارکان ارض هستند و فضل بن عمر از ابی عبدالله علیه السلام روایت میکند فرمود آنچه علی علیه السلام آورده است
من او را اخذ میکنم و از آنچه نهی کرده است منع میکنم جاری است برای علی آنچه که جاری است برای محمد صلی الله علیه و آله و محمد را

فضیلت بر جمیع اشخاصی که خدا خلق کرده است و کسی که عقب دارد از رسول الله بیابند در احکام الهی چنین کسی است
که عقب احکام الهی ~~است~~ در رسول الله رفته است و کسی که رد آن بر علی ع باشد رد آن بر خدا و رسول است
خواه در صغیره و خواه در کبیره و در حد شرک است بخدا و امیر المؤمنین ع باب الله است که باید از آن در آ
و خیر شد و سبیل الله است و کسی که بغیر آن راه رفت در هلاکت است و هم چنین است حال ائمه ع
واحداً بعد واحد که خدا ایشان را ارکان زمین قرار داده است که نگذارند که زمین مردم را با بدرون
خود فرو برد و هلاک کند و ائمه حجت بالغه هستند بر اشخاصی که در روی زمینند و یا در زیر زمین
و امیر المؤمنین ع خیلی از اوقات می فرمودند من قسیم الله میانه بهشت و آتش و منم فاروق اکبر
و منم صاحب عصا و میسم یعنی عصای موسی و مهر و خاتم سلیمان که بر پیشانی مردم میزند این کافر است و این مسلمان
و بتحقیق اقرار کرده است برای من جمیع ملائکه و روح و رسل بمثل آن فضائلی که برای محمد ص اقرار کرده اند
و بتحقیق که من حامل آن احکام و مقاماتی را که محمد ص حامل بود و آن حمولهٔ رب است و بدرستیکه رسول الله
دعا کرد خدا را و او را کسوت نبوت پوشاندند و من دعا کردم و پوشیده شدم یعنی ظاهرا و همچنین با امامت و ولایت
و رسول الله استنطاق شد و من هم استنطاق گشتم و من نطق می کنیم باندازه و حد منطق رسول الله صلی الله علیه و آله
و بتحقیق خدا بمن عطا کرده خصلتهائی که هیچ کسی پیش از من با آنها سبقت نگرفته است من میدانم

علم

علم منایا و بلایا و انساب و فصل خطاب و هیچ وقت از من فوت نشده است این علوم و هر چه
که پیش از من بوده است و آنچه از چشم من غائب است از من پنهان نیست باذن الله مژده میدهم و ادا
می کنم آنچه خدا فرموده همه اینها از خداست که بمن منت نهاده بدرستیکه این علوم و اشیاء
و امام محمد باقر علیه السلام فرمودند فضیلت دارد امیر المؤمنین ع آنچه آورده از اوامر آنها را اخذ می کنیم و آنچه
نهی کرده ترک می کنیم جاریست برای او آن از طاعات بعد از رسول الله و فضل آنست که رسول الله داشت
و فضیلت برای محمد است کسی که متقدم در بین دستهای امیر المؤمنین است یعنی تسلیم صرف است تقربات پیش
شدی متقدم بین یدی الله و رسولش شده است و متفضل بر او شد متفضل بر رسول الله است و راد آن بر امیر المؤمنین ع
در صغیره و کبیره در حد شرک بخداست زیرا که رسول الله ص باب الله است که باید از آن در آ وارد شد
بحضور خداوند و سبیلی است که هر که از آن راه رفت بخدای عز و جل میرسد و هم چنین است امیر المؤمنین ع
بعد از رسول الله و همین طور امر جاریست در ائمه واحداً بعد واحد خدای عز و جل آنها را ارکان زمین
قرار داده برای اینکه زمین مردم مخلوق را هلاک نکند بجهت خراب شدن بسبب نبودن امام و آنها عمود اسلامند
و رابطه هستند براههای هدایت و هیچ هادی هدایت نیافته مگر بهدایت آنها و گم راه نشده و خارج
از هدایت نگشته کسی مگر بسبب تقصیر از حق ایشان و آنها امناء الله هستند بر تمام احکام و کلمات

که از آسمان نازل شده است از علم و ترسانیدن و عذر آوردن و حجت بالغه هستند بر خلق که در روی
زمینند و جاریست برای آخرین آنها آنچه جاری است برای اولین آنها و هیچ کس باین مقام نمیرسد
مگر بعون الله تعالی و امیر المؤمنین ع فرمودند من قسیم الله هستم میانه بهشت و آتش و نباید و داخل نمی شود
داخلی مگر باذن و حد قسمت من و من فاروق اکبرم میانه حق و باطل و من امام برای اشخاصی که بعد از
منند و خبر میدهم از اشخاصی که قبل از من بودند و هیچ کس بر من متقدم نیست مگر احمد صلی الله علیه و آله
و من و او در یک راه مشی میکنیم مگر اینکه او در قرآن باسم خوانده شد یعنی قال عیسی بن مریم یأتی من بعدی اسمه احمد
و بتحقیق که من شش خصلت فضیلت از جانب خدا عطا کرده شده ام علم منایا یا فقیر زمان مردن
مردم را میدانم و بلایا را که میدانم که هر کس بچه بلائی مبتلا است و مبتلا خواهد شد و وصایای انبیاء ع
و فصل الخطاب یعنی کلمات فصیحه و حکم الله میانه مردم بحق و عدالت و خلائق حسنه هستند و من بر
که صاحب کرات هستم و دولت عالم یعنی با انبیاء گذشته بودم در باطن و با محمد بودم در ظاهر و در خبر است
که چندین مرتبه رجعت خواهد کرد در ظهور حضرت حجة الله و منم صاحب عصا و میسم که تفسیرش گذشت
و دابه با مردم در زمان ظهور صاحب العصر تکلم می کنند و با داغ بر پیشانی آنها میزند که اینست کافر و آنچه
در این است مؤمن و اینجا که در حال صاحب الله که گذشت که حجة الله هم مردم را بوجود آن داغ می شناسند

دانم الامام

و ائمه هدی علیهم السلام محسود مردمند که خدای عز و جل در قرآن ذکر کرده است و برید عجلی می گوید از ابا جعفر ع
سئوال کردم از قول الله عز و جل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الأمر منکم جواب این طور فرمودند ألم تر
إلی الذین أوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا
هؤلاء أهدی من الذین آمنوا سبیلا این حرفها را می گویند در خصوص ائمه ضلالت که مردم را
بسوی آتش میخوانند که اینها هدایتشان زیاد تر است از آل محمد ص از جهت راه هدایت
أولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا أم لهم نصیب من الملک یعنی در امامت
و خلافت فإذا لا یؤتون الناس نقیرا مائیم آن ناس که خداوند قصد کرده است و نقیر
آن نقطه ایست که در میانه هسته خرماست یعنی اگر ائمه ضلالت قدرت داشتند بقدر نقیری از خلافت
بما نمی دادند الحمد لله نتوانستند چه قدرت آنها در مقابل قدرة الله و مشیة الله چه میتوانستند بکنند جهاز و نتوانستند
أم یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله مائیم آن ناس که محسود واقع شده ایم بان مقامات
که خداوند بما داده است از امامت نه به تمام خلق فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة
و آتیناهم ملکا عظیما که خداوند میفرماید که از آنها انبیاء رسل و نبوت و امامت قرار دادیم یعنی چطور

اقرار می‌کنند بخلافت و امامت و در آل ابراهیم و انکار می‌کنند در آل محمد پس بعضی از ایشان ایمان آورده‌اند به او

و بعضی اعراض نموده‌اند و آتش جهنم برای ایشان کافی است اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ نَارًا کُلَّمَا

نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَیْرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَزِیزًا حَکِیمًا یعنی

اهل عامه و جماعت که منکر خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین و اولاد آن حضرت هستند البته خداوند قهار

ایشان را آتشی بیافکند هر زمان که پوست بدن ایشان سوخته و پاره شود پوست دیگر عوض آن ایجاد می‌کند در بدن ایشان

ایشان تا عذاب خداوند قهار را بچشند و جزای الم نمایند جهالت خود را چنانکه در دنیا منکر ولایت بودند

و ائمه علامات و آیات هستند داود جصاص می‌گوید از ابی عبد الله علیه السلام شنیدم می‌فرمود

و علامات و بالنجم هم یهتدون گفت نجم رسول الله است و علامات ائمه هدی علیهم السلام هستند

و دیگری از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم از قول الله عز و جل و علامات و بالنجم هم یهتدون فرمود ما علامات

هستیم و نجم رسول الله است و داود رقی می‌گوید از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم از قول خدای عز و جل

و ما تغنی النذر الآیات و النذر عن قوم لا یؤمنون فرمود آیات ائمه هستند و انذار ایشان انبیا می‌کنند

و حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند در قول خدای عز و جل کذبوا بآیاتنا کلها یعنی اوصیاء تمامشان را

تکذیب کردند و ابی حمزه از امام محمد باقر روایت می‌کند که گفتم پاشان فدایت شوم شیعه از شما

سؤال می‌کنند از تفسیر این آیه عم یتساءلون عن النبأ العظیم فرمود النبأ آیه در شأن

امیرالمؤمنین است

امیرالمؤمنین است که می‌فرمود نیست میان بندگان خداوند آیه که از من اکبر باشد و نبأ و چیزی

که از من اعظم باشد در میان آنچه خدا فرض و واجب کرده که مردم باید با ائمه علیهم السلام و رسول الله باشند

بُرَید بن معاویه عجلی می‌گوید سؤال کردم از ابو جعفر علیه السلام از قول الله عز و جل اتقوا الله و کونوا مع الصادقین

فرمود خداوند ما را قصد کرده است از صادقین و ابن ابی نصر می‌گوید از حضرت ابو الحسن امام رضا علیه السلام

پرسیدم از قول خداوند عز و جل یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین فرمودند صادقون

ائمه علیهم السلام هستند و صدیقون ایشانی هستند که تصدیق طاعت ایشان را فرض شمرده‌اند

و سعد بن طریف از امام ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود رسول الله فرمودند کسی که دوست دارد که حیاتش

شبیه حیات انبیاء باشد و بمیرد در مردن شبیه مرتبه شهداء و اگر در مساکن باشد در جنتی

که درختهایش خدای رحمن کاشته است البته باید دوست دارد علی را و دوست دارد ولی او را

و البته باید اقتدا نماید بائمه که بعد از علی بن ابی طالب است زیرا که ایشان عترت من هستند و از طینت

من خلق شده‌اند خدایا روزی کن بایشان فهم مرا و وای برای منکرین ایشان از امت من خدایا

از منکرین شفاعت مرا از ایشان ابو حمزه ثمالی روایت می‌کند که شنیدم از امام ابو جعفر علیه السلام

که گفت رسول الله فرمودند جبرئیل که خدای تبارک و تعالی فرمودند استکمال حجت من بر اشقیاء امت تو

برکسی است که ترک کند ولایت علی را و دشمنان او را دوست دارد و فضیلت او را انکار کند

و فضیلت اوصیائی را که بعد از اوست انکار نماید زیرا که فضل تو فضل ایشان است و طاعت تو

طاعت ایشان است و حق تو حق ایشان است و معصیت تو معصیت ایشان است و ایشان ائمه هدی

هستند بعد از تو و جاری شده بر ایشان روح تو و روح تو از روح است که از رب تو است و جاری

شده است در ایشان عترت تو هستند از طینت تو و گوشت و خون تو خلق شده‌اند و تحقیق

خدای عز و جل جاری کرده است در ایشان سنت تو را و سنت انبیائی که پیش از تو بودند و ایشان

خزینه داران علم من بعد از تو و حق است بر من بتحقیق من ایشان را اصطفاء نموده و نجیب قرار دادم

و ایشان را خالص نمودم و از ایشان خوشنودم و نجات یافته است کسی که ایشان را دوست دارد و دوست دارد

قبول نماید فضل ایشان را تسلیم کند و بتحقیق آورده است برای من جبرئیل اسماء ایشان را

و اسماء پدران ایشان و اسماء محبین ایشان و اسماء اشخاصی را که فضیلت ایشان را قبول دارد

و حارث جعفی از حضرت ابا جعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت رسول الله فرمودند کسی که خوشنودی می‌شود

که حیاتش مثل حیات من و موتش مثل موت من باشد و داخل شود بان بهشتی که خداوند

بمن وعده کرده است و تمسک کند بشاخه درختی که رب من بدست خود او را کاشته است

البته اوست

البته دوست بدارد علی بن ابی طالب علیه السلام را و اوصیاء او را بعد از او زیرا که ایشان شما را از در ضلالت

داخل نمیکنند و از باب هدایت خارج نمیکنند و با ایشان چیزی یاد ندهید زیرا که ایشان اعلم از شما

هستند و من سؤال کرده‌ام از پروردگار خودم که ایشان را جدا نکند از کتاب الله تا بمن وارد شوند در حوض کوثر

که اینطور و با هم هستند اینطور که دو انگشت خود را بهم چسبانده و پهنای آن حوض ما بین صنعاء یمن

تا ایله بصره است در کناران کاسه‌ها است از طلا و نقره بعدد ستاره‌های آسمان ایشان یعنی مؤمنین را

از آن سیراب نمایند و حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند روح و راحت و فلاح و عون و نجات و برکت

و کرامت و مغفرت و معافات و یسر و بشری و رضوان و قرب و رضوان و نصر و تمکین و رجاء

و محبت از خدای عز و جل است برای کسی است که دوست دارد علی را و اقتدا نماید بائمه و کند و از دشمنانش

برائت بجوید و تسلیم نماید فضیلت او را و فضیلت اوصیاء بعد از او را حق است برای من که ایشان را

داخل کنم در شفاعت خودم و حق است بر رب من تبارک و تعالی که قبول نماید شفاعت مرا در خصوص ایشان

زیرا که ایشان تابع من هستند و هرکس که تابع من شد از من است و ائمه هدی علیهم السلام اهل الذکر هستند

حضرت امام محمد باقر فرماید در قول الله عز و جل فاسئلوا اهل الذکر که رسول الله فرمودند که اهل الذکر من هستم

وائمه اهل ذکرند و عبدالرحمن بن کثیر می‌گوید گفتم بابی عبدالله فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون فرمودند
ذکر محمد است و ما اهل او هستیم که مسئولیم می‌گوید گفتم قول الله وانه لذکر لک ولقومک وسوف تسئلون
فرمود ما را خدا قصد کرده است و ما اهل ذکریم و مائیم مسئول شده‌ها و وشا از حضرت امام رضا علیه السلام
گفتم فدایت شوم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون فرمود ما اهل ذکر هستیم و ما مسئولیم گفتم شما مسئولید
و ما سائلیم گفتند بلی گفتم حق است بر ما که سئوال کنیم فرمود بلی گفتم حق است بر شما که جواب بدهید
فرمود نه اختیار با ما است اگر خواستیم جواب می‌دهیم و اگر خواستیم جواب نمی‌دهیم آیا نشنیده‌ئی قول الله
تبارک و تعالی هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب یعنی بملاحظه فهم سائل اگر مطالب غامضه
باشد که سائل قوه فهم و تعقل آن را ندارد و یا مقام مقتضی تقیه شد اختیار دارند جواب نمی‌دهند
و یا جواب اقناعی که الصحیح السکوت علیه بدهند زیرا که انبیاء و ائمه مامورند از جانب رب العزة
که با مردم باندازه فهم عقول آنها تکلم نمایند از این جهت که می‌بینیم در اخبار که از یک سئوال جوابهای
جوابهای متعدد و متفاوت داده‌اند که بعضی تنزیل آیه است و بعضی تاویل آن آیه شریفه
در بیان اینکه راسخین در علم ائمه هستند ابی بصیر از ابی عبدالله روایت می‌کند که فرمودند
مائیم راسخین در علم و مائیم تاویل کننده علوم که می‌دانیم و برید بن معویه عجلی هم از یکی از امام محمد باقر (ع)
و امام صادق (ع)

حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند در قول خدای عز و جل و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم
که رسول الله افضل راسخین در علم است تحقیق تعلیم کرده باو خدای عز و جل جمیع آن چیزهائی که باو نازل
نازل کرده است از تنزیل و تاویل و هیچ چیزی نیست که خداوند بر او نازل کرده است مگر تاویلش را باو
نیاموخته باشد و او و اوصیائش بعد از او تمام آنها را می‌دانند و اشخاصی که تاویلش را نمی‌دانند
وقتی که عالم بان با آنها جواب داد می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم بان آیات که تمامش از جانب خدا است
و قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد پس راسخون در علم اهل آنها را می‌دانند
در بیان اینکه ائمه اشخاصی هستند که خدا آنها را اصطفاء کرده و کتاب الله را با آنها ارث قرار داده
سالم از حضرت اباجعفر نقل می‌کند سئوال کردم از قول الله عز و جل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله فرمود سابق بالخیرات
امام است و مقتصد کسی است که عارف بامام باشد و ظالم بر نفس خودش کسی است که امام را
نمی‌شناسد و سلیمان بن خالد گوید از ابو عبدالله سئوال از قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فرمود شما چه معنی اراده می‌کنید از این اصطفاء گفتم ما می‌گوئیم از فاطمیین است
فرمود اینطور نیست که فهمیده‌اید داخل در تحت این آیه نیست کسی که اشاره بشمشیرش کند و مردم را
بضلالت دعوت نماید گفتم ظالم لنفسه کیست فرمود کسی که در خانه‌اش [illegible] بنشیند و حق امام را نشناسد

و مقتصد عارف بحق امام است و سابق بالخیرات امام است از حضرت ابی عبدالله در قول الله عز و جل
الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به عبارتست از ائمه علیهم السلام
بعد ائمه امام هر امام است از حضرت ابی عبدالله منقول است وقتی که این آیه نازل شد یوم ندعوا کل اناس
بامامهم مسلمانها گفتند یا رسول الله آیا تو امام تمام مردم نیستی فرمود من رسول الله هستم بتمام مخلوق مردم
ولکن زود است بعد از من ائمه‌ئی بیایند بتمام مردم از جانب خدا از اهل بیت من در میان مردم قائم
بامر شوند و مردم آنها را تکذیب می‌کنند و ظلم با آنها می‌کنند ائمه ظلم و ضلالت و کفر و شیعیان آنها
پس کسی که آنها را دوست دارد و تابع شود و تصدیق نماید او از من است و با من است و زود ملاقات
می‌کند مرا در قیامت و کسی که با آنها ظلم کند و تکذیب نماید او از من نیست و با من نیست و من
از او بری و بیزارم و حضرت ابی عبدالله منقول است که ائمه در کتاب الله عز و جل دو قسم امام است
خدای تبارک و تعالی می‌فرماید و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا نه بامر مردم که آنها مقدم میدارند
امر الله را بر امور خودشان و حکم الله را قبل از حکم خودشان و قال الله و جعلناهم ائمة یدعون الی النار
که آنها امر خودشان را مقدم بر امر الله و حکم خودشان پیش از حکم الله میدارند و بهوای نفس خود
اخذ می‌کنند خلاف آن احکامی که در کتاب الله عز و جل است و فرموده ان هذا القرآن یهدی
للتی

للتی هی اقوم که قرآن مردم را هدایت می‌کند بسوی امام و ائمه نعمت الله هستند که در کتاب الله ذکر شده است
و امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که قوم چه کاره‌اند که سنت رسول الله را تغییر دادند و تجاوز کردند
از وصیتش و نمی‌ترسند از این که عذاب بر آنها نازل شود بعد تلاوت کردند این آیه را الم
الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم بعد فرمود مائیم نعمة الله که خداوند
انعام کرده بر بندگانش و بسبب ما میرسد بفوز در روز قیامت تا تعلیم ما و قوله تعالی فبای آلاء
ربکما تکذبان به نبی و یا وصی او تکذبان که نازل شده در سوره الرحمن که آن آلاء و نعمت نبی و اوصیاء است
و ابو یوسف بزاز می‌گوید حضرت ابو عبدالله تلاوت کردند این آیه را و اذکروا آلاء الله فرمود
آیا می‌دانی که آلاء الله کدام است گفتم نه فرمود آن اعظم نعمتهای خدا است بر خلقش و آن ولایت ما است
و عبدالرحمن بن کثیر می‌گوید سئوال کردم از حضرت ابو عبدالله از الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا فرمود
خدا قصد کرده است تمام قریش را آنهائی که دشمنی با رسول الله کردند و آماده جنگش شدند و انکار
کردند وصیت وصیش را
در بیان عرض اعمال بندگان بر رسول الله و ائمه هدی علیهم السلام
حضرت ابو عبدالله فرمودند اعمال عباد بر رسول الله عرضه میدارند هر صبح و شام خواه ابرار باشند و یا فجار

پس حذر کنید و اینست قول الله عزّ وجلّ اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله بعد حضرت ساکت شد
و سکوت فرمود اشاره باین آیت است که ما هم عمل شما را می بینیم خجالت بکشید چنانکه همه روزه اعمال عباد را بحضرت
حجة الله عصر علیه السلام عرضه میدارند شاهد تفسیر سوره انا انزلناه است تا طلوع فجر را تمام عرضه میدارند
و سماعه از ابی عبدالله نقل می کند که شنیدم می فرمود چرا رسول الله را غمگین می کنید یک نفر گفت چه طور
ما رسول الله را محزون می کنیم فرمود آیا نمی دانید که اعمال شما را بر رسول الله اظهار میدارند پس وقتی که در
اعمال شما معصیتی دید غمگین می شود از این معصیت پس رسول الله را محزون نکنید و شاد و خوشحال نمائید
یعنی بجهت اعمال حسنه و قاسم بن محمد الزیات شخص صاحب تکلیف بوده در نزد امام رضا علیه السلام
می گوید گفتم بحضرت رضا خدا را بخوان در باره من و اهل بیتم فرمود آیا من اینکار را نمی کنم بعد می گوید
والله بدرستیکه اعمال شما را هر صبح عرضه میدارند در هر روز و شب می گوید این امر را عظیم شمردم پس
فرمود آیا قرآن نمی خوانید قال الله وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون و او والله
علی بن ابی طالب است و محمد بن مسلم سؤال کرد از ابی عبدالله از قول الله تعالی الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا که فرمود استقاموا بر ائمه واحداً بعد واحد که عدد آنها ۱۲ برآنها نازل می شوند و می گویند
نترسید و محزون نباشید و مژده میدهند بآنها بهشت را که خدا وعده داده است در قیامت [illegible]

[illegible]

والائمه معدن علم و شجرهٔ نبوت و مختلف الملائکه هستند امام زین العابدین علیه السلام می فرماید نباید مردم
ما را دشمن بدارند والله ما ئیم شجرهٔ نبوت و بیت رحمت و معدن علم و مختلف الملائکه یعنی ملائکه
بخانه ما ها تردد و رفت و آمد می نمایند و حالات و اعمال مردم را بما عرض می نمایند و امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند بدرستیکه ما اهل بیت شجرهٔ نبوت و موضع رسالت و معدن العلم و مختلف الملائکه و بیت الرحمة
و خثیمه می گوید حضرت ابو عبدالله بمن فرمود یا خثیمه ما ئیم شجرة النبوة و موضع الرسالة
و مفاتیح الحکمة و موضع العلم و بیت الرحمة و مختلف الملائکه و موضع سر الله و ما ئیم ودیعة الله
در میان بندگانش و ما ئیم حرم الله الاکبر و ما ئیم ذمة الله و عهد الله پس هر کس که بعهد ما وفا
کرد بعهد الله وفا کرده است و کسی که نقض عهد ما کند پس بتحقیق نقض عهد و ذمه خدا کرده است
والائمه هدی ورثه علمند که بعضی از آنها از بعضی میراث علم را ارث می برند حضرت صادق علیه السلام
فرمودند امیرالمؤمنین [illegible] عالم بودند و علم ارث برده می شود و هیچ هرگز عالمی نمی میرد مگر اینکه
باقی می ماند بعد از او کسی که میداند علم او را یا علمی که مشیت الله علاقه می گیرد عالم بودن او بعد از آنها اهل
از امام محمد باقر منقولست ان علمی که خدا نازل کرد بر آدم از روی زمین برداشته نشد و علم ارث
برده میشود و علی علیه السلام عالم این امت بوده بدرستیکه نمرده است از ما عالمی مگر اینکه برای خود
خلیفه کند [illegible] که علمش مثل علم علی بن ابی طالب است و یا بالعلوی که خدا می خواهد و ابو عبدالله

فرمودند بدرستیکه در علی علیه السلام سنت هزار پیغمبر از انبیاء آنها بود و علمی که با آدم نازل شد از زمین برداشته نشد
و هیچ عالمی نمرده است که علمش برود و علم ارث برده میشود بعد وصی بعد از او است ارث می برد علم را
و ابو جعفر علیه السلام فرمودند مردم می مکند تمام را و ادعا می کنند نهر عظیم را تمام دلیل است بر نعمت که ماده و منبع ندارد
و یا آبی است که در زمستان ظاهر میشود و در تابستان خشک میشود آب برف که بزمین فرو میرود و بیرون
می آید در سرما و در تابستان خشک میشود زیرا که ماده ندارد گفتند یابن رسول الله نهر عظیم کدام است
فرمود رسول الله و علمی که خدا باو عطا کرده بود بدرستیکه خدای عزّ وجلّ جمع کرد برای محمّد سنن پیغمبرها را
از آدم و همین طور تا محمد گفتند این سنن چه بوده فرمود علم انبیاء تمامه بدرستیکه رسول الله
تمام این علوم را قرار داد در نزد امیرالمؤمنین مردی گفت یابن رسول الله امیرالمؤمنین اعلم است
یا بعضی از انبیاء و ابو جعفر فرمود بشنوید این مرد چه می گوید بدرستیکه خدا برای هر کس گوشهای
کسی را که می خواهد من حدیث می کنم که خداوند عالم جمع کرد برای محمّد علم انبیاء را و رسول الله
همه آن علوم را در نزد امیرالمؤمنین قرار داد و این مرد سؤال می کند آیا او اعلم است و یا بعض پیغمبرها
و حارث بن مغیره می گوید شنیدم از ابی عبدالله که می گفت علمی که با آدم نازل شد برداشته نشد
و هیچ عالمی نمرده است مگر اینکه بتحقیق که علم خود را بارث داده است زمین بدون عالم باقی نمی ماند

باب در اینکه ائمه علیهم السلام وارث علم نبی و جمیع انبیاء و اوصیاء هستند که پیش از آنها بوده اند
حضرت امام رضا علیه السلام بعبدالله بن جندب نوشتند اما بعد بدرستیکه محمد امین الله بوده
در میان خلق پس زمانیکه قبض روح شد ما اهل بیت ورثه او هستیم و ما امناء الله هستیم در زمین
و در نزد ما است علم البلایا و المنایا و انساب عرب و مولد اسلام و ما البته می شناسیم مردم را وقتی که
می بینیم بحقیقت ایمان و حقیقت نفاق و بدرستیکه شیعیان ما بنام خود و پدرانشان نوشته
شده است اخذ کرده خدا بر ما و بر آنها میثاق و عهد را که هر جا ما وارد می شویم آنها هم وارد می شوند
و هر جا که داخل شدیم آنها هم داخل می شوند و در ملت اسلام غیر از ما و آنها کسی پایدار نیست و ما ئیم
نجبا و نجات دهنده و ما ئیم باقی مانده انبیاء ما و اولاد اوصیاء هستیم و ما مخصوص هستیم در کتاب الله
عزّ وجلّ و ما اولی الناس هستیم بکتاب الله و ما اولی الناس هستیم برسول الله و ما کسانی هستیم که خداوند
شریعت خود را برای ما دین قرار داده و در کتابش فرموده شرع لکم یا آل محمد من الدین ما وصی به نوحاً
بتحقیق خدا وصیت کرده ما را بآنچه که نوح را وصیت کرده و الذی اوحینا الیک یا محمد و ما وصینا به
ابراهیم و موسی و عیسی بتحقیق ما می دانیم علم آنها را و خدا در ما ودیعه گذاشته [illegible] آنها را و وارث
اولی العزم هستیم از رسل ان اقیموا الدین یا آل محمد و لا تتفرقوا فیه و کونوا علی جماعة کبر علی المشرکین

کسی که منکر شد بولایت علی علیه السلام ما تدعوهم الیه از ولایت علی ان الله یا محمد یهدی الیه من ینیب کبر
که بتو جواب بدهد در قبول کردن بولایت علی علیه السلام یعنی مشرکین بنا بنفاق در تدوین و جمع کردن قرآن
لفظ یا محمد و آل محمد در ولایت علی را ننوشتند زیرا که صریح بود در منقبت آل محمد و در مذمت قریش چنانکه
در همه جای کتاب الله ائمه هدی را با اسم و یا با لقب و اوصاف آنها نازل شده بود برداشتند
از این سبب است که اما جماد در اخبار بتاویل آن کلمات را ذکر میکنند که شیعیان بفهمند مراد خدا چه بوده
چنانکه محمد بن ادریس شافعی که یکی از فقهای چهارگانه اهل سنت و جماعت است میگوید دشمنان علی علیه السلام
بعداوت و دوستانش از ترس مدایح و نعوت امیرالمؤمنین را پنهان کردند با همه این کتابها و اخبارها نور
پر از اوصاف و مدایح علی بن ابیطالب علیه السلام ما بین دو شعر را انشاء میکند و ... شافعی نیز بیدی علی
رتبه الله و میگوید اگر محبت علی دلیل رافضی بودنست من اول رافضی هستم ... که در روی زمین بوده
تشنه را ترک کنند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرماید که رسول الله فرمودند اول وصی ... بیست هزار
هبة الله بن آدم است و هیچ پیغمبر وفات ننموده مگر اینکه وصی داشته و تمام انبیاء یکصد و بیست
بودند و پنج نفر از آنها اولوالعزم اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و بدرستیکه علی بن ابیطالب
بمنزله هبة الله بودند برای محمد و وارث علم انبیاء و اوصیاء و علم آنها که قبل بودند بوده
اما محمد وارث علم انبیاء و مرسلین که پیش از او بودند بوده و بقائمه عرش نوشته شده است
حمزه

حمزه اسد الله و اسد رسول الله و سید الشهداء آمده است و در هر طرف بالای عرش نوشته شده است علی علیه السلام
امیرالمؤمنین است و این حجت ما است بر کسی که انکار حق ما را بکند و میراث ما را منکر شود و برای آن کسی
که مانع است از تکلم کردن ما و ما امامیم بر یقین پس کدام حجت است که از این بلیغ تر باشد
و مفضل بن عمر میگوید حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود بدرستیکه سلیمان وارث داود بود و محمد وارث سلیمان شد
و ما وارث محمدیم و بتحقیق پیش ما است علم تورات و انجیل و زبور و تبیان آنچه در الواح موسی بود مفضل
میگوید گفتم اینست علم بدرستیکه اینست علوم فرمود نیست اینها آن علم بدرستیکه علم آن علمی است که حادث
میشود هر روز بعد از روز گذشته و هر ساعتی بعد از ساعتی یعنی ائمه خزان علم الله هستند و با آنها عطا میشود هر ساعتی
از علم آنچه در کائنات حادث میشود و واقع میگردد و عبدالله بن سنان میگوید سئوال کردم از ابی عبدالله علیه السلام
از قول الله عز و جل و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر زبور کدام است و ذکر چیست فرمود ذکر عند الله است
و زبور آن کتابی است که بر داود نازل شد و هر کتابی که نازل شده است او در نزد اهل علم است و ما اهل علم هستیم
و ابراهیم از پدرش نقل میکند که بابی الحسن اول گفتم فدایت شوم مرا خبر بده از نبی که وارث شد تمام
انبیاء را گفت بلی گفتم از آدم تا برسد بخودش گفت خدا هیچ پیغمبر را مبعوث نکرده است
مگر اینکه محمد اعلم از او است گفتم عیسی بن مریم مرده را زنده میکرد باذن خدا گفت راست گفتی

و سلیمان بن داود نطق مرغها میفهمید و هدهد رسول الله قادر بر این بود فرمود سلیمان بن داود
وقتی که هدهد را ندید گفت و شک کرد در امر او پس گفت مالی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین
وقتی که فاقد او شد و بر او غضب کرد گفت لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه او لیأتینی
بسلطان مبین و برای این غضب نمود که هدهد سلیمان را دلالت بر چشمه آب که در زیر زمین بوده
پس این مرغی بوده که باو عطاء شده بود علمی که بسلیمان عطاء نشده بود و حال آنکه باد و مور و جن
و انس و جن و شیاطین و مرده او طاعت او را قبول داشتند ولی جای آب را معرفت نداشت
که در زیر هوا است و هدهد میدانست و خدای عز و جل در کتابش میفرماید و لو ان قرانا سیرت به الجبال
او قطعت به الارض او کلم به الموتی و بتحقیق ما ارث بردیم این قرآن را که در او است علوم
چیزهائی که کوهها بسبب آن سیر کنند و شهرها و بلدان قطع مسافت میشود و مردها زنده میشوند
و ما معرفت داریم که در زیر هوا است و بدرستیکه در کتاب الله آیاتی هست که هیچ امری اراده نمیشود
مگر باذن خدا که گذشتگان آنها را نوشته اند که خداوند آنها را برای ما قرار داده در ام الکتاب
زیرا که خدا میفرماید و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین ثم قال ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا مائیم اشخاصی که خدای عز و جل ما را اصطفاء نموده و ما وارث قرار داده
این کتاب را که در او است تبیان هر شیء بعضی ائمه بیان کننده مجلدات ... قرار اند
پایان الائمه

در اینکه ائمه علیهم السلام در نزد آنها است کتابهائی که از جانب خدای عز و جل نازل شده است دائماً میدانند
آنها را به هر زبانی که بوده و عارف بلغات آنها هستند و مفضل بن عمر نقل میکند ما آمدیم بدر خانه ابی عبدالله علیه السلام
اذن میخواستیم که داخل شویم شنیدیم که حضرت متکلم بکلامیست که عربی نیست پس ما گمان کردیم که بلغت سریانیست
حضرت گریه میکرد ما هم گریه کردیم بجهت گریه ابوعبدالله علیه السلام پس غلامش خارج شد با اذن داد و داخل شدیم
گفتم اصلحک الله ما آمدیم اراده کردیم که اذن بدهی شنیدیم متکلم بکلامی هستی که عربی نبود و گمان کردیم که بزبان
سریانیست بعد شما گریه کردید ما هم گریه کردیم بجهت گریه شما فرمودند بلی ذکر میکردم الیاس نبی را و او از عباد انبیاء بنی اسرائیل
بود پس من میگفتم آن دعائی را که او در سجودش میخواند از زبان سریانی بعد پس و الله ما ندیدیم
قسی و نه جاثلیقی که لهجه ای افصح باشد از حضرت صادق علیه السلام بعد حضرت برای ما تفسیر کرد بزبان عربی
فرمود الیاس در سجودش میگفت ای الله آیا مرا عذاب میکنی و حال آنکه در هوای گرم برای رضای شما
تشنه ماندم آیا می بینم تو را که مرا عذاب بکنی و بتحقیق که روی خودم را خاک آلود میکردم برای عبادت تو بسجده
آیا می بینم تو را عذاب کننده و حال آنکه از معصیت اجتناب نمودم بخاطر تو آیا می بینم که عذاب میکنی بمن و حال
آنکه شبها را بیدار ماندم حضرت صادق علیه السلام فرمودند پس خدا باو وحی کرد که سرت را بلند کن بتحقیق من
تو را عذاب نخواهم کرد او در پس عرض کرد اگر بفرمائی که تو را عذاب نمیکنم بعد عذاب کردی چه طور میشود

آیات بنده تو بلقیسم و تورات تو ضعیفی است پس خدا وحی کرد با درس که سر ترا از سجده بلند کن زیرا که من
بتو عذاب نخواهم کرد وقتی که وعده کردم بوعده خود وفا میکنم. در بیان اینکه کسی تمام قرآن را جمع
نکرده است بغیر ائمه و اینها تمام قرآن را میدانند از جابر منقولست که شنیدم حضرت ابوجعفر ع فرمود هر
ادعا نکرده کسی از مردم که او تمام قرآن را جمع کرده است بالطوری که نازل شده است مگر کذابی و جمع
نکرده و حفظ ننموده قرآن را بالطوری که خدا نازل کرده است مگر علی بن ابیطالب و ائمه بعد از او
و محمد بن بحر میگوید شنیدم از ابوجعفر ع میفرمود بدرستی که از علم آن چیزهائی که خدا بما داده است تفسیر
قرآن و احکام اوست و علم تغییر زمان و حوادث اوست وقتی که خدا اراده کرد بقومی خیر را
بانها میشنواند و اگر خدا نشنواند بکسی که نمی شنود البته آن کس اعراض میکند بعد حضرت قدری
خودداری کرد و بعد فرمود اگر ما ظرفی پیدا میکنیم یعنی دلی که آنچه را ما میگوئیم بشنود و حفظ کند
و با محمد راحتی البته میگوئیم و خدا است یاری کننده و عبد الاعلی مولای آل سام نقل میکند
شنیدم از ابی عبدالله ع میگفت والله من میدانم کتاب الله را از اول تا آخر پس گویا در کف دست
منست و در آن کتاب است خبر آسمان و خبر زمین و خبر آنچه گذشته و خبر آنچه بعد از این واقع میشود
که خدای عزوجل فرموده در اوست تبیان هر شیء ع من گفتم از حضرت ابی عبدالله ع نقل میکند
که میفرمود قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک یعنی آصف بن برخیا
بسلیمان

سلیمان ع گفت من تخت بلقیس را از صبا بنزد تو می آورم پیش تو که شام باشد در یک چشم زدن
و حال آنکه در نزد او بعضی از علم الکتاب الهی بود دلیلش لفظ من است که برای تبعیض است چنانکه
امام ع میفرماید در نزد آصف از علم کتاب بمقطره بود نسبت بدریای محیط علم الهی عزوجل
راوی میگوید که حضرت ابوعبدالله ع انگشتان خود را از هم باز کرد و بسینه اش گذاشت بعد فرمود
والله در نزد ماست علم کتاب تماماً و برید بن معویه میگوید گفتم بابی جعفر ع قل کفی بالله شهیداً
بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب فرمود خدا ما را قصد کرده است و علی ع اول ما و افضل ما است
و خیر ما است بعد از نبی ص. در بیان اینکه در نزد ائمه علیهم السلام است از اسم الله الاعظم جابر از ابی جعفر ع
نقل میکند که میگفت بدرستی که اسم الله الاعظم هفتاد و سه حرف است و جز این نیست که در نزد آصف
یک حرف بود که با او تکلم کرد پس زمین پائین رفت که میانه او و میانه تخت بلقیس بود بعد زمین تا
بهم چسبید بعد از چشم بهم زدن تا اینکه گرفت تخت بلقیس را با دستش بعد زمین بحالت اولی برگشت
چنانکه تندتر بود از طرفة العین و در نزد ما است از اسم اعظم هفتاد و دو حرف و یک حرف نزد خدا است
که خدا اختیار کرده برای خودش در علم الغیب نزد اوست لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

حضرت صادق ع میفرماید بعیسی بن مریم دو حرف از اسم الله الاعظم که کار میکرد با آن دو حرف میکرد
و بموسی چهار حرف عطا شد و با براهیم هشت حرف عطا شد و بنوح پانزده حرف عطا شد و با آدم
بیست و پنج حرف عطا شد و خداوند تعالی تمام اینها را برای محمد ص جمع کرده بدرستی که اسم الله الاعظم
هفتاد و سه حرف است و عطا کرده بمحمد ص هفتاد و دو حرف و یک حرف از او در حجاب است یعنی آنچه محمد ص دارد
در نزد ائمه است چنانکه گذشت. در بیان اینکه در نزد ائمه علیهم السلام است آیات انبیاء صلی الله علیهم
حضرت ابوجعفر علیه السلام میفرماید عصای موسی در نزد آدم بوده رسید بشعیب و از او بموسی بن عمران
و آن عصا پیش ما است و عهد من با آن تا الان است که آن سبز است مثل آن هنگام که از درختش بریده
شده و آن حرف میزند هرگاه استنطاقش کنند و او را خدا آماده کرده است برای قائم ما ع او بجا می آورد
ان کارهائی را که موسی میکرد و آن میبلعد و میخورد چیزهائی که مردم بدروغ درست میکنند و آن یکجا میگردد
هر چیزی را که مأمور کنند بجهت که متوجه شود بکلها را جمع میکند میخورد و دو تا لبهایش باز میشود یکی
در زمین و لب بالائیش بسقف میرسد و میانه دو لبش چهل ذراع است جمع میکند آنچیزهائی را که بخیال
سحر آید حقیقت بلعد باز بانکش و ابوحمزه ثمالی میگوید از حضرت ابوعبدالله ع شنیدم که میگفت الواح
موسی پیش ما است و عصای موسی در نزد ما است و ما وارثه پیغمبرها هستیم و ابوجعفر علیه السلام فرمود
وقتی که قائم

وقتی که قائم در مکه قیام نمود و اراده کرد که متوجه کوفه بشود منادیش ندا میکند خبردار باشید هیچ کس با خودش
طعام و شراب برندارد و قائم ع با خودش سنگ موسی بن عمران را برمیدارد که بار یکشتر است
و هیچ منزلی نازل نمیشود مگر اینکه از آن سنگ چشمه ظاهر میشود و هر کس گرسنه است میخورد و سیر میگردد
و هر کس تشنه است میآشامد و سیراب میشود و این سنگ توشه اینها است تا نازل نجف بشوند که پشت کوفه است
[illegible] ابی جعفر فرمود ندا امیر المؤمنین ... بعد از نماز جمله تاریکی شب میگفت همهمه همهمه
و شب تاریکست خارج شده بسوی شما امامی که در بر او است پیراهن آدم و در دستش انگشتر سلیمان
و عصای موسی مترجم میگوید این همان پیراهن است که از آدم بیوسف رسید و از آن بائمه هدی ع در
نزد قائم علیه السلام است الآن و در خبر دیگر ابی عبدالله ع میفرماید وقتی که حضرت ابراهیم را خواستند با آتش
بیندازند پیراهنی را جبرئیل از بهشت آورد و ابراهیم علیه السلام پوشید که با او سرما و گرما ضرر نکرد و آن
پیراهن بعد به یعقوب رسید و بیوسف پوشانیدند چون یوسف او را از مصر بیرون آورد برای یعقوب در تابوت
که یعقوب بالبداهه صحیح گردد گفت انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون بعد بائمه رسید حضرت صادق بعد از این
گفت فرمود هر پیغمبری که ارث گذاشته علم و یا غیر او را بتحقیق رسیده است بآل محمد صلی الله علیه و آله
در بیان اینکه در نزد ائمه است سلاح و متاع رسول الله ص سعید سمان میگوید در نزد ابی عبدالله ع بودم

کرده محمد بن حکیم و چون شد دو نفر مرد از زیدیه گفتند بحضرت آیا میانه شما هست امام مفترض الطاعه
فرمود نه گفتند بحضرت صادق که اشخاص ثقه با ما خبر دادند از شما که تو فتوی میدهی و اقرار میکنی
و قائلی باو و اسم آنها را برای تو میگوئیم که فلان و فلان هستند و آنها اصحاب ورع و تشمیرند بعض آماده
تکذیب نکرده‌اند و آنها اشخاصی هستند که دروغ نمیگویند پس ابوعبدالله بغضب آمدند فرمودند من آنها را
باین امر نکرده بودم چون آن دو نفر آثار غضب را در روی حضرت مشاهده کردند خارج شده رفتند
پس حضرت بمن فرمود آیا میشناسی این دو نفر مرد را گفتم بلی اینها از اهل بازار هستند و از جماعت زیدیه اند
و اینها گمان میکنند که شمشیر رسول الله در پیش عبدالله بن حسن المثنی است پس فرمودند دروغ
میگویند خدا ایشان را لعنت کند و الله ندیده است شمشیر رسول الله را عبدالله بن حسن با دو چشم خودش و نه باپ
چشم از دو چشمش و پدرش هم ندیده است اللهم مگر دیده باشد در نزد علی بن الحسین علیهما السلام
و اگر اینها راست گو هستند چه علامت در قبضه شمشیر است و چه نشانه در موضع مضرب اوست و اگر راست
که در نزد من است شمشیر رسول الله و درع و زره و خود کلاه رسول الله هم اگر راست گو هستند چه علامت
در زره رسول الله است و پیراهن که در پیش من است بیرق رسول الله که با آن غلبه میکرد و در نزد من است الواح
و عصای موسی و خاتم سلیمان بن داود و پیش من است طشتی که موسی با آن تقرب میکرد قربانی نمود

در پیش من هست

و پیش من هست اسمی که رسول الله آنرا میانه مسلمانان و مشرکین میگذاشت تیر مشرکین بمسلمین نمیرسید
و بعد مثل آنکه در نزد من هست مثل آن چیزی که ملائکه آورده‌اند و مثل سلاح رسول الله در میانه ما اهل البیت
مثل مثل تابوت است در بنی اسرائیل که آن تابوت در در هر خانه که از بنی اسرائیل پیدا میشد
انها بنبوت عطاء کرده میشدند و هر کس که از ما سلاح رسول الله باو رسید باو امامت عطاء شده
و بتحقیق که پدرم سلاح و زره رسول الله را پوشید که زمین خط آن کشیده و من پوشیدم همان طور بود
و قائم ما کسی است وقتی که او را بپوشد میانه او پر کند ان شاء الله تعالی و حضرت ابوعبدالله میفرماید
وقتی که وفات رسول الله حضور رسید آورد عباس بن عبدالمطلب و امیرالمؤمنین را خواست بعباس فرمود
یا عم آیا اخذ میکنی میراث محمد را و دین او را ادا میکنی و هر کس که مال وعده کرده است منجز میکنی
و موعود له میدهی گفت یا رسول الله من پیرمردم و عیال زیاد دارم و مالم کم است و تو در سخاوت
مثل باد کثیر النفع هستی پس رسول الله قدری سر خود را پائین کرد ساکت شد بعد گفت یا عباس
آیا اخذ میکنی میراث محمد را که وعده‌هایش را قطع کنی و دینهای او را ادا نمائی گفت
پدر و مادرم فدای تو باد من پیر کثیر العیال قلیل المالم و بخشش تو مثل باد است فرمود اما من بزودی

میدهم بکسی که بحقش اخذ کند بعد فرمود یا علی ای برادر محمد آیا منجز میکنی وعده‌های محمد را
و دینهای او را میدهی تا ارث او را قبض کنی گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد انها بعهده من
و بذمه من است حضرت صادق فرمود پس پیغمبر بعلی نگاه کرد تا آنکه خاتم خود را از انگشتش کند
فرمود این انگشتر را با انگشت خود بکن در حیات من علی فرماید پس نگاه کردم بخاتم وقتی که انگشتم
کردم تمنا کردم که از جمیع ترکه رسول الله این انگشتر کفایت است بعد رسول الله بلال را خواند گفت
بیار برای من کلاه خود و زره و بیرق و پیراهن و ذوالفقار و سحاب و برد یمنی و ابرق
و قضیب و عصا حضرت امیرالمؤمنین فرمود تا آن ساعت او را ندیده بودم یعنی ابرق را
پس یک شقه برد آوردند که نورش چشمها را خیره میکرد پس آن از ابرقهای بهشت بود
فرمود یا علی جبرئیل این را برای من آورد و گفت یا محمد این را در حلقه زره قرار بده
و بجای منطقه کمربند قرار بده بعد رسول الله خواست دو جفت نعل عربی که یکی وصله شده و دیگری
وصله نشده و دو پیراهن که یکی در شب معراج در تن مبارکش بوده و دیگری در روزی که جنگ احد کرد
و سه عدد قلنسوه یکی کلاه سفری و یکی دیگر که در روز عید فطر و اضحی و جمعه میپوشید و ستم
که میپوشید با اصحابش مینشست بعد فرمود یا بلال بیار دو راس استر یعنی قاطر را

که شهباء

که شهباء و دلدل است و دو نفر شتر عضباء و قصوا در او دو راس اسب یکی ذوالجناح است
که در در مسجد بسته بودند برای حوائج رسول الله که هر مرد را برای حاجتی میفرستاد سوار شده میرفت برای
قضاء حاجت رسول الله و دیگری حیزوم و آن اسبی بود که جبرئیل در جنگ بدر سوار بوده و گفت اقدم
یا حیزوم همین قدر مدت را بر دارای حیزوم و یک راس خر که اسمش عفیر بوده فرمود یا علی اینها را
در زندگی من قبض کن پس ذکر کرده است امیرالمؤمنین اول چیزی که از حیوانات مرد خر عفیر
بود آن ساعتی که رسول الله قبض روح شد افسارش را پاره کرد رفت بطرف چاه بنی خطمه
که در قباء است خود را بان چاه انداخت و آنجا قبرش شد و از امیرالمؤمنین روایت شده
که آن حمار با رسول الله تکلم کرد گفت پدر و مادرم فدایت شود پدرم حدیث کرد از پدرش
از جدش از پدرش که آن با حضرت نوح در کشتی بود پس نوح بطرف او قایم شد و بر کفل او
دست کشید بعد فرمود خارج میشود از نسل این خر خری که سید انبیاء و خاتم آنها بان سوار
میشود پس حمد میکنم خدا را که مرا آن خر قرار داد که خاتم انبیاء بر من سوار شد
و ابوالحسن امام رضا علیه السلام گفت حضرت ابوجعفر فرمودند هیچ نیست بجز این نیست
که مثل سلاح میانه ما مثل تابوت است در بنی اسرائیل هر جا تابوت بود در آنجا ملک بود و در هر جا که سلاح باشد در میانه ما علم امام است

باب در بیان ذکر صحیفه و جفر و جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام که در نزد ائمه هدی علیهم السلام است
از ابو بصیر منقولست که گفت داخل شدم خدمت حضرت ابو عبد الله گفتم فدایت شوم می خواهم سؤال کنم از مسئله
اینجا کسی هست که کلام مرا بشنود حضرت پرده که میانه اتاق و حجره دیگر بود برداشت نگاه کرد بعد فرمود
یا ابا محمد سؤال کن از آنچه میخواهی گفتم فدایت شوم شیعه ها حدیث میکنند که رسول الله یاد داد علی را بابی را
که از آن هزار باب مفتوح میشد فرمود یا ابا محمد تعلیم کرد رسول الله علی را هزار باب که از هر بابی هزار باب گشوده میشد
میگوید گفتم و الله اینست علم پس سر را بزمین انداخت ساعتی فرمود این علم است و آن علم نیست مطلوب
بعد فرمود یا ابا محمد در نزد ما است جامعه و مردم نمیدانند که جامعه کدام است گفتم فدایت شوم جامعه چیست
فرمود صحیفه ایست که طولش هفتاد ذراع است بذراع رسول الله و املاش از دهن رسول الله است و خط علی است بدست راست
خودش نوشته است در اوست هر حلال و حرام و کل شیئی که مردم بآن محتاجند حتی ارش در خدشی و دست زد
گفت یا ابا محمد اذن میدهی گفتم فدایت شوم من ملک توام هر کاری که میخواهی بکن پس با دستش بمن فشار داد
گفت حتی ارش این یعنی دیه این خراش و گویا غضبناک بنظر آمد گفتم و الله اینست علم فرمود این علم است اما
آن علم نیست بعد ساعتی ساکت شد بعد فرمود پیش ما است جفر و مردم نمیدانند که جفر چیست گفتم جفر کدام است
گفت ظرفیست از پوست در اوست علم انبیاء و اوصیاء و علم علمائی که از بنی اسرائیل گذشتند گفتم اینست آن علم

گفت

گفت این علم است اما آن علم نیست بعد ساعتی ساکت شد بعد فرمود پیش ما است مصحف فاطمه و مردم نمیدانند
که مصحف فاطمه چیست گفتم کدام است مصحف فاطمه فرمود مصحفیست مثل قرآن شما سه مرتبه بیش را فرمود
و الله نیست در او از قرآن شما حرف واحد یعنی مطالبش غیر از مطالب قرآنی است که احکام الهی است گفتم این
و الله علم گفت این علم است لیکن آن علم نیست بعد ساعتی ساکت شد بعد فرمود پیش ما است ما کان و علم ما
هو کائن تا روز قیامت گفتم فدایت شوم اینست آن علم و الله گفت این علم است لیکن آن علم نیست گفتم
فدایت شوم پس آن علم کدام است گفت علم جزئیاتی که در شبانه روز حادث میشود که امر بعد از امر
و شیئی بعد از شیئی باشد تا روز قیامت یعنی علم رسانیدن بتمام جزئیات موجودات عالم امکان جزء
بجزء حدوثا و وقوعا لا یعزب عنه علم مثقال ذرة فی السموات و الارضین چنانکه خلاق متعال عالم است
فرقش اینست که در خدا علمش عین ذات اوست قبل از ایجاد و بعد از ایجاد فرق ندارد عالم بر غیر معلوم و علم
خدا چون عین ذات است قائم بخود و قیوم است و در ائمه قائم بغیر است که قیومیت الهی باشد و از جانب
خداست یا بتوسط روح القدس و یا بلا واسطه ملکی که الهامیت زیرا اینها مخزن علم الله و قلب ایشان محل مشیة الله است
و حماد بن عثمان میگوید شنیدم از حضرت ابی عبد الله که میگفت زنادقه ظاهر میشوند در سال یکصد و بیست و هشت
و این برای اینست که نظر میکردم در مصحف فاطمه که در آنجا نوشته شده بود گفتم مصحف فاطمه کدام است فرمودند
خدای تعالی وقتی که قبض کرد پیغمبر خود را بحضرت فاطمه عارض شد از وفات پیغمبر حزنی که غیر از خدا کسی نمیداند پس خدا عز و جل

پس خدا ملکی فرستاد که غم او را تسلی دهد و با ایشان گفتگو مینماید پس شکایت کرد این مطلب را با امیر المؤمنین ع
پس حضرت فرمودند وقتی که این امر را احساس کردی و صوت ملک را شنیدی خبر بده و حضرت فاطمه خبر داد
امیر المؤمنین پس مینوشت هرچه میشنید تا آن مکتوبات یک جلد مصحف گشت بعد ابو عبد الله فرمودند بدان
مصحف چیزی از حلال و حرام نیست و لیکن در اوست علم چیزهائی که بعد از این حادث و واقع میگردد
و حسین بن ابی العلاء میگوید شنیدم که ابو عبد الله میفرمودند در نزد من است جفر ابیض گفتم چه چیز در آنجا است
گفت زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه گمان ندارم که در آن
چیزی از قرآن نوشته شده باشد و در آن نوشته است محتاج الیه مردم که بما است و ما محتاج بکسی نیستیم
حتی در اوست جلده یعنی حد تازیانه زدن و نصف جلده و ربع جلده و ارش الخدش و پیش من است جفر احمر
گفتم چه چیز است در جفر احمر فرمود سلاح رسول الله و آن گشوده میشود برای ریختن خون که صاحب شمشیر آن را
باز میکند ... سلاح رسول ... شمشیر ذوالفقار را بکمر میبندد و با اعداء الله
جهاد میکند ... عبد الله بن ابی یعفور گفت اصلحک الله آیا اینها را میشناسند پسران حسن
یعنی پسران عبد الله بن حسن که محمد و ابراهیم که ادعای خلافت نمودند در زمان منصور دوانقی اما کشته شدند

فرمود ای والله

فرمودند ای والله چنانکه شب را میشناسند که شب است و روز را میشناسند که روز است لیکن حسد
و طلب دنیا ایشان را وادار کرده بانکار و اگر حق را بجویند طلب کنند هر آینه برای ایشان بهتر و خیر بود
و عبد الملک بن اعین بحضرت ابو عبد الله عرض کرد طائفه زیدیه و معتزله دور محمد بن عبد الله بن الحسن ع
گرفته اند آیا برای او سلطنتی هست فرمودند و الله در نزد من دو کتاب است در آنها است اسم هر پیغمبری و ملکی
که مالک زمین است نیست و الله محمد بن عبد الله در هیچ یکی از آنها و فضیل میگوید داخل شدم بابی عبد الله
فرمود یا فضیل آیا میدانی بچه چیز نگاه میکردم پیش از تو گفتم نه گفت نظر میکردم در کتاب فاطمه ع
که هیچ ملکی نیست از ملوک روی زمین مگر اینکه اسم او و پدرش در آنجا نوشته شده است و نیافتم
برای اولاد حسن در آنجا چیزی و ابو عبیده نقل میکند بعض از اصحاب ما سؤال کرد از حضرت ابی عبد الله
از جفر فرمود او پوستی است گاو که مملو است از علم و از جامعه پرسید فرمود آن صحیفه ایست که طولش
هفتاد ذرع است و پهنایش بقدر ران ادم است و سطر بسطر مثل ران شخص فالج است و در اوست
هر چیزی که مردم بآن محتاجند و هیچ قضیه نیست مگر اینکه او در آنجا نوشته شده است حتی ارش الخدش
و از مصحف فاطمه پرسید راوی میگوید حضرت قدری ساکت شد بعد فرمود شما بحث میکنید از آنچه
که اراده میکنید و یا اراده نمیکنید بدرستی که فاطمه مکث کرد در دنیا بعد از رسول الله هفتاد و پنج روز و حزن شدید
بر او داخل شد در مصیبت پدرش و جبرئیل می آمد نزد او و او را بر پدرش حسن تسلی میداد و نفس او را خوشنود میکرد

و او را خبر میداد از بدیها و ملکاتش و خبر میداد بحوادثی که بعد از او واقع میشود در ذریه‌اش و تمام اینها را می‌نوشت در مصحف

مصحف فاطمه علیها السلام در بیان اینکه علوم ائمه در شب جمعه زیاد میشود از ابی یحیی صنعانی منقولست که حضرت ابو عبدالله علیه السلام

فرمودند یا ابا یحیی بدرستیکه برای ما در شبهای جمعه شأنی است از شئون گفتم فدایت شوم این شئون کدام است فرمود اذن

داده میشود بارواح انبیاء مرده و ارواح اوصیاء مرده و بروح وصی زنده که در میانه شماهاست باسمان عروج

میکنند تا بعرش خدا میرسند هفت طواف بان میکنند و در نزد هر قائمه از قائمه‌های عرش دو رکعت نماز

میخوانند بعد رد میشوند با بدان خودشان که در آن بودند پس انبیاء و اوصیاء صبح میشوند که پر از سرور شده‌اند

و صبح میکند وصی که در میانه شماست که بتحقیق زیاد شده در علمش علوم کثیر زیاد و مفضل میگوید ابو عبدالله بمن فرمود

تا بان روز مرا بکنیه نمیخواند گفت یا ابا عبدالله گفتم لبیک گفت برای ما در شب جمعه سروری است گفتم

خدا سرور تو را زیاد کند کدام است آن سرور فرمود وقتی که شب جمعه میشود میرسد رسول الله بعرش و ائمه با او هستند و ما هم

با ایشان بعرش میرسیم پس ارواح ما با بدان ما بر نمیگردد مگر بعلم مستفاد و اگر اینطور نباشد علم ما تمام میشود

و صفوان بن یحیی میگوید شنیدم از حضرت ابوالحسن میگفت جعفر بن محمد میفرمود اگر علم ما زیاد نشود علم ما تمام میشود

و زراره میگوید شنیدم از ابی جعفر که میگفت اگر علم ما زیاد نشود البته علم ما نفاد می‌پذیرد گفتم زیاد میشود علمی که رسول

نمود فرمود وقتی که اینطور شد اول برسول الله عرضه میدارند بعد بائمه تا امر برسد برما و ابو عبدالله فرمود هیچ چیز از سوی خدا

خارج نمیشود مگر ابتدا برسول الله میشود بعد بامیر المؤمنین بعد یکی یکی بائمه که تا اینکه آخر ما اعلم از اول ما نباشد

در بیان اینکه

در بیان اینکه ائمه علیهم السلام آن جمیع علومی که از خدا بملائکه و انبیاء آمده و بهم عطا شده میدانند حضرت صادق علیه السلام فرمودند

که برای خدای تبارک و تعالی دو قسم از علوم است علمیست که ظاهر کرده است او را بملائکه و انبیاء و رسلش و آنچه بانها

اظهار کرده است پس بتحقیق ما انها را میدانیم و علمیست که استیثار و اختیار کرده او را برای خودش وقتی که بدا شود

برای خدا در شیئی نغیر که بخواهد که مقتضات آن علم را در عالم کون بمنصه ظهور بیاورد ما را بان عالم میکند و عرض

میشود بر ائمه که قبل از ما بوده‌اند ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل میکند که برای خدای تبارک و تعالی دو قسم از علم است علمیست

که در نزد خودش هست هیچکس از مخلوق بان اطلاع نداده است و یکقسم از علم است که او را بملائکه و رسلش داده است

و انعمی که بملائکه و رسلش عطا کرده است بتحقیق ان علم با منتهی شده و رسیده است و ضریس میگوید از حضرت

ابی جعفر شنیدم که میگفت بدرستیکه خدای عز و جل دو قسم از علم است علم مبذول و علم مکفوف و اما علم مبذول

پس بدرستیکه نیست چیزی که ملائکه و رسل او را میدانند مگر اینکه ما هم او را داریم و اما مکفوف پس آن علمیست که عند الله

عز و جل است در ام الکتاب وقتی که خارج شد نافذ میشود در علم الغیب است معمر بن خلاد میگوید سؤال کرد

مردی از اهل فارس آیا غیب را میدانید فرمود علم برای ما بسط میشود پس ما آنوقت عالم میشویم و از ما قبض میشود

پس نمیدانیم و گفت سر الله عز و جل او را بجبرئیل و جبرئیل او را بمحمد ص و محمد بهر که خدا میخواهد بسیار دیگر

که خدا میخواهد بان سر آگاه بشود و حمران بن اعین سؤال کرد از ابو جعفر ع از قول الله عز و جل بدیع

السموات والارض فرمود بدرستیکه خدای عز و جل ابتداع کرد جمیع اشیاء را بعلم خودش بدون مثالی که پیش از آن بوده باشد

پس آفرید آسمانها و زمینها را که پیش از آن آسمان و زمین نبوده آیا نشنیده‌ای قول الله تعالی را و کان عرشه علی الماء

پس بابی جعفر ع حمران گفت آیا دیده‌ای قول الله جل ذکره عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا پس ابو جعفر ع بحمران فرمودند

الا من ارتضی من رسول و محمد صلی الله علیه و آله از اشخاصی که خداوند راضی بود بعالم الغیب بودن او و اما قول الله تعالی

عالم الغیب پس بدرستیکه خدای عز و جل عالم است بچیزهائی که غایب است از خلق در اشیائی که مقدر کرده است

و او را قضا مینماید در علمش قبل از خلقتش و قبل از اینکه بملائکه بفهماند یا حمران این است علمی که موقوفست

در نزد خودش در او دست مشیت خدا پس او را بامضاء میرساند و ایجادش میکند وقتی که اراده کرد

و اگر اظهارش مصلحت موجودات نباشد امضاء نمیکند و در کتم عدم میماند و اما علمی که خدای عز و جل مقدر

کرده است امضاء و قضا مینماید پس او ان علمی است که برسول الله منتهی گشته بعد بما رسیده است بدانکه

ان اشیائیکه علم الله بدان علاقه گرفته از اول ایجاد تا آخر موجودات بر دو قسم است یکی را قضاء الله تعالی میگویند

که لوح محفوظ است بقلم اعلی نوشته تغییر و تبدیل بردار نیست و قضاء حتمی است و دیگری را قدر مینامند

که لوح محو و اثبات باشد و تغییر بردار است بسبب دعا و تصدق و غیر اینها یمحو الله ما یشاء و یثبت علوم

بشر تا بقدر الهی است و از آن تجاوز نمیکند و اما علومی که در لوح قضاء علم مکتوب است بشر نمیتواند او را

بفهمد مگر اینکه زمان وقوعش برسد که ایجادش نماید و همینطور و ایجاد در ابداء میگویند که ظاهر شد آنچه در مکمن غیب بود

نه اینست که بداء الله مثل بداء مخلوق باشد اول کاری بکند بعد ببیند که مصلحت نیست تغییر بدهد زیرا این صفت ناشی از جهل

بعاقبت

بعاقبت امور و ندانستن حکم و مصالح اشیاء است نسبت بان ذات که فعلی محال آورده است و تمام علماء عامه و جمعی

بداء که در اخبار وارد شده باین معنی معنی میکنند و این غلط است که لازم می‌آید اول نمیدانست بعد عالم شد بداء

حاصل گشت و ان فعل اول را تغییر داد مثل انسان و بشر و حال آنکه علم الله عز و جل عین ذات الله است

تغییر بردار نیست و علم الله قبل از ایجاد اشیاء و بعد از ایجاد تفاوت نمیکند لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات

و الارض و چنانکه این علم را البته باحکام عالم در نظام کل حکماء اشهر اعلم عنائی ازلی مینامند بر طبق اخباری

که از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده بلکه بداء بمعنی لغوی است که بمعنی ظاهر باشد یعنی اول امری از خلق غایب بود

بعد ظاهر شد چنانکه در این خبر و اخبار دیگر که از ائمه وارد شده صریحا بمعنی ظهور گرفته‌اند و تفصیل این مسئله

در باب علم الله تعالی که در شرح خطبه امیر المؤمنین در جزوه‌های پیشین ذکر کرده‌ام احتیاج باعاده و تکرار ندارد

و سدیر میگوید من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس ابو عبدالله ع بودیم ناگاه آن حضرت خارج شد

از خانه آمد بسوی ما در حالت غضب آلود چون در مجلسش نشست فرمود یا عجبا براقوامی که گمان میکنند

که ما علم الغیب داریم و نمیداند غیب را مگر خدای عز و جل بتحقیق من قصد کردم که فلانه کنیز را بزنم پس او از من

گریخت و نمیدانم در کدام اطاق از خانه است و سدیر میگوید پس زمانی که آنحضرت از مجلس بلند شد و رفت خانه

داخل شدم من و ابو بصیر و میسر گفتیم بایشان که خدا ما را فدای تو کند ما از شما شنیدیم که تو در امر کنیز چنین و چنان

فرمودید و ما میدانیم که شما عالم بعلم زیاد هستید و نسبت بعلم غیب نمیدهیم فرمود یا سدیر آیا قرآن

نخواندی گفتم بلی خوانده‌ام فرمود آیا یافته در آیاتی که خوانده از کتاب الله عز و جل این آیه را قال الذی عنده علم
من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک سدیر گوید گفتم فدایت شوم خوانده‌ام فرمود آیا شناخته آن
مرد که بود و آیا میدانی از علم الکتاب چه مقدار پیش آن بوده میگوید گفتم شما خبر بدهید گفت بقدر یک قطره
از آب که در دریای اخضر است این مقدار چه قدر میشود از علم الکتاب میگوید گفتم چه قدر کم است این علم
فرمود چه قدر زیاد است در وقتی که خدای عز و جل این علم را نسبت میدهد بعلمی که بتو خبر داده است یا سدیر آیا یافته
در قرائت قرآن آن علم را که خدای عز و جل بتو از آن خبر داده است یا سدیر آیا یافته در قرائت کتاب الله عز و جل این
نیز این آیه را قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب میگوید گفتم فدایت شوم خوانده‌ام
فرمود پس کسی که در نزد او است علم تمام کتاب الله فهیم‌تر است یا کسی که در نزد او است بعضی از علم الکتاب
گفتم نه بلکه کسی که در نزد او است کل علم الکتاب پس با دستش اشاره کرد بسینه‌اش و فرمود علم کتاب والله
تمامش پیش ما است و علم کتاب الله والله تماما در نزد ما است خود حضرت مکرر نمودند و عمار ساباطی میگوید
از حضرت ابوعبدالله ع سؤال کردم از امام که علم غیب را میداند فرمود نه لکن وقتی که اراده کرد بداند چیزی
را خداوند عالم او را اعلام میکند بآن چیز بدرستیکه انبیاء و ائمه علیهم السلام از جانب خدا مأمورند که با مردم تکلم نمایند
باندازه فهم و عقول آنها و در هر مجلسی که بودند در مجلس اشخاص بلید یا منافق و یا از عامه بودند و در مجلس خلوت اصحاب خاص بودند
که الظهور فرمودند

و حضرت ابوعبدالله

و حضرت ابوعبدالله ع فرمودند بدرستیکه امام ع هر وقت که خواست بداند میداند و نیز فرمودند وقتی که امام علیه السلام
اراده کرد بداند خداوند او را اعلام باین امر میکند بعد چون امام اصلا در شأن محمد متعلق الله است از همین
جهت در وقت اراده علم بآن چیز را خدا باو الهام میکند قال تعالی و ما تشاؤن الا ان یشاء الله
در بیان اینکه ائمه ع میدانند کدام وقت میمیرند و آنها نمیمیرند مگر با اختیار خودشان
از ابوبصیر منقولست که ابوعبدالله ع فرمودند هر امامی که نداند آنچه را که باو میرسد و آخر کارش بکجا می‌انجامد
پس این امام حجت خدا نیست بر خلقش و حضرت امام جعفر صادق از پدرش حضرت باقر علیه السلام
نقل میکند او در دیگری بحضرت علی بن الحسین ع آن شبی که وفات نمودند آب عرض کرد ای پدر آنرا بیاشامید
فرمود ای پسرک بدرستی که در این شب من قبض روح میشوم و آن شبی است که رسول الله در آن شب قبض روح شد
و حسن بن جهم میگوید گفتم بحضرت رضا ع امیر المؤمنین ع بتحقیق میشناخت قاتلش را و آن شبی را که در آن شب
کشته میشد و آن مکانی را که در آنجا کشته میشد و فرمایش خودش وقتی که مرغابیها صیحه میزدند فرمود صوائح
تتبعها نوائح یعنی اینها صیحه‌هائی هستند که نوحه کردن بر آنها تابع است و قول ام کلثوم اگر امشب
نماز را در خانه بخوانید و دیگری را امر کنی که با مردم نماز بخواند پس حضرت حرف او را قبول نکرد و زیاد شدن
خروجش بر بردن و داخل شد تشریف آنجا تر بدون سلاح و بتحقیق که میدانست که ابن ملجم قاتل ایشان است

با شمشیر این از آن مسائلی بوده که تعرض بآن جایز نبوده فرمود این بود ولیکن امیر المؤمنین علیه السلام
خبر داده شده بود که در آن شب امضاء کند آنچه را که خداوند تعالی عز و جل مقدر کرده نه بغیر چنانکه گذشت
این مطلب از قضایای حتمی خدای عز و جل بوده که انبیاء و ائمه علیهم السلام باختیار خودشان قبول کرده
در عالم میثاق سبقت نموده‌اند قال الله تعالی فاستبقوا الخیرات تا در حق مقرر تلقی کردند و از اسرار الله است
ما ها سر قدر را عالم نیستیم که برای چیست لا یعلمه الا الله و الراسخون فی العلم از این سبب بود بعد از ضربت
شمشیر ابن ملجم ملعون گفتند فزت برب الکعبه یعنی فائز بوصال شدم قسم برب کعبه و در خبر دیگر میفرماید
که پسر ابوطالب بمرگ شوقمندتر است از بچه که برای خوردن شیر به پستان مادرش که بحضور خدای عز و جل
رسیدن موقوفست بر ماندن این بدن و جام تا مادامی که تنفس در دنیا است وصول بآن مقام بکلی درست نمی‌آید

حافظ تو را از کنگره عرش میزنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه فتاده است
این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم
خوش آن دمی که بپرم از این سرای کهن بصد امید روم تا بر آستانه دوست

و حضرت
ابوعبدالله ع میفرماید خدای عز و جل نصرت را نازل کرد تا اینکه بحسین بن علی ع رسید حتی اینکه آنها بودند میانه زمین و آسمان پس
مخیر کرد میانه نصر و لقاء الله پس سید الشهداء ع اختیار کرد ملاقات خدای عز و جل را بر نصرت تا اینکه

و مفضل

و مفضل خدمت حضرت ابی عبدالله ع بود میگوید گفتم فدایت شوم خدا فرض میکند طاعت عبدی را بر سایر بندگانش
و خبر آسمان را باو اطلاع نمیدهد فرمود نه الله ارحم و اکرم و ارأف است به عبادش از اینکه فرض کند
طاعت بنده را بر سایر بندگانش بعد حاجت خود را پنهان کند از خبر آسمان و زمین را هر صبح و شام
و خبر دیگر کنایه از نقل میکند شنیدم از حضرت ابی جعفر ع میفرمود در حضور او بود جماعتی از اصحابش تعجب میکنم
از قومی که ما را دوست دارند و ما را ائمه خود قرار میدهند و وصف میکنند که طاعت ما بر آنها فرض است
مثل طاعت رسول الله ص بعد دلیل خودشان را می‌شکنند و خصم نفس خود میشوند از ضعف قلوبشان پس
حق ما را ناقص میگذارند و این را عیب میدانند بر کسی که خدا اعطاء کرده برا او برهان حق معرفت ما را
و انقیاد تسلیم دارند امر ما را یعنی ضعفاء شیعه عیب میدانند بر علماء و عقلاء ع آنهائی که معرفت درست بامام
دارند و میگویند اینها غالی هستند در حال اینکه آنها بمعرفت و حقانیت رسیده‌اند آیا می‌بینید بدرستی
که خدای تبارک و تعالی واجب کند طاعت اولیاء خود را بر بندگانش بعد پنهان میدارد از آنها اخبار
آسمانها و زمینها را و از آنها قطع میکند مواد علم را در حوادثی که بر عباد الله وارد میشود از آن چیزی
که قوام دین آنها بسته بآن چیز است پس حمران بن اعین عرض کرد فدایت شوم چه میفرمائی در کارها
که علی بن ابی طالب و حسن و حسین قیام نمودند از خروج و قیام آنها بدین الله عز و جل و آن مصیبتهائی
که بآنها رسید از کشته شدن طواغیت آنها را و غلبه بر حق آنها با ایشان تا کشته شدند و مغلوب گشتند

پس ابوجعفر علیه‌السلام فرمودند یا حمران بدرستی که خدای تبارک و تعالی بتحقیق مقدر کرده بود آنها را بر ایشان و قضاء
حتمی برای جاری شده و امضاء نموده بود بر سبیل اختیار ایشان بعد خدا این امور را اجرا نمود پس
بسبب تقدم علم از رسول الله با آنها قیام نمودند علی و حسن و حسین و بجهت علم صامت شد از ائمه امامی که
سکوت اختیار کرد و هر آینه آنها یا حمران در حالی که نازل شد بر آنها اموری که از خدا نازل گشته است
و غلبه کردن طاغوتها بر آنها سئوال میکردند از خدای عز و جل که از آنها این بلیه‌ها را بردارد و دور گرداند
میمودند بر خدا از طلب کردن ازاله این طاغوتها و ذهاب ملک و سلطنت آنها را البته خداوند
جواب میداد و دفع شر آنها را می‌کرد بعد انقضاء مدت این طاغوتها و فتق سلطنتهاشان سریعتر بود
از گردن بندی که منظم گسسته شده باشد بعد پاره گشته متفرق گردد یا حمران آنچه مصیبتها بآنها رسید
بسبب گناهی که بجا آورده باشند و نه عقوبة معصیتی بوده که بجا مخالفت کرده باشند و لیکن برای منزلتها
و کرامتهائی بود از خدا که اراده کرده بود که آنها بآن مقامات و کرامتها برسند پس نباید مذاهب
بر تو تنگ باشد یعنی باید امام را بربانیت شناخت نه بر بشریت که مشرکین و منافقین میگفتند
ما انتم الا بشر مثلنا انبیا را از شهر خود بیرون کردند آیا نمیخوانی در دعاء تو آمد سعید الشهداء که هست بسبب
این شهادت تو منوا بتو پیغمبر خطاء نموده که هیچ کس نداده بودن الهم از شکر قبول [illegible]
والحمد

در تحت قبه اش که عمارتست از قبر مطهر و گنبد حائرش تا بهر جا که گسترده شده و شفاء امراض در تربت مبارکش
و این جزاء دنیوی است برای شیعه اش تا چه برسد بشفاعت حضرتش در روز قیامت کبری [illegible]
در بیان اینکه خدای عز و جل عالم نگردانید پیغمبر خود را بعلمی مگر اینکه امر کرد که آن علم را بامیرالمؤمنین تعلیم کند
و امیرالمؤمنین شریک بود در علم حمران بن اعین نقل میکند از ابی عبدالله ع که فرمودند بدرستی
که جبرئیل برای رسول الله دو عدد انار آورد و یکی را خورد و آن دیگر را نصف کرد و نصف خودش خورد و آن
نصف دیگر را بعلی اطعام کرد بعد رسول الله فرمود یا اخی آیا میدانی که این دو عدد انار چه چیز بود
گفت نه فرمود اما اولی نبوت بود که تو را در آن نصیب نبود و اما دیگری علم بود که تو شریک منی در آن
پس من گفتم اصلحک الله چه طور شریک میشود علی با رسول الله در علم حضرت صادق ع فرمودند تعلیم نداد
خدا محمد را علمی مگر اینکه امر کرده بود که بعلی تعلیم نماید و نیز حضرت باقر ع فرمودند مثل این خبر او در آن
فرمودند والله نیاموخت رسول الله حرفی از آن علومی که خدای عز و جل باو آموخته بود مگر اینکه آن علوم را
پیغمبر بامیرالمؤمنین تعلیم داد و بعد آن علم بما رسید بعد دستش را بسینه اش گذاشت یعنی آن علوم در این صندوق سینه است
در بیان جهات علوم ائمه ع ابوالحسن اول امام موسی کاظم علیه السلام فرماید مبلغ علوم ما بر سه وجه است ماضی و
غابر و حادث فاما ماضی پس تفسیر است و اما غابر پس مزبور است در کتب و اما حادث علمی است که خدا در
دلها می‌اندازد و صدا میشنیم که بگوش ما میرسد و این افضل علوم ما است در حالتی که نبیی بعد از پیغمبر خاتم نیست
نقلب یا وحی میکند و صدا میشنیم که بگوش ما میخوانند و خود ملک را نمی‌بینیم یا الهام در
یعنی ما محدث هستیم که ملائکه از جانب خدا این علوم حوادث را بگوش ما میرسانند
خدا القلب یا مرا انداز د

و مفضل بن عمر میگوید بابی الحسن ع گفتم روایت میکنیم از ابی عبدالله ع که ایشان فرمودند که علم ما غابر است و مزبور
و نکت در قلوب و نقر در اسماع است پس فرمود اما غابر پس العلم است که از ما متقدم شده است و مزبور که پیش گفتیم
از علوم ما آینده و اما مزبور علومی است که بما در آید در آینده و اما نکت در قلوب الهام است و اما نقر در اسماع
پس امر ملائکه است که بگوش ما میرسد باب التفویض ابو اسحق نحوی میگوید داخل شدم بر ابی عبدالله ع
پس از ایشان شنیدم که میگفت بدرستی که خدای عز و جل ادب کرد پیغمبر خودش را بر محبتش پس فرمود
وانک لعلی خلق عظیم بعد تفویض کرد بحضرتش احکام را که فرمود و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا آنچه رسول الله شما را آورد اخذ کنید او را و از هر چیزی که شما را نهی کرد خود را از آن باز دارید و هر کسب نگوید
و خدای عز و جل فرمود من یطع الرسول فقد اطاع الله بعد حضرت صادق ع فرمودند تفویض
بعلی پس شما تسلیم شدید و مردم انکار نمودند پس قسم بخدا البته ما شما را دوست داریم که بگوئید وقتی
که ما میگوئیم و ساکت باشید وقتی که ما ساکتیم و ما میانه شما و خدای عز و جل هستیم که خداوند
برای کسی خیر قرار نداده در خلاف امر ما و زراره میگوید شنیدم از حضرت باقر و حضرت صادق ع
که میفرمودند خدای عز و جل تفویض کرد بر پیغمبرش امر خلقش را تا ببیند چگونه است اطاعت آنها بر او پس
بعد تلاوت کردند این آیه را ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و فضیل بن یسار میگوید
شنیدم از ابو عبدالله ع میگفت به بعضی اصحاب قیس ماصر بدرستی که خدای عز و جل ادب کرد پیغمبرش را
پس نیکو نمود

پس نیکو نمود ادبش را چون ادبش بکمال رسید فرمود وانک لعلی خلق عظیم پس تفویض کرد بایشان
امر دین و امت را تا بندگان خدا را سیاست کند و فرمود و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا
و بدرستی که رسول الله مسدد و موفق و مؤید بود بروح القدس که قدمش لغزش نمی‌کرد و خطاء نمی‌نمود
در چیزهای دیگر که سیاست خلق در آن بوده پس متادب بادب الله بوده بعد خدای عز و جل نماز را دو رکعت
دو رکعت فرض کرد تا ده رکعت پس اضافه کرد رسول الله بدو رکعت دو رکعت دیگر و بمغرب یک رکعت پس
تعادل پیدا کرد که ترک آنها جایز نیست مگر در سفر و یک رکعت مغرب را در سفر و حضر باقی گذاشت پس اجازه داد
خدای عز و جل اینها را برای رسول الله پس نماز فریضه هفده رکعت شد بعد رسول الله سنت گذاشت نوافل را
سی و چهار رکعت دو برابر فریضه پس خدا اجازه داد اینها را برای او پس نمازهای فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت گشت
و از آنها دو رکعت بعد از عشاء نشسته جای یک رکعت ایستاده محسوب است در مکان نماز وتر که نماز نافله شب است
و فرض نمود خدا در سال روزه ماه رمضان را و سنت کرد رسول الله روزه ماه شعبان و سه روز در هر ماه دو برابر فریضه
و خدا هم اجازه کرد و حرام کرد خدای عز و جل خمر را بعینها و حرام کرد رسول الله مسکر را از مشروبات و خدا اجازه داد
اینها را و عفو کرد رسول الله چیزهائی را و نهی کرد آنها را لیکن نهی حرام نکرد بلکه نهی کردن نهی عافه و کراهت که مکروه است
بعد رخصت داد پس اخذ برخصت واجب شد بر بندگان خدا مثل وجوب چیزهائی که اخذ میکردند بنهی خود
و عزیمه و رخصت نکرد رسول الله در چیزهائی که خلق را نهی میکرد نهی حرام و نه در امرهائی که امر کرده امر فرض لازم
و کثیر از مسکر از خمرها بآنانی تحریم نمود [illegible] کسی را رخصت نداد در شرب شی

و خدا رخصت نداد برای خاطر رسول الله برکسی که قصر نمایند آن دو رکعتی را که رسول الله منضم بود رکعت فریضه کرده بود
بلکه مسلمانی را الزام کرد بر آن الزام واجب که هیچ کس در خصوص نیست در ترکش مگر در سفر و جایز نیست برای
احدی که خود را رخصت بدهد مادام که رسول الله رخصت نکرده است پس موافق شد امر رسول الله با امر خدای
عزوجل و نهیش با نهی خدای عزوجل و واجب است بر بندگان که تسلیم نمایند امر رسول الله را مثل تسلیم
که برای خدای تبارک و تعالی می‌کنند و حضرت صادق ع فرمود که خدای تبارک و تعالی ادب کرد پیغمبر را
بآنطور که اراده کرده بود و ادب رسول الله منتهی شد بانتها تمه در خصوصش فرمود انک لعلی خلق عظیم
پس تفویض کرد باو امر دینشان را و فرمود و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا عنه
و بدرستی که خدای عزوجل فرض فرائض میراث کرد و برای جد قسمتی معین نکرد و رسول الله
برای جد شش یک قرار داد پس خدای جل ذکره اجازه و امضاء نمود برای خاطر رسول الله این است
قول الله عزوجل هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب و حضرت ابوجعفر ع فرمود وضع کرد
رسول الله دیه چشم و دیه نفس و حرام کرد نبیذ و هر مسکر را مردی بحضرت گفت وضع کرد رسول الله
بدون اینکه از جانب خدا چیزی بیاید فرمود بلی تا بداند کیست که اطاعت رسول الله می‌کند از کسی که
عصیان و مخالفت او می‌کند و عبدالله بن سلام از ابوعبدالله ع نقل میکند که فرمود والله تفویض نکرد
بکسی از خلقش مگر برسول الله و ائمه ع و خدای عزوجل فرمود انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم

بین الناس

بما اریک الله و این تفویض جاریست در خصوص اوصیاء آنحضرت و زید شحام می‌گوید که از حضرت ابی عبدالله ع
سؤال کردم از قول الله تعالی هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب فرمود خدا اعطاء کرد بسلیمان ع ملک
عظیم را بعد این آیه جاری شد در باره رسول الله پس برای پیغمبر جایز بود اینکه عطاء کند آنچه میخواست
بهر کس که میخواست و منع می‌کرد هر که را که میخواست و عطاء کرد برسول الله بهتر از آنچه بسلیمان اعطاء کرده بود
زیرا که فرمود ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا در بیان اینکه ائمه را باید بکدام اشخاص
تشبیه نمود و حمران بن اعین می‌گوید گفتم بابی جعفر ع مقام علماء یعنی ائمه تا چه اندازه است فرمودند مثل ذی القرنین
و صاحب سلیمان و صاحب موسی ع که محدث بودند باید بآنها تشبیه نمود که بنبوت قائل شدن برای ائمه جایز نیست
و حضرت ابوعبدالله ع فرمودند وقوف در باره ما در حلال و حرام است و اما النبوة پس جایز نیست در باره ما قائل شدن
و حارث بن مغیره می‌گوید بابی جعفر ع گفتم فرمود بدرستی که علی ع محدث بود گفتم ما بگوئیم که نبی بود راوی می‌گوید
حضرت دستش را اینطرف و آنطرف حرکت داد بعد فرمود مثل صاحب سلیمان و صاحب موسی و یا ذی القرنین
آیا بشما نرسیده خبر نبوی که فرمودند که در میانه شما است مثل ذی القرنین یعنی علی بن ابیطالب که مثل ذو القرنین
محدث بود نه نبی و برید بن معویه می‌گوید بابوجعفر و ابوعبدالله گفتم منزلت و رتبت شما بچه اندازه است
و بکه شبیه هستید از گذشتگان فرمود مثل صاحب موسی و ذو القرنین که محدث بودند نه پیغمبران

و سدیر می‌گوید گفتم بابی عبدالله ع پیش ما قومی هستند که عقیده آنها این است که شما خدائید آیه در این باب
از قرآن برای ما میخوانند و هو فی السماء اله و فی الارض اله پس فرمود یا سدیر گوشم و چشمم و مو
و بشره و گوشت و خون و موهای بدن من از اینجماعت بری است و آنها در دین من نیستند
و نه در دین آباء من والله خدا جمع نمی‌کند ما و آنها را در روز قیامت مگر اینکه خدا بآنها غضبناک است
می‌گوید گفتم در نزد ما قومیست گمان میکنند که شما رسولید در این خصوص با قرآن میخوانند
یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم فرمود یا سدیر سمع و بصر و شعر
و بشره و لحم و دم من از اینها بری است و خدا و رسولش هم از آنها بری هستند و اینها در دین من
نیستند و نه در دین آباء من والله خدا جمع نمی‌کند ما و آنها را در روز قیامت مگر اینکه بر آنها خشمناک است
می‌گوید گفتم پس شما در چه منزلت هستید فرمود ما خزان علم الله و ما مترجم امر الله و ما قوم معصوم
هستیم که خدای تبارک و تعالی مردم را امر بطاعت ما و نهی از معصیت ما کرده است ما ائمه حجت بالغه خدا
هستیم بر اشخاصی که در زیر آسمان و روی زمین هستند و محمد بن مسلم نقل میکند که شنیدم
از حضرت ابی عبدالله ع که میفرمود ائمه بمنزلت رسول الله هستند مگر اینکه آنها انبیاء نیستند
و حلال نیست برای آنها از زنهای عددی که برای رسول الله حلال بود و اما در غیر اینها پس ائمه ع
بمنزلت رسول الله هستند یعنی زیاده از چهار زن بعقد دائم برای غیر پیغمبر جایز نیست بخلاف رسول الله که برای او جایز بود

و در محدث

در محدث بودن ائمه ع محمد بن مسلم می‌گوید در نزد ابوعبدالله ع ذکر محدث شد فرمود محدث آنست صوت ملک را
می‌شنود و شخص او را نمی‌بیند پس گفتم فدایت شوم چگونه میداند که این کلام ملک است فرمود خدا باو عطاء
میکند سکینه و وقار را تا اینکه میداند که آن کلام ملک است در ذکر ارواحی که در ائمه علیهم السلام بوده
از جابر جعفی منقولست که حضرت ابوعبدالله ع فرمود یا جابر بدرستی که خدای تبارک و تعالی خلق را سه گونه آفرید
بمثل قول الله عزوجل و کنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
و السابقون السابقون اولئک المقربون پس سابقون رسل الله و خاصة الله هستند از خلقش
و خدا در آنها پنج روح قرار داده و آنها را مؤید بروح القدس نموده بسبب این اشیاء را می‌شناسند و آنها را مؤید
کرده بروح ایمان و بسبب این از خدای عزوجل میترسند و آنها را مؤید بروح القوة نموده و بسبب این قادر در عبادت خدا
و مؤید کرده آنها را بروح شهوت و بسبب این مایل هستند بطاعت خدای عزوجل و مکروه میدارند معصیت او را
و آنها را مؤید کرده بروح مدرج و بسبب این روح مردم میروند و می‌آیند و قرار داده در مؤمنین که اصحاب میمنه باشند
چهار روح روح ایمان از خدا میترسند و در آنها قرار داده روح قوت که بسبب قدرت بطاعت الله دارند و قرار داده
در آنها روح شهوت و بجهت آن اشتها دارند بطاعة الله و قرار داده در آنها روح مدرج و بسبب آن میروند و می‌آیند
و اما آنکه در کفار و مشرکین و منافقین غیر از روح ایمان سه روح است از جهت اصحاب شمال هستند و این سه روح در تمام حیوانات هست
[illegible]
اسم آنست که حکماء اسم آنها را قوه نامیه و حیوانیه و نفس نباتیه گویند [illegible]
سعدی: به نطق آدمی بهتر است از دواب / دواب از تو به گر نگوئی صواب

ابنیاء
جابر می‌گوید سؤال کردم از ابوجعفر ع از علم عالم فرمودند یا جابر در انبیاء و اوصیاء پنج روح است روح القدس و روح ایمان
و روح حیاة و روح القوة و روح الشهوة پس به سبب روح القدس یا جابر شناختند از عرش تا زیر ثری بعد فرمود
یا جابر این چهار روح را آفات شب و روز می‌رسد مگر روح القدس که آن لهو و لعب ندارد
و مفضل بن عمر از ابی عبدالله سؤال کرد از علم امام از چیزهایی که در اقطار زمین حادث می‌شود در صورتی که امام ع
در خانه‌اش نشسته و پرده‌ها را انداخته فرمود یا مفضل بدان که خدای تبارک و تعالی قرار داد در پیغمبر پنج روح را
روح حیوة که به سبب آن حرکت می‌کند و روح القوه که به سبب آن مجاهده می‌نماید و روح الشهوت که به سبب آن می‌خورد
و می‌آشامد و با زنها نزدیکی می‌کند از حلال و روح ایمان پس به سبب آن ایمان به خدا آورد و عدالت نمود
و روح القدس به سبب آن به نبوت رسید و وقتی که پیغمبر قبض روح شد روح القدس منتقل شد به امام و روح القدس
نمی‌خوابد و غفلت ندارد و لهو و لعب مشغول نمی‌شود و بازی نمی‌کند و چهار روح دیگر می‌خوابد و غفلت می‌نماید و بازی
می‌کند و به لهو مشغول می‌شود و به سبب روح القدس اشیاء که از ما دیده می‌شود و ابی بصیر می‌گوید سؤال کردم
در حضرت ابوعبدالله از قول الله تبارک و تعالی و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب
ولا الایمان فرمود خلقیست از خلق خدای عز و جل اعظم از جبرئیل و میکائیل است با رسول الله بود و خبر
می‌داد او را و مسدد میداشت و آن روح با ائمه است بعد از رسول الله و ابوبصیر می‌گوید از ابی عبدالله سؤال
کردم از قول الله عز و جل یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی فرمود خلقیست بزرگتر از جبرئیل و میکائیل
و با رسول الله بود و او با ائمه است و او از عالم ملکوت است و نیز ابوبصیر از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه پرسیدند
که فرمود

کرد فرمود خلقیست اعظم از جبرئیل و میکائیل نبود با هیچ کس از گذشتگان مگر با محمد ص و او با ائمه است
که ایشان را تسدید می‌کنند و چنین نیست که هر کس او را طلبد و بیابد و ابوحمزه می‌گوید از حضرت اباعبدالله
پرسیدم از علم آیا او علمیست که عالم یاد می‌گیرد از دهنهای مردم و یا در کتابیست که در نزد شما است
می‌خوانید و می‌دانید فرمود امر اعظم از اینست و ثابت است آیا نشنیده قول الله عز و جل و کذلک
اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان بعد فرمود چه چیز می‌گویند اصحاب شما
در این آیه آیا اقرار دارند که پیغمبر در حالتی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست گفتم نمی‌دانم
فدایت شوم چه می‌گویند فرمود بلی بتحقیق در حالی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چه چیز است
تا هنگامی که مبعوث کرد خدای عز و جل روحی را که در کتاب ذکر کرده است پس زمانی که وحی فرستاد
بایشان به سبب وحی دانست علم و فهم را و آن روحیست که خدای عز و جل عطا می‌کند به کسی که می‌خواهد
پس زمانی که عطا کرد به او میدهد فهم علوم را در میان اینکه امام می‌داند جمیع علوم را اگر در نزد امام قبلی در کوبند
بعض اصحاب ابی عبدالله از ایشان پرسید کدام وقت می‌داند امام آخر آنچه را که در پیش امام اول بوده
فرمود در آخر دقیقه که از روح پیش باقیست و علی بن رزاره و جماعتی که با او بودند می‌گویند شنیدیم
از ابی عبدالله که می‌فرمود می‌داند امامی که بعد از او است علم او را که پیش از او بود در آخر دقیقه که از روح باقیست
از حضرت صادق ع پرسیدند امام ها متشرا کی می‌فهمد امر با او فهم می‌شود فرمود در آخر دقیقه از حیوة اولی

در بیان امانت بودن امام و عهد او از خدا عز و جل بریدة عجلی می‌گوید سؤال کردم از ابوجعفر ع از قول خدای
عز و جل ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل فرمود
ما ها را قصد کرده است که اداء کند امام اول با امام بعد از خودش کتب و علم و سلاح و فرمود که حکم کرد
میان مردم باید حکم کنند بعد آنچه که در دست شما است بعد فرمود خدا به مردم یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ما را قصد کرده خدا بالخصوص امر کرده تمام مؤمنین را تا روز قیامت
به اطاعت ما فان خفتم تنازعا فی امر فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم این طور نازل شده است
و چه طور امر می‌کند خدای عز و جل مؤمنین را به اطاعت و الیاس امر و رخصت می‌کند در منازعت ایشان
این جز این نیست این گفته شده مأمورین که با ایشان گفته شده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
... از قول الله ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
... سؤال کردم از ابی عبدالله ع ... می‌فرماید
فرمود خدا امر کرده امام اول را اینکه بدهد به امامی بعد از او است هر چیزی که در نزد او است و ابوعبدالله می‌فرماید
هیچ عالمی نمی‌رود یعنی امام تا اینکه خدا به او فرموده و یاد داده که به کی باید وصیت کند یعنی از او امام باید بشود
و عمرو بن اشعث می‌گوید شنیدم از ابی عبدالله ع می‌فرمود آیا گمان می‌کنند که موصی از ما وصیت می‌کند به هر که اراده
دارد نه والله چنین نیست و لکن از خدا و رسولش عهد است برای مردی پس از آن مرد تا امر برسد به صاحبش
و ابابصیر می‌گوید در پیش ابی عبدالله بودم پس ذکر اوصیاء شد و من اسماعیل را ذکر کردم پس فرمود نه والله
یا ابا محمد این باختیار ما نیست و این نیست مگر از جانب خدای عز و جل که نازل می‌شود در خصوص یکی بعد از یکی

در بیان اینکه ائمه هیچ کاری نمی‌کنند مگر به عهدی از خدای عز و جل و از امر خدا تجاوز نمی‌کنند حضرت ابوعبدالله ع
فرمود وصیت نازل شد از آسمان بر محمد صلی الله علیه و آله کتابی که نازل نشد بر محمد ص کتاب مختوم
سربمهر مگر وصیت پس جبرئیل گفت یا محمد ص این وصیت تو است برامت تو در نزد اهل بیت تو باید
باشد پس رسول الله گفت کدام اهل بیت من یا جبرئیل گفت نجیب و پسندیده خدا از اهل بیت تو
و ذریه او تا از تو وارث برند علم نبوت را چنانکه ابراهیم وارث داد و میراث تو با علی است
و ذریه تو از صلب علی است پس فرمود بر آن وصیت خواتیم بود و حضرت صادق ع فرمود باز کرد علی ع
خاتم اول را و امضاء نمود و بجا آورد آنچه که در آن بود بعد باز کرد حسن ع خاتم دوم را و امضاء کرد آنچه را
که بآن مأمور بود در آن وصیت نامه چون حسن ع وفات نمود باز کرد حسین ع خاتم سیم را پس
یافت در آن وصیت نامه این را که قتال کن و بکش و کشته شو و خارج شو با جماعتی برای شهادت
که ایشان شهید نمی‌شوند مگر با تو حضرت صادق ع فرمود حسین ع بجا آورد آنچه نوشته شده بود و چون
قبض روحش شد داد آن وصیت را به علی بن حسین قبل از شهادتش پس آن حضرت باز کرد خاتم
چهارم را پس یافت در وصیت که صمت و سکوت اختیار کن و تکلم مکن در مطلبی که حجب علم است
چون وفات کرد گذشت وصیت را داد به محمد بن علی پس خاتم پنجم را گشود و در آن
یافت که کتاب الله را تفسیر کن و پدرت را تصدیق کن و پسرت را وارث قرار بده و با امت نیکوکاری کن
و قیام نما بحق خدای عز و جل یعنی علوم توحید و احکام شریعت جدت را در میان مردم اظهار بدار و حق را بگو
در خوف و امن و نترس مگر از خدا و این کارها را اگر کرد بعد داد وصیت را الیکم که بعد از دیگر امام است

ومعاذ بن کثیر که راوی این خبر است می‌گوید گفتم فدایت شوم پس تو او دستی می‌گوید حضرت ابوعبدالله ع
فرمود چه شده برای این مکرمتیکه تو بردی یا معاذ پس روایت کنی برای من می‌گوید گفتم از خداوند
مسئلت می‌نمایم چنان خدائی که بتو رزق داده است این منزلت و مقام را از آباء تو اینکه
روزی کند بتو از عقبت مثل این منزلت را قبل از مرگت فرمود خدا این کار را کرده یا معاذ می‌گوید
گفتم آن کیست فدایت شوم و اشاره کرد بادستش بعبد صالح که آن خوابیده بود یعنی بامام
موسی کاظم که لقبش عبد صالح است و شیعیان از باب تقیه در نقل اخبار می‌گفتند عبد صالح
فرموده و یا بلفظ عالم می‌گفتند که این جماعت ندانند که اینها از امام روایت می‌کنند
در اخبار هر جا عبد صالح و یا امام عالم و یا ابوالحسن اول ذکر شود مراد حضرت موسی کاظم است
والبعد بهم می‌فرماید خدای عز و جل نازل کرد بر نبیش کتابی قبل از وفاتش و فرمود یا محمد این وصیت
تو است بر شخص نجیب از اهل تو پیغمبر گفت یا جبرئیل نجیب کیست از اهل من پس گفت
علی بن ابی طالب و اولاد او و در آن کتاب خاتمهائی بود از طلا پس آن کتاب را پیغمبر داد بعلی ع
امیرالمؤمنین و امر کرد او را که یک خاتمی باز کند و عمل کند آنچه را که در او نوشته شده است
پس گشود امیرالمؤمنین خاتمی را و عمل نمود آنچه در آنجا بود بعد آن کتاب را داد بحسن ع پس باز کرد
خاتمی را و عمل نمود آنچه در آن بود و بعد داد بحسین ع پس یافت در آن کتاب که خارج شو با قومی بسوی شهادت

لشهادت

شهادت برای ایشان نیست مگر با تو و نفس خود را بفروش بخدای عز و جل پس بجا آورد آنچه در آنجا بود و عمل کرد
بعد آن کتاب را بعلی بن حسین داد پس یک خاتمی را گشود و در آنجا یافت که ساکت باش و سکوت اختیار کن
و در منزل خود بنشین و عبادت رب خود بجا آر تا یقین بیاید که عبارت است از موت پس بجا آورد
بعد داد به پسرش محمد بن علی ع پس گشود یک خاتم را دید در آنجا مردم حدیث و فتوی بده با ایشان و نترس
مگر از خدای عز و جل زیرا که هیچ کس راه بر ضرر تو ندارد یعنی چون حضرت باقر در اواخر سلطنت بنی امیه و اوایل
سلطنت بنی عباس بوده که بنی امیه ضعیف و سلطنت بنی عباس هم هنوز قوام درست نداشت از این جهت از آن
بزرگوار و حضرت صادق علیهما السلام این همه نشر علوم و اجرای احکام الهیه شد که کتب اربعمأة از ایشان از اصحاب ایشان
روایت کرده و تدوین نمودند و بعد آن کتاب را حضرت باقر ع داد به پسرش جعفر پس دید در آنجا نوشته شده است
حدیث کن بمردم و فتوی بده و نشر کن علوم اهل بیت خود را و آباء صالحین خود را تصدیق کن نیز که مردم
بدانند اینها هم امام و وصی پیغمبر بودند چه از ترس بنی امیه اکثر مردم امامت و وصایت اینها را نمی‌دانستند
و نترس از غیر خدای عز و جل و تو در حرز و امان الهی هستی پس امر را بعمل آورد بعد داد آن کتاب را
به پسرش موسی ع که بعد از خودش وصی امام بود بعد اینطور ائمه ع رفتار نمودند تا قیام مهدی صلی الله علیه و آبائه
و عیسی بن مستفاد ابی موسی ضریر نقل کند می‌گوید حدیث کرد برای من موسی بن جعفر ع گفت گفتم بابی عبدالله
آیا نبود کاتب وصیت امیرالمؤمنین ع و رسول الله املاء کرد باو این وصیت را و جبرئیل و ملائکه مقربین

شاهد بودند راوی می‌گوید حضرت صادق ع فوری سکوت نمود بعد فرمود یا ابا الحسن
بتحقیق بود بطوری که گفتی ولیکن وقتی که بر رسول الله امر خدا نازل شد وصیت نازل شد
از جانب خدا که کتاب مسجل بود او را جبرئیل آورد با امناء الله تبارک و تعالی از ملائکه
پس جبرئیل گفت یا محمد ص امر کن بخارج شدن اشخاصی که در حضور تو است مگر وصی تو
که این کتاب را از ما قبض کند که ما شاهد باشیم بدادن تو این وصیت را باو و ضامنش
وصیت باشی یعنی علی ع پس پیغمبر امر کرد بخارج شدن مردم از خانه غیر از علی علیه السلام و فاطمه زهراء سلام الله علیها
در مابین پرده و در بود و جبرئیل گفت یا محمد ص پروردگار تو بتو سلام می‌رساند و می‌فرماید این کتاب
که من عهد کردم او را بتو و شرط نمودم بتو و خودم بآن شاهد هستم و ملائکه هم بآن شهادت دادند که بتو رسید
و کفایت میکنم من برای شهادت حضرت صادق ع گفت پس بندهای مفاصل پیغمبر بلرزه آمد
گفت یا جبرئیل رب من سلام است و از اوست سلام و برای او بر می‌گردد سلام خدای عز و جل راست گفته
و احسان نموده کتاب را بیار جبرئیل کتاب را داد به پیغمبر و امر کرد که بده بامیرالمؤمنین و پیغمبر فرمود
یا علی بخوان و امیرالمؤمنین آن کتاب را حرف بحرف خواند و فرمود یا علی این عهد پروردگار
من تبارک و تعالی است بر من و شرط اوست بمن و امانت اوست و بتحقیق من تبلیغ کردم و نصیحت نمودم
و احکام خدا را اداء نمودم بمردم رساندم پس علی ع گفت من شهادت میدهم برای تو پدر و مادرم فدای تو باد
با بلاغ و نصیحت و تصدیق می‌کنم آنچه را که گفتی و برای تو شهادت میدهد گوش و چشم و گوشت و خون من

بلی جبرئیل

پس جبرئیل گفت من هم برای شما شاهدم پس رسول الله گفت یا علی اخذ کردی وصیت مرا و
شناختی مطالب او را و من برای خدا ضامن و بر عهده منست وفاء بضمانت بآن مسائلی که در آن است
پس علی ع گفت پدر و مادرم فدای تو باد بر عهده منست ضمانت این کتاب و بر خداست عون
من و توفیق دادنش براداء آنچه در آن کتابست و رسول الله گفت یا علی من اراده دارم که شهادت
برای تو بدهم که وفا کردی بمکتوبات آن کتاب در روز قیامت و علی گفت بلی شهادت بده
پس نبی ص فرمود بدرستیکه جبرئیل و میکائیل میان من و تو هستند و الان حاضرند با ایشان ملائکه‌های
مقربین تا اینکه ایشان را شاهد بگیرم برای تو و علی ع گفت بلی البته شاهد باشند پدر و مادرم فدای تو باد
اینها شاهد بگیر پس پیغمبر اینها را شاهد گرفت و بود از مطالبی که پیغمبر بعلی شرط کرد با امر جبرئیل در او امر خدا
خدای عز و جل اینکه بعلی فرمود یا علی وفا کن بچیزی که در آن کتابست از موالات کسی که خدا را دوست دارد
و رسولش را و برائت جستن از اینها و صبر
و برائت بجوی و دشمنی کن با کسیکه عدو خدا و رسولست و برائت جستن از اینها و صبر
کردن تو است بر کظم غیظ و رفتن حقت و غصب نمودن حق تو و غصب کردن خمس تو
و هتک حرمت تو نمودن پس علی گفت بلی یا رسول الله پس گفت امیرالمؤمنین قسم بکسیکه دانه را
شکافت و خلق را خلق نمود البته بتحقیق شنیدم که جبرئیل گفت به پیغمبر یا محمد ص بشناسان بعلی ع

که حرمت تو را هتک می‌کنند که آن حرمت خدا و رسول است و لعنهم الله تعالی که ریش تو را
رنگین می‌کنند از خون سرت که خون تازه باشد و امیرالمؤمنین می‌گوید پس
نعره بلند کشیدم وقتی که این کلمه را شنیدم از جبرئیل امین تا افتادم برو بر زمین و گفتم
بلی قبول کردم و راضی شدم اگر چه حرمتم برود و سنتم معطل بماند و پاره پاره
شود کتاب الله و دیوار کعبه را بشکنند و رنگین شود ریشم از خون تازه سرم صبر
میکنم و حبس نفس می‌نمایم همیشه تا قدم بحضور تو بگذارم بعد خواند رسول الله فاطمه را
و حسن و حسین را و بایشان هم شناسانید انطوری که بامیرالمؤمنین تعریف کرده بود
و ایشان هم گفتند و قبول نمودند مثل قول امیرالمؤمنین پس وصیت را ختم زدند بخاتمهائی
بخاتمهائی از طلا که آتش بآن طلا نرسیده بود و داد آن وصیت را بامیرالمؤمنین ع
ابی موسی گوید که راوی خبر است گفتم بحضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام پدر و مادرم فدای تو باد
آیا ذکر نمیکنی که در وصیت چه نوشته بود فرمود سنتهای خدا و سنتهای رسول الله پس
گفتم آیا بود در وصیت برجستن ایشان بمنبر رسول الله و خلاف کردن ایشان با امیرالمؤمنین
گفت بلی بخدا شیئاً فشیئاً حرفاً بحرف آیا نشنیده‌ای قول الله عز و جل انا نحن نحیی الموتی و نکتب
ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین و بخدا که بتحقیق گفت رسول الله

بامیرالمؤمنین

بامیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین آیا شنیدید و فهمیدید آن چیز را که بشما تقدیم کردم و قبول کردید
گفتند بلی قبول کردیم و صبر میکنیم بر آن کارهائی که ما را غمگین میکند و بغیظ می‌آورد و بدا...
و حریز می‌گوید بابی عبدالله گفتم فدایت شوم چه قدر کم است بقای شما در دنیا و اجلهای شما نزدیکست
بعضی به بعضی با آن احتیاجی که مردم بشما دارند فرمود برای هر یکی از ما صحیفه‌ایست که در آن
صحیفه است آن چیزهائی که محتاج الیهاست که در آن مدت باید عمل کند پس وقتی که منقضی شد آن
چیزهائی که در آن صحیفه است از امر الله معلوم میگردد که اجل آن امام نزدیکست پس می‌آید بنزدش پیغمبر
که از مرگش خبر بدهد و آنچه که از منزلت نزد خداوند است خبر بدهد و بدرستیکه حسین علیه السلام
خواند صحیفه خود را که باو عطاء شده بود و برای او تفسیر شد آنچه می‌آید از شهادتش و باقی
ماند در آن صحیفه چیزهائی که هنوز تمام منقضی نشده بود پس خارج شد برای جنگ و از این امور
که باقی مانده بود این بود که ملائکه از خدا مسئلت کردند در نصرت حسین ع خداوند بایشان اذن
داد پس ملائکه مستعد جنگ بودند و آماده جنگ گشتند تا اینکه حسین ع مقتول شد پس ملائکه
نازل شدند و مدت تمام شده بود و شهید شده بود پس ملائکه گفتند یارب بما اذن دادی
در آمدن بزمین و نصرت آن پس ما پائین آمدیم در حالتی که او را قبض روح کرده پس وحی کرد
بایشان که ملازم قبرش باشید تا آن وقتی که ببینید خارج شده تا نصرتش نمائید و گریه کنید بایشان

و بر آن یاری کردن که از شما فوت شد زیرا که شما مخصوص بودید بنصرت حسین و مکرر کردن
بر صلبتش پس ملائکه گریه کردند بجهت تعزیت و حزن بر آن چه که از ایشان فوت شده
از یاری کردن پس وقتی که سیدالشهداء خارج می‌شود انصار او خواهند شد یعنی
در زمان ظهور حضرت حجة الله که سیدالشهداء رجوع بدنیا میکند و او را حبیب حسین
میگویند با دشمنان خدا و رسولش جنگ میکنند و ایشان را بدار می‌آویزند لعنهم الله تعالی
بدانکه از خواص انبیاء و اوصیاء و ائمه علیهم السلام آنست که باید منصوص و مخصوص باشند
از جانب خداوند تعالی باشد چنانچه در اخبار گذشته مرقوم گشت زیرا که نبی و وصی باید معصوم باشد
و متخلق باخلاق الله و مظاهر اسماء حسنی و صفات علیاء خداوند جلت عظمته باشند
که هر یکی باندازه که متمایز از سایر افراد بشر گردند بسبب علم و قدرت الله که خلیفة الله
و خلیفه متصف باشند مستخلف عنه باید متصف باوصاف حمیده گردد تا بتواند احکام الله را بمردم برساند
و براه مستقیم هدایت کنند و این اتصاف بصفات حسنه و اخلاق حمیده امریست که شخص
ولا یعلمها الا الله عالم الغیوب و ما نحن نصدر در این سبب از بیان لطف الهی و حکمت
نبود منتهی در خاتم الانبیاء چون متصف بتمام صفات حسنه و اخلاق حمیده بود کما قال الله عز و جل
انک لعلی خلق عظیم در آیات الله بعضی چنانکه فرمودند انی فقد روی الله اشرف و افضل از تمام انبیاء

وجه اکبر بوده

دوازده گانه

و امام حسین اوصیاء آن بزرگوار متصف بتمام صفات و کمالات پیغمبر بودند غیر از نبوت از علم و قدرت
و شجاعت و سایر صفات و خواص باطنی و ظاهری و لازم شد چند حدیث صحیح و معتبر نوشته گردد
تا مؤمنین بدانند که هر کس دارای آن علوم و صفات و خواص نباشد اگر ادعاء خلافت
و وصایت و امامت و با سلسله بودن کند حرف او ادعاء و بطلان نسبت بهتانش در قعر جهنم است
دارد ابوبصیر منقول است میگوید حج کردم با ابی عبدالله ع در سالی که پسرش موسی متولد شد چون
نازل بمنزل ابواء شدیم برای ما غذاء صبحانه آوردند وقتی که غذا برای اصحاب حضرت صادق ع
می‌آوردند اکثر بخوردن و لطافت می‌نمودند در هنگامی که ما مشغول خوردن بودیم رسول حمیده آمد
بحضرت عرض کرد که حمیده میگوید حال من متغیر شده و یافتم آنچه باید بیابم در هنگام وضع حمل و ولادت
بتحقیق که تو مرا امر کرده بودی که بتو سبقت نکنم در امر این پسرت پس ابوعبدالله بلند گشت با رسول
رفت زمانی که برگشت اصحابش بآنحضرت گفتند خدا مسرور کند و ما را فدای تو
قرار بدهد با حمیده چکار کردید فرمود خدا حمیده را سالم بدارد بتحقیق که خدا بمن ولدی بخشید
که او بهترین خلق است در خلق خدا و بتحقیق حمیده بمن خبر داد حمیده بامری که من
امری که من داناترم و حال آنکه من اعلم از حمیده بودم بآن امر گفتم فدایت شوم چه بود آنچه که او بشما خبر داد از آن
فرمود گمان کرد که آن مولود وقتی که از شکم او ساقط شد دستهایش بر زمین گذاشت و سرش را بسمت آسمان
بلند نمود پس من به حمیده خبر دادم این حالت اماره و علامت رسول الله و اماره وصی آنحضرت است بعد از او

ابواء منزلی [illegible]

گفتم سه خصلت چیست ان اماره رسول الله و اماره وصی که بعد از او است گفت فرمود زمانی که رسید الشی
که جدم من الشب انعقاد نطفه امام شد که شخصی آمد و آورد برای جدم یک کاسه که در و شربتی بود
که رقیق تر از آب و نرم تر از کره و روغن و شیرین تر از عسل و سرد تر از برف و سفید تر از شیر داو را نوشاند
با ان و امر بجماع کرد پس بلند شد جماع نمود زنش حامله بجدم گشت و چون رسید
شبی که علقه گرفت در آن شب جدم پدرم مکیفز آمد خدمت جدم پس با و
سقایت کرد آنطور که بجد او سقایت نموده بود و امر کرد او را مثل آن چیزی که جد او را امر شد
کرده بود پس شتاب جماع کرد نطفه پدرم منعقد شد در زمانی که رسید شبی که پدرم آن شب علاقه بند
شخصی آمد نزد پدرم پس با و خوراند الخ که بالیقین نوشانده بود و امر کرد بانچه که انها را امر کرده بود
پس جماع کرد نطفه من منعقد شد وقتی که رسید شبی که علقه پدرم بعد المولود مکیفز آمد نزد من
چنانکه نزد انها آمده بود پس قیام نمود و علم الله و من مسرور بودم بمولودی که خدا به من خواهد کرد
پس جماع کرد نطفه پدرم منعقد شد که این مولود باشد پس اخذ کنید او را امام و دولته
صاحب شمامت بعد از من و بدان که نطفه امام انطور است که بشما خبر دادم وقتی که نطفه امام در رحم مادرش
چهار ماه ساکن شد روح براو نشا گشت خدای تبارک و تعالی ملکی مبعوث می کند که با و

حیوان

حیوان می گوید و بر بازوی راست او می نویسد و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم
وقتی که از شکم مادرش بزمین آمد دستهایش را بروی زمین میگذارد و سرش را بآسمان بلند می کند و اما
دستهایش را بزمین گذاشتن علامت اینست که او قبض میکند هر علمی که خدا از آسمان بزمین فرستاده
و اما بلند نمودن سرش را بسوی آسمان برای اینست که منادی ندا میکند باو از بطنان عرش از
نبیر رب العزة من افق اعلی باسم او و پدرش و میگوید ای فلان بن فلان که ثابت باش تا در پناه
ثابت قدم باشی و بیان بزرگواری که تو را خلق کرده ام تو صفوه منی هستی از معانی خلقم و موضع سر منی و علمیه
علم من و امین وحی من و خلیفه من در روی زمینی هستی و برای تو و دوستانی که تو را دوست دارند واجب
و ثابت کردم رحمت خود را و بخشیدم بشما بهشت خود و کنیز آن خود را بشما حلال کردم نفر خود لعین را
و بعزت و جلال خود قسم البته میرسانم بکسی که تو را دشمن بدارد شدیدترین عذابم را اگر چه
در دنیا با و وسعت داده باشم در رزق پس وقتی که صوت منادی تمام شود المولود جواب میدهد در حالتی
که دستهایش روی زمین و سرش بآسمان بلند است و میگوید شهد الله انه لا اله الا هو و الملئکة و اولوا العلم
قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم حضرت ابو عبد الله فرمود وقتی گفتن امام تازه مولود این کلام را گفت خدا باو
عطا می کند علوم اول و آخر را یعنی انبیا و که نسبه بخاتم النبیین را و مستحق زیارت روح میشود در شب قدر

گفتم فدایت شوم روح جبرئیل نیست فرمود روح اعظم از جبرئیل است زیرا که جبرئیل از ملئکه است
و روح خلقی است اعظم از ملئکه آیا خدای تبارک و تعالی نمی فرماید تنزل الملئکة و الروح
و یونس بن ظبیان می گوید شنیدم از حضرت ابی عبد الله ع می فرمود هر گاه که خدای عز و جل
وقتی که اراده می کند که امام را خلق کند از نسل امام ملکی را مبعوث می کند شربتی اخذ میکند از زیر
عرش و بعد او را میدهد بامام پس امام آن شربت را میآشامد و نطفه امام بعد منعقد میشود و چهل روز
در رحم مادرش میماند و کلام نمی شنود و بعد از آن کلام را می شنود وقتی که مادرش امام را وضع حمل کرد
خداوند همان ملک را مبعوث میکند که شربت را آورده بود به بازوی راست او می نویسد و تمت
کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته پس وقتی که بامر امامت قیام نمود خداوند در
هر شهری مناری از نور بلند می کند که بسبب آن اعمال عباد را می بیند و حضرت ابی عبد الله فرمودند
در خصوص امام تکلم نکنید زیرا که امام حرف مردم را می شنود در حالتی که در شکم مادرش است و قتی که مادرش
وضع حمل کرد ملک در میان دو چشمش می نویسد و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع
العلیم و وقتی که بامر امامت مشغول شد در هر شهری مناری برای او منصوب است که بسبب آن اعمال بندگان را می بیند
و علی بن علی می گوید من و ابن فضال نشسته بودیم ناگهان اقبال با کرد یونس بن ظبیان و گفت
من حاضر شدم بحضور ابو الحسن امام رضا ع گفتم فدایت شوم مردم زیاد حرف میزنند در خصوص منار و عمودی
که امام بسبب آن می بیند اعمال عباد را فرمود ای یونس چه خطوری گمان می بری و اکثر عمود است گفت

که بلند می کنند

که بلند میکنند برای صاحب تو یعنی امام گفتم شنیده ام فرمود ملکی است که ان عمود ملکی است موکل بهر شهر خداوند بسبب
ان ملک اعمال عباد را بلند می کند یعنی آن ملک اعمال را با امام میرسانند پس ابن فضال بلند شد
سر او را بوسید گفت خدا بتو رحمت کند بسی تند بابا محمد همیشه برای ما حدیث حق چنانی که خداوند
تحت آن بافرح میدهد از حق و زراره از ابی جعفر روایت میکند که فرمودند برای امام ده علامات است
متولد می شود مطهر یعنی آلوده بخون نفاس نمی شود و مختون شده وقتی که واقع شد بروی زمین با کف دست
میافتد و صوتش را بشهادتین بلند می کند و جنب نمی شود زیرا که جنابت از اعلام ازو ساوس شیطان است
و اهلیس با نها راه ندارد و چشمهایش در خواب است در حالتی که قلبش در خواب نیست و بیدار است
یعنی قلب مبارکش محل مشیت الله است و مظاهر اللاهیه کسالت بشریه عارض نمی شود و دهن دره و خمیازه
نمی کشند یعنی انها از زیادتی خوراک و از ریاح خبیثه است و امام علیه السلام از این خباثت طاهر و مطهر است
و می بیند از طرف پشت انطور که از طرف پیش با چشم می بیند مولف می گوید که حاج ملا هادی حکیم سبزواری
در شرح جوشن کبیر نکته ای مرتبط راجع بای می نویسد که و اهب العطایا یا خاتم الانبیا و ائمه اثنی عشر علیهم السلام
در مسامات بدنش القوه آفریده که در باصره ها برای دیدن آفریده شده از این جهت از تمام اطراف
می بیند چه در اشیای که پشت و رو ندارد و تنور دمدفوعاتش بوی مشک است و زمین تو کلفت
مستور و بلعیدن آن مدفوع و وقتی که پوشید درع و سلاح رسول الله را بیند نشین درست و موافق می آید و کوتاه و بلند

داکر غیر امام بیوشد یا کوتاه ~~ربع~~ ~~انفاد با علمه~~ انفاد با علمه . انها بکوجب زیاد مرآید دامام محدث است

تا عمرش تمام شود و حضرت ابوعبدالله علیه السلام می فرماید بدرستی که خدا خلق کرد ما را از علیین و ارواح ما را خلق

کرد بالاتر از آن و خلق کرد ارواح شیعه ما را از علیین و اجساد انها را خلق کرد پائین تر از علیین

و بجهت این قرابت حاصل شد میانه ما و شیعیان ما و قلب انها مایل میشود بسوی ما

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید خداوند را نهری دارد در پائین عرش و پائین آن نهر که در زیر عرش است

نوری است که آن نهر از آن نور ایجاد کرده است و در دو کنار آن نهر دو روح است روح القدس

و روحی که امر خدا موجود شده است و خدا را ده طینت است پنج تا از انها از بهشت است و پنج تا از انها از

زمین است پس امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر طینتهای بهشت و زمین کردند بعد فرمود هیچ نبی و ملکی نیست

بعد از آن دو روح مگر آنکه خلق شده باشد مگر اینکه خدا نفخ کرده در او یکی از این دو روح را و قرار داد

پیغمبر را از یکی از آن دو طینت راوی می گوید گفتم بابی الحسن اول چیست گفت کدام است فرمود بعض

طینت فرمود خلقت غیر ما اهل البیت پس خداوند عز و جل خلق کرد ما را از آن ده طینت و نفخ

کرد بما از هر دو روح جمیعا پس ما پاکیزه شدیم و محبت آن روحها و طینتها پاکیزه شد و دو یکی

از ابی الصامت روایت کرده است که فرمود طینت بهشت عبارت است از جنت عدن و جنة المأوی

والنعیم و فردوس و خلد و طینت زمین عبارت است از طین مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حائر حسین علیه السلام

یعنی که ائمه از این طینتها و از آن روحها خلق شده اند از این جهت است که روح القدس را که در خلق امامت با امام

ابوحمزه

ابو حمزه ثمالی می گوید شنیدم از ابی جعفر علیه السلام فرمود بدرستی که خدا خلق کرد ما را از اعلای علیین و قلوب شیعه ما را

خلق کرد از آنچیزی که ما را خلق کرد و ابدان انها را خلق کرد از پستی غیر از آن پس قلوب انها مایلند بسوی ما

زیرا که خلق شد از آنچه ما خلق شده ایم بعد این آیه را تلاوت نمود کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادراک

ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون و خلق کرد دشمنان ما را از سجین و خلق کرد قلوب شیعیان انها را خلق کرد

از آنچیزی که انها را خلق کرده بود و ابدان انها را از پستتر از آن پس قلب انها مایل با انهاست زیرا که خلق شده اند

از آنچه انها خلق شده بودند بعد این آیه را خواندند کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم

قال الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما صلوات فرستادن در وقت ذکر اسم پیغمبر است و جهت

و تسلیم امرش نمودن لازم خواه حکمت و علت فرمایش پیغمبر را بفهمد و یا نفهمد زیرا بعد از تصدیق نبوت و امامت

انها هر چه فرمودند باید بعد از قبول نمود بدون چون و چرا و بدون تردید و ریب اما چه تردید و شک منافی تقلیدی است

چه هیچ کدام بهوای نفس تکلم نمی کنند ان هو الا وحی یوحی و ما ینطق عن الهوی پس رد کلمات انها رد کلمات الله است

در اذکار فروع گشت و دیگری می گوید گفتم بابی جعفر علیه السلام من دیدم موالی شما را مختلف اند بعضی از بعضی دیگر برائت

می جوید فرمود تو چکار داری با این امور امنیت و جز این که مردم مکلفند به سه چیز معرفت امامت و برانها تسلیم

شدن در مطالبی که با انها دارد می شود و آن مطالب را رد ننمایند با ائمه اگر در مطلبی اختلاف نمودند بین خودشان

بهوای نفس و تا دین نه نمایند بلکه باید رد با امام نمایند و هر چه بیان کرد قبول نموده تسلیم شوند و عبدالله کاهلی

می گوید حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمود بدرستی اگر قومی عبادت کنند خدای واحد لا شریک له را و اقامه نماز کنند و زکوة بدهند

و حج بیت الله نمایند و شهر رمضان را روزه بدارند بعد بگویند چیزی که صنعت الله و یا صنعت رسول الله بوده چرا خلاف

این کار نکرده خدا و رسولش و یا مغز این حرف را در ذهن شان بیابند سبب این مشرک می شوند بعد این آیه را

تلاوت فرمودند فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

و یسلموا تسلیما یعنی چنین نیست قسم به پروردگار تو این مردم ایمان نیاورده اند تا اینکه ترا حاکم و قاضی قرار بدهند

در حکمهائی که در آن خلاف و نزاع دارند بعد نیابند در نفس خودشان حرج و ریب در آن حکمی که کرده ای و باید تسلیم شوند

تسلیم شدنی یعنی ایمان تردیدی ندارد باید بیقین و با خلاص بر سند و تسلیم صرف کردند در احکام تو زیرا ایمانی که

تردیدی شد بی ایمانی است که در آخرت مثمر ثمر و مفید ثواب نخواهد گشت فاعبدوا الله مخلصین له الدین بی شک

و محمد بن مسلم از ابوجعفر علیه السلام روایت می کند در قول الله تبارک و تعالی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا

فرمود اقتراف تسلیم شدن است با ما و راست بگویند با او یا تکذیب بکنند و ابی بصیر سئوال کرد از ابو عبدالله علیه السلام

از قول خدای عز و جل الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه الخ فرمود انها مسلمند بآل محمد تا وقتی که حدیث شنیدند

نه زیاد کنند بآن و نه از آن ناقص کنند الطور نقل کنند که شنیده اند و باید دانست که خاتم الانبیاء علیه السلام

داغمیشی عشر بن ارجمند هستند چنانکه نه امام از نسل هستند و سعد اسکاف نقل می کند آنکه حضرت ابوجعفر علیه السلام

و امام قصد اذن دخول داشتم دیدم بارهای شتر صف زده در جلو در است و صوتها بلند است بعد خارج شد قومی که عمامه

داشتند شبیه زط بودند از طائفه هستند از هندی ها معرب جت است که انها معروفست در هندوستان

و سعد می گوید بعد داخل شدیم بحضور ابوجعفر علیه السلام گفتم فدایت شوم تاخیر افتاد اذن دادنتان امروز و دیدم قومی را

که خارج شدند عمامه داشتند و انها را نشناختم فرمود میدانی انها که بودند یا سعد گفتم نه گفت انها برادران شما

بودند از طایفه جن می آیند و از ما سئوال می کنند از حلال و از حرام و معالم دین خودشان و تلبیه اطراف نقل میکند

الیرشاد

مرا ابوجعفر علیه السلام بمدینه فرستاد برای انجام کارهائی که در انجا داشت پس خارج شده و رفتم بهنگامی که در میانه

در راهی که بود انها منزل روحاء بودم سوار راحله خود نا گهان دیدم انسانی را که رختهای خود را بجور میکشید

پیچیده است انها بیست و بسوی او میل نمودم گمان کردم که تشنه است ظرف آب را با و دادم گفت من

احتیاج بآب ندارم و بمن یک نوشته داد که هنوز گل مهرش تر بود چون نظر نمودم بمهرش

نمودم دیدم خاتم حضرت ابوجعفر علیه السلام است گفتم کی از خدمت صاحب این نوشته بیرون آمدی

گفت ساعته و دیدم در کتاب مطالبی هست که ابوجعفر علیه السلام مرا امر بآوردن انها فرموده بعد ملتفت

شدم کسی را ندیدم می گوید بعد از انجام ~~آن کارها~~ حضرت تشریف آوردند خدمتش رسیدم گفتم فدایت شوم

مردی کتاب شما را آورد هنوز گلش تر بود فرمود یا سدیر بدرستی که ما را خدمتگزاری هست از طائفه جن

وقتی که سرعت را طالب شدیم در کاری انها را میفرستیم و در روایت دیگریست که برای ما اتباعی

است از جن چنانکه ما را اتباعی هست از انس وقتی که یک امری اراده کردیم انها را می فرستیم

و حکیمه دختر حضرت موسی کاظم علیه السلام نقل میکند که حضرت امام رضا علیه السلام دیدم که در در خانه که هیزم انجا بود

و حرف میزند و کسی را ندیدم گفتم یا سیدی با کی مناجات می کنی و تکلم می نمائی فرمودند

این است عامر زهرائی که آمده است از من سئوال میکند و شکایت میکند من پس گفتم ای سید من

دوست دارم که کلام او را بشنوم پس بمن فرمود اگر تو حرف او را بشنوی یکسال تب میکنی گفتم یا سیدی

دوست دارم که بشنوم فرمود بمن بشنو پس گوش دادم شنیدم صوتی شبیه صوت صفیر نوعی صوت زنان و بانشد صوت

بهانلوقت بمن عارض گشت و یکسال تب داشتم و از این خبر معلوم گشت که جن گریه ها در روغن می کوبند

از امام جابر منقولست که حضرت ابوجعفر ع فرمودند که امیرالمؤمنین ع در منبر بودند ناگهان آمد اژدهائی از
یکی از درهای مسجد پس مردم قصد کردند که او را بکشند حضرت امیرالمؤمنین ع فرستاد که
دست نگه دارید مردم متعرض آن مار نشدند و آن ثعبان رو آورد بطرف منبر تا امیرالمؤمنین ع
سلام داد حضرت اشاره کرد که بایست تا از خطبه فارغ شود و چون از خطبه اش فارغ شد
متوجه آن اژدها گشت گفت تو کیستی گفت من عمرو بن عثمان خلیفه تو بر جن هستم و پدرم
وفات کرد و مرا وصیت کرد که بخدمت شما آمده استطلاع رای شما را بکنم و تحقیق کنم
بخدمت رسیدم یا امیرالمؤمنین چه امر بمن میکنی و در خصوص من چه ملاحظه داری حضرت امیر
بایشان فرمود ترا وصیت میکنم بتقوای خدا اگر برگردی و قائم مقام پدرت باشی
در طائفه جن پس تو خلیفه منی بر ایشان حضرت ابوجعفر ع گفت او امیرالمؤمنین را تمام آید
وداع کرد برگشت و او خلیفه است بر جن جابر میگوید گفتم فدایت شوم عمرو بخدمت تو می‌آید
و آمدنش بر او واجب است فرمود بلی یعنی باید بیاید از امام حی اذن در خلیفه که خود نشین بمیرد
و نعمان بن بشیر میگوید من هم کجاوه جابر بن یزید جعفی بودم چون در مدینه بودم حضور ابوجعفر داخل شد
و او را وداع کرد خارج گشت در حالت خوشحالی تا وارد اخیرجه شدیم که اول منزلی است در
برابر فید علی اطراف مدینه در روز جمعه پس نماز ظهر را خواندیم چون شترها را حرکت دادیم ناگهان دیدیم
مردی بلند قامت گندم گون با او نوشته بود داد بجابر و جابر گرفت بوسید [illegible]

این کاغذ

و آن کاغذ از محمد بن علی ع بود بجابر بن یزید و بر سر جیب کاغذ گل سیاه تری بود که هنوز خشک نشده بود
جابر با آن مرد گفت که از حضرت باقر ع کی جدا شدی گفت الساعه گفت پیش از نماز یا بعد از نماز گفت
بعد از نماز پس جابر خاتم را از کاغذ برداشت و شروع کرد بخواندن و پوستهای رویش منقبض شد تا آخر
کتاب خواند بعد آن کاغذ را نگه داشت پس من جابر را ندیدم که شاد باشد و بخندد تا وارد کوفه
شدیم آن شب را خوابیدیم خدمتش آمدم برای احترام و عظمت ایشان دیدم بسوی من آمد در گردنش
کعابهاست یعنی قابهای گوسفند را به نخ کشیده و بگردنش آویزان کرده و بچوب نی سوار شده و میگوید
می یابم منصور بن جمهور را امیر غیر مامور و شعرهائی میخواند از این مضامین پس نگاه
بروی من و من بروی او نظر کردم با من حرف نزد و من هم با او حرف نزدم و شروع کردم بگریه کردن چون
او را در این حالت دیدم و بچه‌ها دور او و من جمع شدند و مردم ازدحام کردند تا داخل رحبه کوفه
شد و با بچه‌ها دور میزد و مردم میگفتند جابر بن یزید مجنون شده و دیوانه گشته پس قسم
بخدا چند روزی نگذشت تا وارد شد کاغذ هشام بن عبدالملک بوالی کوفه که پیدا کن
مردی را که نامش جابر بن یزید جعفی میگویند گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست پس والی التفات
بمجلسش نگاه کرد و گفت جابر بن یزید کیست گفتند اصلحک الله او مردی بود فاضل و عالم و حدیث گو
رفت حج و آمد دیوانه شده با بچه‌ها در رحبه بازی میکند و بالای نی سوار شده و الان مشغول شده با جابر با بچه‌ها

بازی میکند و سوار نی است پس گفت الحمد لله که مرا معاف داشت از کشتن این مرد و راوی
میگوید چند روزی نگذشت که منصور بن جمهور داخل کوفه شد و کرد آن کارهائی را که جابر میگفت و جابر از
اصحاب خاص و صاحب سر حضرت امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام بود حتی اینکه حضرت ابوجعفر ع
با او هفت عالم را نشان داد غیر این دنیا از عوالم ملکوت و در خبر است که یکی از آنها را
خداوند منان بحضرت ابراهیم علیه السلام نشان داد نمیگویم که درجه‌اش بلندتر از حضرت ابراهیم
بود بلکه حضرت ابراهیم بعد از خاتم الانبیاء از همه انبیاء و از همه اولیاء افضل بوده بلکه جز قسم در شان جابر است
و در نزد امام علیه السلام مثل اصحاب خاص و سر میثم و امیرالمؤمنین ع مثل سلمان و ابوذر و غیرهما
و از اینها است بعد بهلول عاقل دیوانه‌نما و زید مجنون مصری در زمان منصور و هارون
که از شر ایشان خلاص شوند زیرا که بنی امیه و بنی عباس اصحاب خاص ائمه را میکشتند لعنة الله علیهم اجمعین
باب در بیان اینکه تمام زمین مال امام علیه السلام است از ابوخالد کابلی منقولست که حضرت ابوجعفر ع
فرمودند در کتاب علی علیه السلام یافتم تمام زمین مخصوص بخداست ارث میدهد بهر کس میخواهد از بندگانش و عاقبت و متقون
مخصوص متقین است من و اهل بیت من اشخاصی هستیم که خدا تمام زمین را بما واگذاشته است و باید خراجش را
ما هستیم و تمام زمین مال ما است پس هر کس از مسلمین زمینی را احیاء کند پس آباد کند و اگر ترک کرد
بامام بدهد که از اهل بیت من هستند و ما بقیش برای احیاء کننده حلال است که بخورد و اگر ترک کرد
و یا خراب کند آنرا و مسلم دیگری بعد از او آنجا را احیاء و آباد نمود

پس او

پس او احق است از احیاء کننده اول و آن خراج از زمین را بدهد بامامی که از اهل بیت من است
و ما بقی را بخورد تا اینکه قائم علیه السلام ظهور کند از اهل بیت من با شمشیر پس این زمینها را صاحب
میشود و مانع میگردد و از دست مردم خارج میکند چنانکه پیغمبر جمع کرد و مردم را منع کرد مگر آنجاهائی که
در تصرف شیعیان ما است پس قائم ع با آنها مقاطعه میدهد و آن زمینها را در دست آنها باقی
میگذارد و عمر بن یزید میگوید مسمع را در مدینه دیدم که در آن سال مالی را خدمت ابی عبدالله ع
حمل کرده بود و حضرت آن مال را باو رد کرده بود پس من بمسمع گفتم چرا ابوعبدالله ع آن مال را
که بخدمتش برده بودی بتو رد کرد گفت من بحضرت صادق ع گفتم موقعی که آن مال را حمل کرده بودم بخدمتش
من والی بودم در بحرین بغواصها یعنی که از دریای بحرین مرجان و سایر جواهرات بیرون میآورند که چهار صد
هزار درهم بدستم آمد و خمس آنرا که هشتاد هزار درهم باشد برای شما آوردم و خوش نداشتم
که این مال را حبس کنم و ندهم و آن حق شما است که خداوند تبارک و تعالی آن خمس را در اموال ما
قرار داده است فرمود آیا نیست برای ما از زمین و آنچه از زمین خدا خارج کرده مگر خمس آنها یا ابا سیار
بدرستی که تمام زمین مال ما است پس خدا هر چه از زمین بیرون آورده مخصوص ما است پس عرض کردم
که تمام مال را نزد شما حمل میکنم فرمود یا ابا سیار ما از آن شما حلال کردیم پس مال خودت را بگیر و هر چه
از زمین در دست شیعیان ما است از زمین ما با آنها حلال کردیم تا قائم ما قیام نماید از آنها آنچه
قرار داد کردی بگیرد و زمینها را در دست آنها باقی میگذارد و اما آنجاهائی که در دست غیر شیعیان ما است
پس کسب آنها از این زمینها حرام است بر آنها تا قائم ما قیام کند زمینها را از آنها بگیرد و بحالت ذلت آنها را بیرون

و عمر بن یزید می‌گوید ابا سیار گفت من بلیم از صاحبان ضیاع و مالکین زمینها و نه از اشخاصی
که والی اعمال هستند که حلال خورده باشند غیر از من مگر اشخاصی را که امام به آنها حلال کند
بلی در حقیقت چنین است که از افراد عامه و منافقین هیچکس مالک زمین نیستند در واقع مگر
جماعت اثنی عشری خالص که به سبب حلال کردن ائمه منافع زمین را بآنها طیب و حلال است
تا ظهور حضرت حجت بقیة الله فی الارضین انوقت از آنها می‌گیرد تمام خاصه آل محمد خواهد گشت و یونس
بن ظبیان و یا معلی بن خنیس گفت بابی عبدالله چه قدر از زمین مال شماست تبسم
کرد بعد فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی جبرئیل را مبعوث کرد و امر نمود که با انگشت ابهام شق
هشت نهر در زمین بکند از آنها است سیحان و جیحان که او نهر بلخ است و خشوع که او نهر شاش است
و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجله بغداد و فرات پس هر چه را که این نهرها آب بدهند
و یا خود بخود آب بخورند غیر از آب باران پس آنها مال ما است و هر جا که مال ما است پس آنها مال
شیعیان ما است و برای دشمنان ما هیچ بهره نیست مگر آنکه غصب کرده باشند و بدرستی که ولی ما
در وسعت اند میانه این و آن یعنی میانه زمین و آسمان بعد این آیه را تلاوت کردند قل
هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا المغصوبین علیها خالصة لهم یوم القیمة بلا غصب که حضرت ابوعبدالله
تلاوت نمودند و تاویل آیه را فرمودند که در تدوین این قرآنها آیه که در دست ما است لفظ المغصوبین علیها و لفظ
بلا غصب را ننوشتند

حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند جبرئیل با پای خود کند پنج نهر در زمین برای جریان آب یکی
لسان الماء است که فرات تابع اوست و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ پس هر جای زمین که بخور
باشد و یا باران نهرها آب بخورد مال امام است و دریای محیط بدنیا هم مال امام علیه السلام است